اصول عقاید مذهب مسیحی

نوشته: ژان کالون
ترجمه: ط. میکائیلیان

فهرست

مقدمه

معرفی کتاب

کتاب مقدس حاوی اصول کامل است و به آن نمی‌توان چیزی اضافه نمود. با این حال شخصی که درمورد خواندن آن تجربه زیادی ندارد محتاج راهنمایی می‌باشد تا بفهمد به دنبال چه چیزی باشد به نحوی که در راه مطمئنی پیش برود و به هدفی که روح‌القدس برای او در نظر دارد برسد. کمک به سایرین در این مورد شاید به منزله کلیدی باشد برای تمام فرزندان خدا به منظور گشودن راه درک صحیح کتاب مقدس، هم عهد عتیق و هم عهد جدید، چون می‌دانیم که تمام حقایق از خدا سرچشمه می‌گیرند، پس از این کار بیش از آن که کار ما باشد کار خداست. ما معتقدیم که تمام اصول عقاید مسیحی را طوری در این کتاب گنجانیده‌ایم که اگر شخصی آن را بفهمد خواهد دانست در کتاب مقدس به دنبال چه چیزی می‌گردد و هدف مطالب آن را نیز درک خواهد نمود. بیش از هر چیز دیگر به خواننده عزیز توصیه می‌نماییم که خود کتاب مقدس را مطالعه کند تا از صحت دلایلی که در این کتاب وجود دارد اطمینان حاصل نماید.

پیشگفتار خطاب به فرانسیس اول پادشاه فرانسه

مناسب تشخیص داده شده است که این کتاب هم تعلیمی باشد برای کسانی که تشنه مسیح هستند و هم اعتراف ایمان ما در حضور شما. در دوره ما موضوعی که خیلی اهمیت دارد این است که چگونه می‌توان شکوه و جلال خدا را بر روی زمین حفظ کرد و چه می‌توان کرد که حقایق الهی مورد احترام قرار گیرند؟ ما خودمان می‌دانیم که بدون رحمت و بخشایش الهی، در مقابل او هیچ هستیم و به علاوه می‌دانیم که در مقابل مردم هم ضعیف می‌باشیم، ولی اصول عقاید ما شکست‌ناپذیر و بالاتر از هر قدرت و شکوه جهانی است، زیرا به ما تعلق ندارد، بلکه متعلق است به خدای زنده و مسیح وی که پدر، او را بر تمام جهان باشکوه ساخته است. مخالفان ادعا می‌کنند که اصول عقاید ما جدید است، ولی شایسته نیست که کلام خدا را جدید بخوانیم هر چند بر اثر قصور مردم کلام خدا مدت‌ها کنار گذاشته شده و مدفون گردیده بود. از ما برای اثبات حرف‌هایمان معجزه می‌خواهند، ولی ما انجیل جدیدی پیشنهاد نمی‌کنیم، بلکه همان انجیلی را شرح می‌دهیم که عیسی و رسولانش با معجزات خود تأکید کردند. اصول عقاید صحیح از معجزات بالاتر است. حتی شیطان هم معجزاتی دارد هر چند معجزات او در واقع حیله‌های فریبکارانه است نه قدرت راستین. همیشه یکی از مجازات‌های عادلانه خدا برای کسانی که حقیقت را دوست ندارند این بوده است که آنها را دچار اغفال سازد تا از عقاید باطل و کذب پیروی نمایند.

ادعا شده است که تعالیم ما مخالف تعالیم پدران اولیه کلیسا می‌باشد هر چند قسمت مهمی از گفته‌های ما با عقاید آنان مطابقت دارد، ولی باید دانست که این مردان مقدس از چیزهای زیادی بی‌اطلاع بوده و حتی غالبا با یکدیگر مخالفت داشته‌اند. ما نوشته‌های آنها را به اندازه کافی مطالعه کرده و متوجه شده‌ایم که به همان مسیح تعلق داریم و همه چیز برای کمک به ماست نه برای در بند نهادن ما زیرا ما فقط مطیع مسیح هستیم. هر کسی که این موضوع را درک نکند نمی‌تواند درمورد مذهب به نتایج قطعی برسد. توسل به رسوم و عادات هم فایده‌ای ندارد. هر کاری که توسط عده زیادی تکرار شود عادت خواهد شد به طوری که اشتباهات خصوصی، با موافقت همگان به خطایای عمومی تبدیل می‌گردد. خداوند به ما آموخته است که عاقبت کسانی که دسته‌جمعی گناه می‌کنند چه خواهد بود. او تمام مردم را به وسیله طوفان نابود ساخت به استثنای نوح و خانواده کوچک وی. کسانی که از روی نادانی گناه می‌کنند هر چند شایسته ملامت می‌باشند، می‌توان آنها را تا حدی معذور داشت، ولی کسانی که با سرسختی با حقایقی که خدای نیکو به آنها ارزانی داشته است مخالفت می‌نمایند هیچ عذری ندارند. کلیسای مسیح زنده بوده است و تا وقتی که مسیح بر دست راست پدر سلطنت می‌کند به زندگی خود ادامه خواهد داد. مسیح کلیسای خود را حفظ خواهد کرد، زیرا بی‌شک به این وعده خود امین می‌باشد که تا انقضای عالم همراه ایمانداران خود خواهد بود (متی ۲۸: ۲۰).

علیه این کلیسا هیچ بحثی نداریم بحث ما با کسانی است که مدعی می‌باشند کلیسا همیشه مرئی است و شکل آن همان کلیسای کاتولیک رومی و سران روحانی آن می‌باشند. ما اعلام می‌کنیم که کلیسا می‌تواند بدون شکل و تشکلات مرئی وجود داشته باشد و احتیاجی به شکوه و جلال ظاهری ندارد. در واقع نشانه کلیسا عبارت است از موعظه کلام خالص خدا و اجرای صحیح آیین‌های مقدس. در زمان ایلیای نبی وقتی او شکایت می‌کرد که فقط خودش نسبت به خدا وفادار است شکل ظاهری کلیسا چه بود؟ بعد از ظهور مسیح کلیسا تا چه مدت مخفی و بدون تشکیلات بود؟ از

آن زمان به بعد هم کلیسا بارها بر اثر جنگ و بدعت‌های مختلف مورد تجاوز قرار گرفته و نتوانسته است نورافشانی کند. معهذا در زمان ایلیای نبی هفت هزار مرد وجود داشتند که در جلوی بعل زانو نزده بودند. مسیح از زمانی که به آسمان صعود فرمود بر زمین فرمانروایی داشته است. اگر مؤمنین همیشه در جستجوی تشکیلات مرئی می‌بودند حتما مأیوس می‌شدند. خداوند خاصان خود را می‌شناسد (دوم تیموتاؤوس ۲: ۱۹). خدا این حق را برای خود حفظ فرموده است که گاهی نشانه‌های ظاهری تشخیص کلیسا را از نظر مردم مخفی نگاه دارد. در گذشته، خداوند از این راه ناشکری مردم را مجازات فرموده است، چون آنها از اطاعت حقایق الهی سرپیچی کرده و نوری را که به آنها عطا شده بود خاموش نموده بودند. خداوند هم آنها را در ظلمت غلیظ قرار داد و اجازه فرمود حواس نابینای آنها به وسیله دروغ‌ها گرفتار فریب گردد، ولی فرزندان خود را حفظ فرمود هر چند آنها در میان تاریکی پراکنده و پنهان بودند.

ادعا می‌شود که پاپ و اسقف‌ها نماینده کلیسا هستند و به همین دلیل نمی‌توانند دچار خطا شوند، زیرا خداوند آنها را تقدیس کرده است، ولی اگر این استدلال صحیح باشد پس چهارصد پیامبری که اخاب را فریب دادند نیز نماینده کلیسا بودند. در حالی که فقط یک نفر یعنی میکایا که حقیقت را بیان داشت جزو کلیسا بود. مگر آن شورایی که اعضایش جمع شدند تا درباره اعدام مسیح مشورت کنند خود را نماینده مؤمنین نمی‌دانستند؟ آیا می‌توان مسح و پیامبران را در عین حال عاملان شقاق و تفرقه یا خادمین شیطان و همچنین عاملان روح‌القدس دانست؟ بالاخره ما را متهم می‌کنند که موعظه انجیل توسط ما باعث ایجاد ناراحتی و اختلاف شده است. حقیقت این است که تقصیر متوجه مقاصد پلید شیطان است. هر وقت کلام الهی پیشرفت می‌کند شیطان راحت نمی‌نشیند. این یکی از مطمئن‌ترین راه‌ها برای تشخیص کلام الهی از تعالیم کذب است که از آن استقبال می‌نماید. صحیح نیست که مانند عصیان و فریبکاران به کلام خدا شقاق و جدایی نسبت دهیم. ایلیا و مسیح هر دو به ایجاد ناراحتی متهم شدند. رسولان در زمان خودشان همان چیزهایی را تجربه کردند که برای ما اتفاق میفتد. تعالیم آنها سؤتعبیر می‌شد رسولان دروغین برای نابودی کلیسا می‌کوشیدند و ایمانداران حقیقی را دچار مخاطره می‌ساختند. از آزادی حاصله از روح‌القدس به منظور پیروی از هوی و هوس جسم سؤاستفاده می‌شد. آیا رسولان می‌بایستی انجیل را کنار بگذارند به این دلیل که درمورد آن مناقشات و مخاطرات و رسوایی وجود داشت؟

در اینگونه موارد این فکر به آنها کمک می‌کرد که مسیح سنگ مصادم و صخره لغزش است (اشعیا ۸: ۱۴، رومیان ۹: ۳۳، اول پطرس ۲: ۸). ما هم این حقیقت را قبول داریم. پولس تأیید می‌فرماید که یکی از خصوصیات ابدی انجیل این است که برای هالکان «عطر موت الی موت» و برای ناجیان «عطر حیات الی حیات» می‌باشد (دوم قرنتیان ۲: ۱۵و ۱۶) و همچنین «قوت خداست برای هر کس که ایمان آورد» (رومیان ۱: ۱۶). امیدواریم شما تحت تأثیر این اتهامات بی‌اساس قرار نگیرید، زیرا خدای ما «خدای تشویق نیست، بلکه خدای سلامتی» (اول قرنتیان ۱۴: ۳۳ و ۳۴). همچنین پسر خدا «خادم گناه» نیست (غلاطیان ۲: ۱۷)، زیرا آمده است تا «اعمال ابلیس را باطل سازد» (اول یوحنا ۳: ۸). ما خداترس هستیم و او را به راستی عبادت می‌کنیم و در پی آن می‌باشیم که نام او نه فقط در حیات ما بلکه در مرگ ما نیز متبارک و مقدس باشد. اگر کسانی باشند که از انجیل برای ایجاد ناراحتی سؤاستفاده کنند در قوانین مجازات‌هایی برای آنها پیش‌بینی شده است، ولی نباید گذاشت نام خدا مورد بی‌حرمتی قرار گیرد. هدف این پیشگفتار دفاع نیست، بلکه مقدمه‌ای است برای آماده ساختن ذهن شما به منظور معرفی اعتقادات ما. حتی اگر به ما اجازه صحبت داده نشود منتظر دست نیرومند خداوند خواهیم بود که بی‌شک در موقع مناسب ظاهر خواهد شد و ضعفا را از دردهایشان رهانیده و کسانی را که آنان را تحقیر می‌کنند مجازات خواهد فرمود.

فصل اول

شناختن خدا و شناختن نفس، با هم ارتباط دارند

تقریبا تمام حکمت واقعی عبارت است از شناختن خدا و شناختن نفس یعنی خودمان. هیچ کس نمی‌تواند به خود نگاه کند بدون اینکه افکار خود را متوجه خدا کند. استعدادهای بزرگی که مردم دارند، بی‌شک از خودمان نیست، بلکه از خداست. احساس نقص که در ما وجود دارد باعث می‌شود که استعدادهای خود را از خدا بدانیم، زیرا عصیان آدم به طوری ما را تباه و فاسد ساخته است که انسان باید با ترس به بالا نگاه کند تا با فروتنی متوجه کمبود خود گردد. تا از خودمان ناراضی نشویم به دنبال خدا نخواهیم رفت. از طرف دیگر انسان خود را نمی‌بیند مگر اینکه اول به خدا نگاه کند. ما در نظر خودمان شخصی عادل، بی‌گناه، نیرومند، حکیم و مقدس هستیم، زیرا مغرور و از ریاکاری خود راضی می‌باشیم و به همین دلیل به عدالت ظاهری و تو خالی توجه داریم. هیچ چیز در ما و در اطراف ما وجود ندارد که از ناپاکی به دور مانده باشد و به همین جهت هر چیزی که کمتر فاسد باشد به نظر ما پاک جلوه می‌کند، ولی خداوند معیار سنجش می‌باشد و ظلم و ضعف و حماقت و ناپاکی ما را روشن می‌سازد. مردمی که قائم به نظر می‌رسند وقتی خدا جلال خود را نشان می‌دهد لرزان و گنگ می‌شوند. هر چند شناختن خدا و شناختن خودمان به طوری با هم ارتباط نزدیک دارند که به آسانی نمی‌توان تشخیص داد کدام قبل از دیگری حاصل می‌شود، لازمه تعلیم صحیح این است که اول درباره شناختن خدا بحث کنیم.

شناخت خدا مستلزم احترام و اعتماد است

ما در مرحله اول از شناختن ساده خدا سخن می‌گوییم که در صورتی که آدم بی‌گناه می‌ماند این معرفت ساده از مشاهده نظم طبیعت حاصل می‌شود، ولی بشری که فاسد شده است نمی‌تواند خدا را به طرز مفیدی بشناسد مگر وقتی که مسیح که واسطه یا میانجی ما و خداست ما را آشتی دهد. با این حال شناختن خدا به عنوان خالق تفاوت دارد با قبول آشتی و مصالحه در مسیح. در طرح کائنات و تعالیم کلی کتاب مقدس ما در مرحله اول خدا را به عنوان خالق مشاهده می‌کنیم سپس او خود را به عنوان نجات‌دهنده مکشوف می‌فرماید. پس از شناختن خدا دو جنبه وجود دارد که حالا درباره جنبه اول آن بحث می‌کنیم. اگر سؤال کنیم خدا چیست؟ درباره ذات باریتعالی دچار تفکرات باطل خواهیم شد. آنچه مهم‌تر می‌باشد این است که صفات اصلی او را بدانیم و به آنچه بر ما مکشوف می‌فرماید قانع باشیم. کافی نیست که فقط اعتقاد داشته باشیم خدایی وجود دارد و باید او را احترام بگذاریم و تمجید نماییم، بلکه علاوه بر آن باید معتقد باشیم که او سرچشمه تمام نیکویی‌ها می‌باشد و هیچ چیزی را خارج از او جستجو نکنیم. در واقع باید گفت نمی‌توان درباره شناختن خدا سخنی بر زبان آورد مگر در جایی که مذهب و دینداری وجود داشته باشد. احساس قدرت‌های خدا به ما دینداری می‌آموزد و از همین جا مذهب متولد می‌شود. دینداری عبارت است از احترام و محبت به خدا که از درک احسان‌های او سرچشمه می‌گیرد.

این شناسایی در مرحله اول باید به ما ترس و احترام بیاموزد. ما قبول می‌کنیم که خدا با قدرت و حکمت و نیکویی خود کائنات را نگهداری و تنظیم و محافظت می‌فرماید. او به وسیله عدالت و نیروی داوری خود مردم را اداره می‌فرماید و از راه لطف خود انسان را متحمل می‌گردد و از او محافظت می‌کند. تمام حقایق صحیح از او سرچشمه می‌گیرد. در مرحله دوم، ترس و احترام ما را راهنمایی می‌کنند که هر نوع نیکویی را از خدا بطلبیم و برای هر چه از او دریافت می‌داریم او را تشکر و شکر کنیم. شخص دیندار می‌آموزد که به خدا اعتماد داشته باشد، زیرا خدا نیکو و رحیم است و راهنما و حافظ ما می‌باشد. ما در پریشانی و احتیاج به دنبال حمایت الهی هستیم، زیرا خدا سرچشمه تمام نیکویی‌هاست. ما بر اثر محبت و احترام خدا را به عنوان پدر می‌پذیریم و به همین دلیل او را چون خداوند و سرور خود عبادت می‌نماییم.

وقتی او را خداوند و سرور خود بدانیم اقتدار او را در زندگی خود می‌پذیریم و در فکر پیشرفت جلال او بوده و میل و اراده او را انجام می‌دهیم، چون می‌فهمیم که خدا داور عادلی است. از خشمگین ساختن او اجتناب می‌نماییم هر چند به قدری در ترس فرو نمی‌رویم که از او فرار کنیم. او شریران را مجازات می‌فرماید و به دینداران برکت عطا می‌کند پس آیا نباید قبول کنیم که چون او آفریدگار و خالق ماست ما باید در تحت اقتدار او باشیم؟ به همین دلیل اگر مشغول خدمت او نباشیم و میل و اراده او را معیار زندگی خود قرار ندهیم، فاسد شده‌ایم. مذهب اصیل عبارت است

از ایمان توأم با خداترسی، احترام قلبی و عبادت صحیح. شناختن خدا به عنوان سرچشمه تمام نیکویی‌ها می‌توانست باعث گردد که مردم به خدا تقرب جویند به شرط اینکه فساد افکار ما را گمراه نکرده بود. مردم به طور کلی درمورد احترام خدا طرز فکر مبهمی دارند. عده کسانی که خدا را واقعا احترام می‌کنند کم است.

شناخت خدا به طور طبیعی در فکر مردم قرار داده شده است

هیچ کس نباید خود را در پشت پرده تظاهر به جهل درمورد خدا پنهان سازد. چنین شخصی با اذعان به اینکه از احترام به خدا و تسلیم به رضای او قصور ورزیده است خود را محکوم می‌سازد، زیرا خدا به تمام مردم از بدو تولد احساسی درمورد وجود خود و خالق بودن خود بخشیده است. بت‌پرستی دلیلی بر صحت این موضوع است. انسان داوطلبانه غرور طبیعی خود را کنار می‌گذارد و خود را فروتن می‌سازد و ترجیح می‌دهد چوب و سنگ را عبادت کند تا اینکه خدایی نداشته باشد. به علاوه وجود اشخاص بی‌دین این حقیقت را نشان می‌دهد که نوعی درک وجود خدا وجود دارد. آنها بیهوده می‌گویند که مذهب توسط اشخاص حیله‌گر به منظور فریب توده‌های مردم اختراع شده است.

هر چند صحیح است که مردم چیزهایی به مذهب اضافه کرده‌اند تا باعث ایجاد وحشت و احترام در افراد عادی شوند، ولی اگر در فکر مردم اعتقادی به وجود خدا نمی‌بود این روش‌ها مؤثر نمی‌شد. حتی کسانی که منکر خدا هستند گاه به گاه احساسی از وجود او و دارند. در واقع وقتی انسان سعی می‌کند از خدا بگریزد انتقام الهی باعث ایجاد ناراحتی شدیدتری در وجدان می‌گردد به طوری که حتی اگر چنین وجدانی آرام شود این آرامش موقتی شبیه خوابی است که در آن انسان گرفتار خواب‌های وحشتناک بشود. پس روشن است که کسانی که تمام افکار و اعمال زندگی خود را به طرف شناسایی خدا سوق نمی‌دهند ذات اصلی خود را فاسد می‌سازند فقط پرستش خداست که انسان را بر حیوانات برتری می‌دهد. فقط به وسیله پرستش است که انسان اشتیاق خود را به ابدی بودن نشان می‌دهد.

شناسایی خدا، به سبب جهل و مخالفت با میل الهی، یا از بین می‌رود و یا به تباهی می‌گراید

همه مردم از شناسایی واقعی خدا دور می‌شوند و هر چند تخم مذهب در همه کاشته شده است، ولی عده کمی آن را قبول می‌کنند و در هیچ کس به طور کامل بارور نمی‌شود. بعضی گرفتار خرافات و ریاکاری می‌شوند. با غرور و خودکامگی علیه رضای الهی عصیان می‌کنند. آنها از طریق کارهای بی‌ارزش به ظاهر خدا را راضی می‌سازند و تصور می‌کنند غیرت و تعصبی که برای مذهب دارند کافی است. در جستجوی خدا با کنجکاوی مشغول تفکرات خود می‌شوند و چون می‌خواهند از حدود اطلاعات انسانی فراتر روند خدا را با معیارهای خود می‌سنجند، ولی خدا واقعا خداست. مهم نیست که آنها یک خدا را بپرستند یا خدایان متعدد، زیرا آنها خدا را آنطوری که خودش خود را معرفی می‌کند درک نکرده‌اند. مذهب واقعی باید با اراده خدا مطابقت داشته باشد. به همین دلیل تلاش آنها برای عبادت و خدمت باعث ستایش خدا نمی‌گردد، زیرا به کارها و تصورات خود اعتماد کرده‌اند نه به خدا. آنها بدون ملامت نیستند. کاذبانه با اعمال مسخره‌آمیز خود سعی در پاک کردن خود دارند و تصور می‌کنند با این کارها اجازه پیدا می‌کنند به ناپاکی‌ها و خطایای خود ادامه دهند، ولی به تدریج جرقه‌هایی که امکان داشت آنها را به سوی جلال الهی رهبری کند خاموش می‌گردد.

عده زیادی خدا را انکار می‌کنند آنها صریحا نمی‌گویند که خدا وجود ندارد، ولی او را در آسمان زندانی می‌کنند و فرمانروایی او را بر کائنات و داوری انسان‌ها توسط وی را قبول نمی‌کنند با انکار قدرت خدا، جلال او را از وی دور می‌سازند. از داوری‌های خدا نمی‌ترسند و گاهی کوشش می‌نمایند او را حتی از آسمان بیرون کنند. با این حال خدا آنها را داوری می‌فرماید، ولی چون به اندازه کافی خداترس نیستند به غفلت خود درمورد خدا ادامه می‌دهند. آنها عمدا چشمان خود را بسته‌اند و مجازات عادلانه خدا درمورد آنها این است که از نظر معرفت و شناسایی دچار تاریکی می‌گردند. وقتی مجبور می‌شوند درباره خدا بیندیشند، چون عمدا از او ترسی ندارند یک نوع ترس اجباری در آنها به وجود می‌آید که از مجازات غیرقابل اجتناب الهی حاصل می‌شود، چون نمی‌توانند از آن فرار کنند ناراحتی آنها تا به حد نفرت می‌رسد برای اینکه اینطور به نظر نرسد که خدا را کاملا تحقیر می‌نمایند تشریفات کاذب و غیر اصول مذهبی اجرا می‌کنند، ولی تفاوت زیادی است بین شناختن خدا به طور مغشوش و آن نوع خداترسی که در فکر مؤمنان وجود دارد و سرچشمه مذهب است. تخم مذهب در انسان می‌ماند در ایام آسودگی انسان می‌تواند درباره خدا شوخی کند، ولی وقتی دچار نومیدی می‌گردد با دعاهای کوتاه به جستجوی خدا می‌رود. مردم درمورد خدا کاملا بی‌اطلاع نیستند سرسختی آنها باعث شده است که زودتر به نزد او نیایند.

شناختن خدا از مشاهده کائنات و اداره مداوم آن امکان‌پذیر است

چون کمال زندگی سعادتمند مستلزم شناخت خداست، خدا برای اینکه هیچ کس را محروم نسازد نه فقط تخم مذهب را در فکر مردم قرار داده است، بلکه خود را از طریق کائنات نشان داده است در واقع ذات خدا را نمی‌توانیم کاملا درک کنیم، بلکه باید به جای تحقیق درباره وی او را تمجید نماییم. با این حال همه اعم از باسواد و بی‌سواد، می‌توانند آثار قطعی شکوه و جلال الهی را در کارهایش مشاهده نمایند. مدت‌ها قبل عده‌ای از فلاسفه، انسان را «جهان کودک» خواندند. انسان به صورت خارق‌العاده‌ای خلق شده و مانند کارخانه عظیمی است که خدا در آن کارهای بی‌شماری انجام می‌دهد. خدا با دادن چنین برکاتی نشان می‌دهد که پدر آسمانی ماست و در این مورد شعرای زیادی اشعار عالی فراوانی سروده‌اند. پس ما با مشاهده این چنین محبت پدرانه‌ای باید متقابلا خدای پدر را محبت و احترام نماییم. برعکس انسان در غرور غرق می‌شود و برکات او باعث انکار خدا می‌گردد. عده‌ای می‌گویند که طبیعت مانع همه چیز است. بعضی می‌گویند که چون دستگاه‌های بدن به وسیله روح کار می‌کنند پس روح و بدن هیچ کدام بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد و بدین طریق طبیعت را جای خدا می‌گذارند، ولی نیروهای روح محدود به کارهای بدن نیست. حافظه، ابتکار، آینده‌نگری، تشخیص درست از نادرست همه نشانه‌های روشنی از خدا هستند.

عده‌ای دیگر از روح مشترک یا روح جهانی سخن می‌گویند که در تمام قسمت‌های کائنات زندگی می‌کند و همه را به جنبش می‌آورد، ولی این خطر وجود دارد که خدا را با کارهایش اشتباه کنیم. نظر صحیح این است که طبیعت نظامی است که توسط خدا مقرر گردیده است. خدایی که همه چیز از او سرچشمه می‌گیرد باید تنها خودش آغاز خودش باشد و باید ابدی باشد. اگر بخواهیم بدانیم چرا کائنات را خلق نموده و نگهداری می‌فرماید علت این امر را باید فقط در نیکو بودن او جستجو کنیم، زیرا مخلوقاتی وجود نداشتند که خدا بتواند لطف و مهربانی خود را به آنها ظاهر سازد. خدا می‌خواهد که ما با ایمان و عبادت به او توجه کنیم. کار معقول و عادلانه این است که انسان از برکات فراوانی که سرچشمه الهی آنها روشن است استفاده کند و بخشاینده آنها را از یاد نبرد. نوع دوم از کارهای خدا خارج از امور طبیعی است. آنچه به نظر بعضی اتفاقی و تصادفی جلوه می‌کند در واقع نشانه‌ای از تدبیر آسمانی می‌باشد. اجتماع انسانی به طوری توسط خدا اداره می‌شود که با وجودی که او نسبت به همه مهربان است، هر روز به طور آشکار لطف خود را به خداترسان و سختی خود را به بدکاران اعلام می‌دارد. هر چند غالبا اجازه می‌فرماید که بدکاران مدتی پیشرفت کنند و بدون مجازات باقی بمانند و یا اجازه می‌دهد که نیکوکاران دچار مشکلاتی شوند می‌دانیم که وقتی که یک گناه را با غضب آشکار مجازات می‌فرماید از تمام گناهان نفرت دارد. با این حال اگر تمام بی‌عدالتی‌ها و خطایا در این جهان مجازات می‌گردیدند و اگر تمام کارهای نیکو در این جهان پاداش داده می‌شدند دیگر نمی‌توانستیم امیدی قطعی نسبت به حیات آینده داشته باشیم که در آنجا مجازات‌ها و پاداش‌ها کامل خواهد گردید.

برعکس اگر در این جهان هم هیچ گناهی مجازات نمی‌شد نمی‌توانستیم اطمینانی به تدبیر محبت‌آمیز خدا درمورد حیات فعلی داشته باشیم. قدرت خدا وقتی آشکار می‌گردد که یک شخص خدانشناس و به ظاهر شکست‌ناپذیر سرنگون می‌شود و یا اشخاص مأیوس امید پیدا می‌کنند اشخاص ضعیف و غیرمسلح بر نیرومندان پیروز می‌گردند حکمت جهانی به بن‌بست می‌رسد و اشخاص حیله‌گر در حیله‌های خود گرفتار می‌شوند. خدا از راه لطف خود به دنبال گناهکاران می‌رود و از آنها می‌خواهد که به سوی او برگردند و لطف خود را به قدری ادامه می‌دهد تا بر بدکاری آنها غلبه یابد. با این حال غالب مردم کور هستند و نمی‌توانند به این کارهای خدا به درستی توجه کنند. ما به معرفت و شناخت صحیح و پرثمر خدا دعوت شده‌ایم که بر اساس کارهایی قرار دارد که او خود را به وسیله آنها نشان می‌دهد. این نوع معرفت در ما تأثیر عمیق‌تری دارد تا اعتقاد به هر نوع خدای دیگری که ممکن است درباره او فکر کنیم، ولی کارهای او را مشاهده نکنیم، چون نمی‌توانیم عظمت خدا را درک کنیم باید او را از روی کارهای آشنایی که توسط آنها با ما تماس می‌گیرد بشناسیم. تمام کارهای خدا نشانه قدرت‌های وی هستند، ولی برای درک هدف این کارها باید در خود فرو برویم و به تفکر بپردازیم، زیرا از این راه است که خدا در ما حیات و حکمت و قدرت نشان می‌دهد و در ما عدالت و نیکویی و رحمت به وجود می‌آورد، ولی با مشاهده کارهای کائنات عده کمی وجود دارند که خالق خود را فراموش نکنند، اما به وسیله حوادث مجبور به تفکر درباره خدا می‌شوند و هر کس به زودی به دام خطایای شخصی خود میفتد.

عجله و سطحی بودن با جهل و تاریکی همدست می‌شوند به طوری که کمتر کسی وجود دارد که برای خودش به جای خدا بت یا معبود خیالی نساخته باشد. همه مثل هم اعم از افراد معمولی و اشخاص مشخص، خدای واحد حقیقی را

به خاطر امور جزئی فراموش می‌کنند. بعضی، وقتی اختلافات و بی‌نظمی‌های حاصله را مشاهده می‌کنند به این فکر میفتند که تحقیق درباره خدا کار بیهوده‌ای است و اصولا منکر وجود او می‌شوند، ولی این نوع افراد فقط بی‌دینی و شرارت خود را در پشت پرده نادانی مردم پنهان می‌سازند. تمام کسانی که باعث ناپاکی مذهب واقعی می‌شوند خود را از خدای واحد حقیقی جدا می‌سازند. هر کاری که انسان فانی انجام می‌دهد باعث فساد مذهب واقعی می‌گردد. بنابراین اگر مردم فقط به وسیله طبیعت تعلیم داده شوند گرفتار سرگردانی خواهند شد و مشغول عبادت خدای ناشناخته‌ای خواهید گردید و هیچ چیز را واضح و مطمئن نخواهند دانست. به همین دلیل کلام خدا تمام اطلاعات قبلی بشر درمورد الوهیت را غیرمعتبر می‌داند به استثنای حضور خدا در کوه صهیون (حبقوق ۲: ۱۸و ۲۰). حتی در جاهایی که گناه فاحش و بت‌پستی صریح وجود ندارد مذهب واقعی بر اساس تفاهم عادی امکان‌پذیر نمی‌باشد ضمنا مردم نمی‌توانند بدون مطالعه، خدایی را با توصیه سایرین قبول کنند. فقط خود خدا می‌تواند از آسمان درباره خودش شهادت دهد. پولس تعلیم می‌دهد که آنچه از خدا می‌توان شناخت در خلقت او آشکار است (رومیان ۱: ۱۹)، ولی این آگاهی فقط تا این حد مفید است که انسان بهانه‌ای برای انکار خدا نداشته باشد. اشکال اصلی عبارت است از ظلمتی که در ما وجود دارد. چشم‌های روحانی ما قدرت دیدن ندارند مگر وقتی که به وسیله ایمان از طریق مکاشفه باطنی خدا روشنایی بیابند.

راهنمایی و تعلیم کتاب مقدس برای شناختن خدای خالق لازم می‌باشد

لازم بود خدا نور کلام خود را اضافه فرماید تا خود را برای نجات بشر بشناساند. کسانی را که مایل بود به خود نزدیکتر سازد شایسته شمرد که این معرفت و شناسایی را داشته باشند، چون متوجه شد که فکر انسان پابرجا نیست وقتی یهودیان را به عنوان قوم خاص خود انتخاب کرد آنها را تحت حمایت خود قرار داد تا سرگردان نشوند. او ما را هم به همان طریق تحت حمایت خود قرار دارد. خدا از قبل می‌دانست که جمال چهره او که در کائنات دیده می‌شود کافی نخواهد بود. درست مانند اشخاصی که به علت تار بودن دید چشم نمی‌توانند کتاب زیبایی را بدون استفاده از عینک بخوانند، هر چند امکان دارد نوشته را ببینند کتاب مقدس هم اطلاعات پراکنده‌ای را که در فکر ما وجود دارد جمع‌آوری کرده تصویری روشن از خدای واقعی به ما عرضه می‌کند. بحث ما این است که چگونه می‌توان خدایی را که خالق کائنات است از خدایان دروغین بی‌شمار تشخیص داد. هنوز درباره خدای نجات‌دهنده سخن نمی‌گوییم، بلکه درباره شناخت خدا به عنوان خالق و بدیهی است که هر دو نوع معرفت از کلام او حاصل می‌شود. خدا خود را به وسیله کلام و رؤیا و یا اشاره به وسیله کارها و خدمات مردم به پدران ایمان ظاهر فرمود و از طریق روایات به نسل‌های بعدی رسانید و این پدران ایمان اطمینان داشتند که آنچه آموخته بودند از خدا بوده است. بالاخره برای اینکه تعلیم حقایق الهی در جهان به طور مداوم ادامه یابد، خدا اراده فرمود که آنچه به پدران ایمان سپرده شده بود به ثبت برسد.

شریعت الهی انتشار یافت و بعدا نوشته‌های پیامبران به عنوان تفسیر بر آن اضافه شد. خدا به وسیله کلام مقدس خود برای همیشه ابهام را از ایمان زدود و ایمان را از هر عقیده‌ای بالاتر قرار داد. تأیید ثبت شده تعلیم آسمانی لازم است تا از طریق فراموشی و خطا به نابودی کشانیده نشود و به وسیله فرضیات انسانی به فساد نگراید، ولی عده کمی به کلام خدا توجه می‌کنند تا حدودی را که تعیین فرموده است بیاموزند. هیچ کس نمی‌تواند کوچکترین اطلاعی از تعلیم صحیح و واقعی داشته باشد مگر اینکه شاگرد کتاب مقدس بشود و با احترام آنچه را که در آن درباره مکاشفه الهی وجود دارد بپذیرد. هر نوع شناخت صحیح خدا بر اثر اطاعت حاصل می‌شود. ما باید به کلام خدا مراجعه کنیم، زیرا در آن خدا به درستی از روی کارهایش برای ما توصیف شده و نه به وسیله قضاوت فاسد ما بلکه بر اساس حقایق ابدی ارزیابی گردیده است نمی‌توان خطایا را از فکر بشر ریشه‌کن کرد مگر وقتی که شناخت واقعی خدا در آن کاشته شود.

کتاب مقدس باید با شهادت روح‌القدس تأیید گردد تا معتبر بودن آن تکمیل شود

فرمایشات الهی هر روز از آسمان فرستاده نمی‌شوند خداوند را چنین پسند آمد که حقیقت الهی را فقط در کتاب مقدس تا ابد از فراموشی حفظ فرماید. بدین طریق کتاب مقدس برای ایمانداران فقط هنگامی کاملا معتبر می‌گردد که آنها آن را به عنوان کلام زنده خدا بپذیرند. پولس رسول شهادت می‌دهد که «کلیسا بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده است» (افسسیان ۲: ۲۰). بدون قبول اعتبار و صحت نوشته‌های انبیا و موعظه رسولان کلیسا نمی‌توانست وجود پیدا کند. بنابراین هر جا این تعلیم وجود داشته باشد قبول آن بی‌شک بر کلیسا تقدم داشته است. وقتی کلیسا کتاب مقدس را قبول می‌کند و آن را با مهر تأیید ممهور می‌سازد با این کار خود برای کتاب مقدس اعتبار و صحت به وجود

نمی‌آورد. حقیقت ابدی الهی احتیاجی به تصمیم بشر ندارد آنچه کلیسا انجام می‌دهد عبارت است از قبول کتاب مقدس به عنوان حقیقت مربوط به خدا که به وجود آورنده کتاب مقدس است و احترام به آن به عنوان یک وظیفه الهی. اگوستین می‌گوید که خودش بدون قبول اعتبار کلیسا نمی‌توانست به انجیل ایمان بیاورد. او تعلیم می‌داد که اعتبار کلیسا مقدمه‌ای است جهت آماده ساختن انسان برای ایمان به انجیل. بی‌ایمانان درمورد صحت انجیل یقین ندارند و نمی‌توانند در ایمان به مسیح رشد کنند مگر اینکه به کلیسا احترام بگذارند و به وسیله اعتقادات آن رهبری شوند.

اعتماد و اطمینان از طریق شهادت سری روح‌القدس حاصل می‌شود نه از طریق استدلالات و قضاوت‌ها و فرضیه‌های انسانی. انبیا و رسولان نام خدا را معرفی کردند تا تمام جهان مطیع او گردند. آنها بر نبوغ خود و یا بر استدلالات عقلی تکیه ننمودند. اشخاص بی‌ایمان تصور می‌کنند که مذهب فقط عقیده‌ای است و به همین دلیل برای اینکه از روی بی‌عقلی ایمان نیاورند می‌خواهند با عقل ثابت کنند که موسی و انبیا با الهام الهی سخن گفتند، ولی شهادت روح‌القدس بهتر از هر نوع استدلال عقلی است، زیرا خدا شایسته‌ترین گواه درمورد کلام خود می‌باشد. همان روحی که به وسیله دهان انبیا سخن گفته است باید در قلوب ما نفوذ کند و ما را مطمئن سازد که آنها آنچه را از خدا به امانت یافته بودند با امانت اعلام کردند.

روح‌القدس هم «مهر» است و هم «بیعانه» (دوم قرنتیان ۱: ۲۲). کتاب مقدس تأییدکننده صحت خودش است و به وسیله روح‌القدس حقیقت بودن خود را آشکارا نشان می‌دهد. ما با اتکا به قضاوت خودمان یا قضاوت دیگران به چیزی ایمان نمی‌آوریم، بلکه از قضاوت انسانی قدم فراتر می‌گذاریم و با اطمینان تأیید می‌نماییم که کتاب مقدس از دهان خدا با کمک خادمین وی به سوی ما جاری شده است. چنین اطمینانی فقط از طریق مکاشفه آسمانی که در باطن ایماندار به وجود می‌آید حاصل می‌گردد این امر با تسلیم فکر به خرافات تفاوت دارد، زیرا از اراده و معرفت انسانی بالاتر است. حتی در صورتی که استدلال قادر می‌شد سخنان شریرانه خلاف کلام خدا را خاموش سازد به آسانی نمی‌توانست در قلوب مردم اطمینانی را به وجود آورد که برای خداپرستی واقعی لازم می‌باشد. یگانه ایمان واقعی آن است که روح‌القدس در قلب‌های ما مهر می‌کند. خدا برای این امتیاز منحصر به فرد فقط برگزیدگان خود را که خودش از میان تمام بشر جدا می‌سازد شایسته می‌شمارد و فقط کسانی که دارای عطای مخصوص می‌باشند خواهند توانست اسرار الهی را درک نمایند.

دلایل عقلی کافی برای اثبات صحت کتاب مقدس وجود دارد

وقتی با خداترسی درمورد صحت کتاب مقدس اطمینان پیدا کنیم آن دلایلی که قبلا برای اطمینان کافی شمرده نمی‌شدند به طرز بی‌سابقه‌ای محکم به نظر می‌رسند. متوجه می‌شویم که کتاب مقدس از بهترین آثار بشری بالاتر است. هیچ یک از نوشته‌های انسانی قادر نیست به اندازه کتاب مقدس از نظر نفوذ حقایق در ما تأثیر کند ما از عظمت موضوعات آن بیش از زیبایی زبان آن تحت تأثیر قرار می‌گیریم، زیرا معمولا اسرار آن با سبکی ساده تشریح می‌گردد تا اشخاص بی‌دین نتوانند ادعا کنند که قدرت آن فقط در فصاحت آن است. با این حال بعضی از انبیا با زبان روشن و بسیار زیبا سخن گفته‌اند تا متوجه باشیم که روح‌القدس از فصاحت محروم نمی‌باشد. قدرت کتاب مقدس بسیار مهم است. موسی خودش خدای جدیدی خلق نکرد، بلکه چیزهایی را نوشت که بنی‌اسرائیل از گذشتگان دریافت نموده بودند. مگر نه این است که آنها را متوجه عهدی کرد که خدای ابدی با ابراهیم بسته بود (پیدایش ۱۷: ۷) معجزات تأییدکننده شریعت و تعالیم موسی هستند. این معجزات در شرایطی انجام شده‌اند که اگر انکار کردن آنها امکان‌پذیر می‌بود حتما مورد انکار مخالفان واقع می‌شدند. به موسی تهمت جادوگری زده شد (خروج ۷: ۱۱، ۹: ۱۱)، ولی موسی به قدری با این خرافات مخالف بود که در (لاویان ۲۰: ۶) می‌خوانیم که حتی کسانی که با جادوگران مشورت می‌کردند به سنگسار شدن محکوم می‌شدند. می‌توان نبوت‌ها و پیشگویی‌های زیادی را ذکر کرد که بعدا عملی شده‌اند. اشعیا علنا درمورد سقوط اورشلیم و به اسارت رفتن قوم و درباره کورش که توسط او قوم آزادی خود را بازمی‌یافت سخن گفت (اشعیا ۳۹: ۶ و ۷).

اعتقاد تعصب‌آمیز به پیروی از هدایت مستقیم بدون توجه به کتاب مقدس تمام اصول دینداری را از بین می‌برد

روح‌القدس که توسط خداوند به ما وعده داده شده است از خود سخن نمی‌گوید (یوحنا ۱۶: ۱۳). مکاشفات و تعالیم

جدیدی اختراع نمی‌کند، بلکه همان تعلیمی را که در انجیل وجود دارد در فکر ما منقوش می‌سازد. خدا کلام خود را به طور موقت در میان مردم نفرستاد تا بعد از آمدن روح‌القدس آن را از بین ببرد. او همان روح‌القدسی را فرستاد که به وسیله وی کلام خود را عطا فرموده بود تا کار خود را با تأیید کلام خود تکمیل نماید. ایمانداران فقط آن روح‌القدس را که در رسولان ساکن شد و به آنها سخن گفت می‌شناسند. بعضی چنین استدلال می‌کنند که همه چیز باید مطیع روح‌القدس باشد و به همین دلیل روح‌القدس نمی‌تواند تابع کتاب مقدس باشد، ولی باید دانست که روح خدا تصویر خود را در کتاب مقدس نقش کرده است و همانطور باقی خواهد ماند که خود را در کتاب مقدس مکشوف فرموده است. پس تابع چیز دیگری غیر از خودش در کتاب مقدس نیست.

عده‌ای وجود دارند که دچار جنون آنی شده و با غرور ادعا می‌کنند که روح‌القدس آنها را بدون کتاب مقدس تعلیم می‌دهد و کسانی را که به قول آنها به وسیله حرف مرده و کشنده هدایت می‌شوند به باد تمسخر می‌گیرند. خداوند وعده فرموده است که شریعت خود را در باطن ایمانداران خواهد نوشت (ارمیا ۳۱: ۳۳). اگر روح‌القدس واقعا بر قلب انسان منقوش باشد و در وی حیات ایجاد کند روح حیات خواهد بود. فقط وقتی قلب تغییر نمی‌کند و حرف می‌کشد که انسان شریعت را از مسیح جدا سازد (دوم قرنتیان ۳: ۶) و از فیض او و مزایای پیمان یا عهد جدید دور بماند. خداوند با پیوند متقابل اطمینان کلام و اطمینان روح خود را با هم متحد ساخته است. وقتی با کمک روح‌القدس به کلام خدا نگاه می‌کنیم و خدا را در آن مشاهده می‌نماییم کلام خدا در نظر ما احترام مخصوصی پیدا می‌کند. همچنین وقتی خدا را در تصویر او که کلام وی است می‌شناسیم روح‌القدس را می‌یابیم. اگر بخواهیم از مزایای روح خدا استفاده کنیم باید با جدیت مشغول مطالعه کلام خدا باشیم. هر روحی که خود را از حکمت کلام بالاتر بداند باید به عنوان روح باطل و کاذب از قبول آن خودداری شود.

کتاب مقدس، به منظور جلوگیری از خرافات، خدای واحد حقیقی را در مقابل تمام خدایان بت‌پرستان قرار داده است

خدا در کتاب مقدس، خود را با همان قدرت‌هایی معرفی می‌کند که می‌توان به وسیله آنها او را از کارهایش شناخت. خدا را در رحمت او می‌توان دید و نجات فقط بر این اساس وجود دارد. خدا را در داوری وی می‌توان دید که بر ضد بدکاران انجام می‌شود. خدا را در عدالتش می‌توان دید که به وسیله آن ایمانداران محافظت می‌شوند. این نوع معرفت به وسیله حقیقت غیرقابل تغییر است. قدرت خدا تأیید می‌گردد و این از نیکویی وی سرچشمه می‌گیرد و به وسیله آن قدوسیت او آشکار می‌شود. معرفت الهی که بدین طریق در کتاب مقدس یافت می‌گردد دارای هدف مشابهی با معرفت حاصله از آفرینش می‌باشد که باعث می‌گردد ابتدا از خدا بترسیم و سپس به او اعتماد نماییم. از این راه می‌آموزیم که با پاکی زندگی نماییم و با اطاعت صمیمانه و اتکای کامل به نیکویی خدا، مشغول عبادت او شویم. کتاب مقدس به منظور راهنمایی ما به سوی خدای حقیقی، با صراحت و روشنی کامل تمام خدایان بت‌پرستان را رد می‌کند. مذهب، به طور کلی فاسد شده هر چند نام خدای واحد حقیقی طبیعتا برای تمام اشخاص صمیمی آشنا بوده است، ولی آنچه آنها از طبیعت درباره خدای واحد حقیقی احساس کرده‌اند فقط این فایده را دارد که برای آنها عذری باقی نمی‌گذارد. غرور انسان باعث خطاکار بودن او می‌شود و به همین دلیل به دنبال فرضیه‌های دروغین می‌رود و قوه درک وی تباه می‌گردد. حتی کامل‌ترین فرضیه‌ها و مکتب‌های فلاسفه عصیانی است علیه خدای حقیقی. به همین دلیل است که حبقوق نبی بت‌ها را محکوم می‌سازد و از مردم می‌خواهد که خدا را در «هیکل قدس» وی جستجو نمایند (حبقوق ۲: ۲۰). ایمانداران نباید خدای دیگری را بپذیرند غیر از خدایی که خود را در کلام خود مکشوف فرموده است.

مجاز نیستیم یک شکل مرئی به خدا نسبت دهیم و هر کسی که بتی بسازد علیه خدای حقیقی عصیان کرده است

چون کتاب مقدس معمولا ساده سخن می‌گوید، هر جا می‌خواهد خدای راستین را از خدایان کاذب مشخص سازد غالبا او را در مقابل بت‌ها قرار می‌دهد. بدین طریق می‌خواهد حماقت جهان را درمورد جستجوی خدا نشان دهد. مفهوم مخالفت این امر این نیست که فرضیه‌های بغرنج درمورد خدا را تأیید می‌نماید، زیرا هر نوع خدایی که ساخت دست انسان باشد مردود است. خدا فقط خودش شاهد راستین درباره خودش می‌باشد. تمام آیین‌های ساخته انسانی منفور است. کتاب مقدس بارها خرافات را «عمل دست‌های انسان» می‌خواند (اشعیا ۲: ۸، هوشع ۱۴: ۳ و...). انسان می‌کوشد به وسیله کارهای دست خود افکار و تصورات خود را عملی سازد. فکر انسان که پر از غرور و گستاخی می‌باشد به خود اجازه این جسارت را می‌دهد که خدایی در سطح خود به وجود آورد و بدین طریق تصور غیرواقع می‌نماید و

خدایی تو خالی خلق می‌کند. تمام نشانه‌هایی که خدا به وسیله آنها وجود شکوه الهی خود را ظاهر فرمود برای تعلین انسان بوده‌اند و در عین حال نشان داده‌اند که خدا غیرقابل درک می‌باشد. ابر و دود و شعله‌های آتش، علائم جلال الهی وی بودند، ولی همین‌ها مانع از این بودند که انسان نفوذ بیشتری در ماهیت خدا بنماید (تثنیه ۴: ۱۱). وقتی به جلال الهی شکلی داده می‌شود این جلال به کذب و تباهی می‌گراید، زیرا روح نادیدنی او به تصویری دیدنی و بی‌روح تشبیه می‌شود.

تمام بت‌پرستان که با معرفت روحانی خدا قانع نبوده‌اند، از راه تصاویر و بت‌ها در جستجوی آشنایی مطمئن‌تر و نزدیکتر با خدا بوده‌اند (خروج ۳۲: ۱). خدا تمام مجسمه‌ها و تصاویر و سایر اشکالی را که اشخاص خرافاتی برای نزدیک شدن به او مورد استفاده قرار می‌دهند مردود می‌شمارد. اشخاص فانی که به وسیله تنفس هر لحظه به حیات خود ادمه می‌دهند، جسارت می‌کنند احترام الهی را به اشیای بی‌جان نسبت دهند، ولی روح الهی چنین اعتراض می‌نمایند «سازندگان آنها مثل آنها هستند و هر که بر آنها توکل دارد» (مزمور ۱۱۵: ۸). درست است که مردم الزاما این بت‌ها را خدا نشمرده، بلکه اعتقاد داشته‌اند که قدرت الهی در آنها ساکن می‌باشد. با این حال تفاوتی وجود ندارد بین پرستش بت و پرستش خدا در بت. هر چه به یک بت نسبت داده می‌شود از خدا ربوده شده است. وقتی انسان در جلوی چیزی که به خیال او نماینده خدا و یا مخلوق است به خاک میفتد گرفتار خرافات شده است. خدا تنزل کرده و معدوم شده است، زیرا ساختن بت توهینی است به خدا. یک مثل قدیمی می‌گوید که تصاویر، کتاب بی‌سوادان است، ولی حبقوق نبی تعلیم می‌دهد که: «بت ریخته شده» معلم دروغ است (حبقوق ۲: ۱۸). پس نتیجه می‌گیریم که هر چه انسان از بت‌ها درمورد خدا بیاموزد باطل است. آن کسانی که در کلیسا کار تعلیم را به مجسمه‌ها سپرده‌اند خودشان گنگ شده‌اند. اشخاصی که کلیسا آنها را بی‌سواد می‌خواند کسانی هستند که خدا آنها را به عنوان پیروان خود قبول کرده است. خدا درمورد اسرار ملکوت خود، مکاشفه و تعالیم خود را به آنها داده است. خدا مقرر فرموده است که به وسیله موعظه کلام الهی و اجرای آیین‌های مقدس اصول تعالیم کلی برای همه روشن باشد.

ما نمی‌گوییم که هیچ مجسمه‌ای جائز نیست، زیرا نقاشی و مجسمه‌سازی هنرهایی هستند که خدا ارزانی فرموده است. مقصود ما طرز استفاده صحیح آنهاست. جلال خدا خیلی بزرگتر از آن است که با چشم انسانی دیده شود و نباید آن را با مظاهر مرئی کوچک کرد. فقط از چیزهایی باید نقاشی کرد و مجسمه ساخت که چشم انسان بتواند آنها را ببیند. ترسیم تاریخ و وقایع برای تعلیم و یادآوری مفید است. سایر مظاهر برای خوشایند مردم است با این حال همین انواع است که در کلیساها غالبا تا امروز باقی است. در دوره پانصد ساله اولیه کلیسای قدیم، معمولا مجسمه مورد استفاده نبود. علائم بت‌پرستی با معرفی مجسمه‌ها در کلیسا شروع شد، زیرا انسان مجذوب مراسم خرافاتی می‌شود. شایسته نیست که از تمثیل‌ها یا نشانه‌ها استفاده کنیم مگر نشانه‌ها و آیین‌های مقدسی که خود خداوند در کلامش آنها را تقدیس فرموده است و عبارتند از تعمید و عشای ربانی. اینها با سایر مراسم ما را محکم حفظ می‌کند و دیگر لازم نیست در پی نشانه‌ها و آیین‌های انسانی برویم.

باید بین خدا و بت‌ها تفاوت قائل شد تا اینکه احترام کامل فقط درمورد خدا رعایت گردد

وقتی کتاب مقدس اعلام می‌دارد که خدا واحد است، مقصودش این است که هیچ چیز از آنچه به الوهیت خدا تعلق دارد نباید به دیگری نسبت داده شود. خدا اعلام فرموده است که خدای غیوری است و از کسانی که بت‌ها را به جای او می‌پرستند انتقام می‌گیرد (خروج ۲۰: ۵). او خود را یگانه مالک شریعت می‌داند و ایمانداران را به خود پیوند می‌دهد. سپس در همین شریعت مقررات مربوط به عبادت صحیح خودش را طبق میل خود تعیین می‌فرماید. خداپرست محکم می‌ایستد و خود را در حدود معینی حفظ می‌نماید، برعکس اشخاص خرافاتی هر چه را که می‌بینند در برمی‌گیرند و یا از این شاخه به آن شاخه می‌پرند و به علاوه انبوهی از چیزهای بی‌فایده مذهبی را انباشته می‌سازند. خرافات، با وجود اینکه خدای متعال را فراموش نمی‌کند و او را به سطح سایرین تنزل نمی‌دهد با این حال خدا را با خدایان کوچکتر احاطه می‌کند. با وجودی که یک خدای پدر که اداره‌کننده همه چیز است مورد قبول می‌باشد در کار اداره آسمان و زمین دیگران هم سهیم می‌شوند. احترام مقدسین گاهی آنها را به قدری بالا می‌برد که با خدا شریک می‌سازد این کار باعث تقسیم جلال خدا می‌گردد.

هر عمل احترام‌آمیزی که با مذهب توأم باشد، دارای خصوصیت الهی می‌شود. غالبا می‌خوانیم که انسان‌ها به عنوان اینکه احترامات سیاسی دریافت می‌دارند، مورد پرستش قرار می‌گیرند، ولی به مجرد اینکه مذهب با یک عمل

احترام‌آمیز با تحلیل توأم شود. خدا مورد بی‌حرمتی قرار می‌گیرد. مردم نمی‌توانند بین احترام به خدا و احترام به مخلوقات به طور کامل تفاوت قائل شوند و همیشه این خطر وجود دارد که آنچه فقط به خدا تعلق دارد به مخلوق نسبت داده شود. به همین دلیل وقتی کرنلیوس پطرس را دید و «بر پاهایش افتاد» پطرس او را برخیزانید هر چند مقصود کرنلیوس واقعا این نبود که پطرس را به جای خدا پرستش نماید (اعمال رسولان ۱۰: ۲۵).

کتاب مقدس از ابتدا تعلیم می‌دهد که در ذات خدای واحد تثلیث وجود دارد

خدا از شکوه جلال خود خیلی نزول می‌فرماید تا بتواند معرفت و شناسایی خود را برای ما که بسیار محدود هستیم امکان‌پذیر فرماید. به همین دلیل است که کتاب مقدس درباره خدا طوری سخن می‌گوید که مثل اینکه او دارای دهان و یا چشم و دست می‌باشد، ولی واضح است که این کنایات نشان‌دهنده ذات الهی نیستند. تعالیم کتاب مقدس ما را از بلندپروازی در تصورات منع می‌نماید، زیرا خدا درباره ذات خود با احتیاط سخن می‌گوید. ذات روحانی خدا مانع از این است که درباره او به چیزهای دنیوی و جسمانی فکر کنیم. ابدیت او مانع از این می‌شود که او را با حواس خود اندازه‌گیری نماییم، ولی خدا یک خصوصیت عجیب دیگری برای خود ذکر می‌نماید که او را بیشتر متمایز می‌سازد در حالی که خود را خدای واحد اعلام می‌نماید روشن می‌سازد که در او سه شخص با اقنوم وجود دارد که هر کدام از آنها کاملا خداست. رومی‌ها و یونانی‌ها درمورد کلمه‌ای که بیان‌کننده این حقیقت است با یکدیگر اختلاف داشتند، ولی درباره اصل آن موافق بودند. ممکن است عین این کلمات را در کتاب مقدس پیدا نکنیم، ولی اطمینان می‌دهیم که آنچه می‌گوییم توسط کتاب مقدس تأیید می‌گردد. مانعی وجود ندارد که برای بیان مطالب بغرنج از کلمات ساده‌تر استفاده کنیم، زیرا در غیر این صورت هر نوع تفسیری را که غیر از خود آیات کتاب مقدس باشد محکوم کنیم. لازم بود که کلیسا اصطلاحات «تثلیث» و «شخص» و یا «اقنوم» را به کار ببرد.

چون مایلیم درباره حقایق کتاب مقدس با امانت رفتار کنیم برای انتخاب اصطلاحات خود با احتیاط و فروتنی و وقت‌شناسی عمل می‌نماییم. وقتی کلمه «واحد» را می‌شنویم باید بدانیم که مقصود «وحدت ذات» است. وقتی می‌شنویم «تثلیث در ذات واحد» مقصود ما عبارت است از سه شخص تثلیث. وقتی این حقیقت را صمیمانه بپذیریم دیگر درمورد کلمات نگرانی نخواهیم داشت، ولی کسانی که بیش از حد درباره کلمات مناقشه می‌نمایند خود را مسموم می‌سازند. بهتر است حقیقت را صریحا به آنها بگوییم نه اینکه به منظور جلب رضایت آنها از کلمات مبهم استفاده نماییم. مردان قدیمی که با عقاید غلط مبارزه می‌کردند مجبور شدند عقاید خود را به طور بسیار روشن بیان کنند تا بتوانند تعالیم صحیح را از خطر سخنان مبالغه‌آمیز و منحرف که حقایق را دگرگون جلوه می‌دهند حفظ نمایند. آریوس قبول داشت که مسیح، خدا و پسر خداست، ولی در عین حال تعلیم میداد که مسیح مانند سایر موجودات خلق شده و دارای ابتدایی بوده است. ماسک صورت این شخص ریاکار وقتی پاره شد که کلیسا تأیید نمود که مسیح پسر ابدی است و با پدر هم ذات می‌باشد. اگر آریوس قبول می‌کرد که مسیح خداست، نمی‌توانست منکر این حقیقت شود که او دارای ذات الهی است و با پدر هم ذات است. سابلیوس اعلام داشت که نام‌های پدر، پسر و روح‌القدس در خدا تمایزی ایجاد نمی‌کنند، بلکه عنوان‌هایی برای صفات متعدد خدا می‌باشند. اگر به او گفته می‌شد که این سه در واقع جدا هستند جواب می‌داد چطور ممکن است سه خدا وجود داشته باشد، ولی وقتی می‌گوییم در ذات خدای واحد تثلیث وجود دارد این با تعلیم کتاب مقدس مطابق است و در ضمن به این مباحثات بی‌معنی خاتمه می‌دهد.

هیلاری، بدعتکاران را محکوم می‌نمود به اینکه او را مجبور می‌سازند که آنچه را انسان باید در فکر خود نگاه دارد دچار خطر زبان انسانی سازد. اگوستین اعلام داشت که ما از زبان فقیر انسانی استفاده می‌کنیم نه برای اینکه ذات خدا را بیان نماییم، بلکه برای اینکه در مقابل حقیقت تثلیث خدای پدر و پسر و روح‌القدس خاموش نماییم. می‌دانیم که این اصطلاحات با عجله اختراع نشده است و به همین دلیل نباید آنها را بدون تأمل رد نماییم. اعتدال اشخاص مقدس ما را هشدار می‌دهد که درمورد کسانی که مایل نیستند کلمات انتخابی ما را قبول کنند با شدت قضاوت ننماییم و انتقاد نکنیم. در عوض، این اشخاص نیز باید توجه داشته باشند که این کلمات از راه ضرورت به کار رفته است و آنها باید به اصطلاحات مفید عادت کنند. خدا قائم به ذات است. ذات خدا ساده و غیرقابل تقسیم و جدایی‌ناپذیر است. ما درباره سه خدا و یا درمورد ذاتی که بین سه شخص تقسیم شده باشد سخن نمی‌گوییم. نباید تصور کنیم که مقصود از تثلیث این است که در خدا جدایی هست و با وحدانیت خدا مباینت دارد. اقانیم تثلیث در ذات الهی وجود دارند و هیچگاه بدون ذات الهی نیستند و از آن خارج نمی‌باشند. پدر و پسر و روح‌القدس رد ذات الهی از یکدیگر واقعا متمایز هستند، ولی از یکدیگر جدا نمی‌باشند. مقصود ما از «شخص» عبارت است از هر یک از سه اقنوم ذات الهی که

هر کدام به یکدیگر وابستگی دارند و در عین حال دارای خصوصیت مخصوص به خود می‌باشند در هر یک از اقانیم، تمام ذات الهی به طور کامل وجود دارد، ولی هر کدام دارای خصوصیت مخصوص به خود است.

وقتی نام خدا را ذکر می‌کنیم، این نام دلالت بر پسر و روح‌القدس می‌نماید همانطوری که بر پدر دلالت دارد، ولی وقتی پدر را با پسر مقایسه کنیم این دو از یکدیگر متمایز می‌گردند. آنچه که به عنوان صفت ممیزه به پدر نسبت داده می‌شود نمی‌تواند مختص پسر باشد یا به او انتقال داده شود. کلمه الهی یعنی پسر نمی‌توانست با پدر باشد مگر اینکه قبول کنیم که از پدر متمایز است (یوحنا ۱: ۱). پدر جان ندارد و دوباره زنده هم نشد، بلکه پسر یعنی فرستاده پدر. وقتی مسیح می‌فرماید روح‌القدس از پدر صادر می‌گردد (یوحنا ۱۵: ۲۶) مقصودش این است که روح‌القدس از پدر متمایز می‌باشد. به علاوه مسیح، روح‌القدس را از خودش متمایز می‌فرماید، زیرا روح‌القدس را تسلی‌دهنده‌ای «دیگر» می‌خواند که نزد شاگردان فرستاده خواهد شد (یوحنا ۱۴: ۱۶). اعتقاد به سه شخص یا اقنوم به این معنی نیست که همانطوری که سرویتوس می‌گوید هر یک از این اقانیم مظهری از خدا هستند. این اعتقاد سرویتوس هم صحیح نیست که می‌گوید ذات الهی دارای اجزا و تقسیماتی است و روح ایمانداران در ذات الهی سهیم می‌باشند و با او هم ذات هستند.

ما بیم داریم در مقایسه‌هایی که انجام می‌دهیم از امور انسانی استفاده کنیم، ولی در عین حال نمی‌توانیم ناگفته بگذاریم که در کتاب مقدس این تمایز وجود دارد. پدر آغاز و منشأ تمام فعالیت‌ها و سرچشمه همه چیز می‌باشد، حکمت و هدف و انتظام همه امور به پسر داده می‌شود. آنچه به روح‌القدس نسبت داده می‌شود عبارت است از قدرت عملی که از طریق آن فرامین و نقشه‌های خدا تحقق می‌پذیرد. ابدیت پدر همان ابدیت پسر و روح‌القدس است. در ابدیت نمی‌توانیم به دنبال مقدم و مؤخر بگردیم. با این حال فکر هر شخصی در مرحله اول متوجه خداست و بعد به فکر حکمت خدا و پس از آن به فکر قدرت وی میفتد که به وسیله آن فرامین حکمت او را اجرا می‌نماید. به همین دلیل از نظر ترتیب روابط با یکدیگر در مرحله اول به فکر پدر میفتیم، زیرا خصوصیت ویژه پدر این است که آغاز و سرچشمه باشد. خدا ذاتا غیرمولود است و ذات پدر همچنین می‌باشد، ولی پسر با وجودی که از نظر ذات دارای ابتدایی نیست، ولی به عنوان شخصیت قبل از تمام قرون از پدر مولود گردید. روح‌القدس از پدر و پسر با هم صادر می‌گردد که روح مسیح و همچنین روح «او که از مردگان برخیزانید» (رومیان ۸: ۹- ۱۱) نیز خوانده می‌شود. پطرس رسول شهادت می‌دهد که پیامبران به وسیله روح مسیح نبوت می‌گردند (دوم پطرس ۱: ۲۱) هر چند کتاب مقدس غالبا تعلیم می‌دهد که این کار به وسیله روح خدای پدر نیز انجام می‌شد.

پولس رسول، خداوند و ایمان و تعمید را با یکدیگر مربوط می‌سازد (افسسیان ۴: ۵)، چون به وسیله تعمید در ایمان به خدای واحد وارد می‌شویم باید کسی را که به نام او تعمید گرفته‌ایم خدای حقیقی بدانیم، چون تعمید آیین مقدسی است که با ایمان انجام می‌شود و وحدانیت خدا را برای ما تأیید می‌کند، زیرا یک تعمید وجود دارد. ما یک بار تعمید می‌گیریم و آن هم «به اسم اب و ابن و روح‌القدس» (متی ۲۸: ۱۹). به همین دلیل باید با یک ایمان به پدر و پسر و روح‌القدس مؤمن باشیم. ایرنیوس می‌گوید خدای اسرائیل همان خدایی است که مسیح و رسولانش درباره او موعظه کردند. ما هم باید تأیید کنیم که خدایی که به پدران ایمان در عهد عتیق ظاهر شد خود مسیح بود. وقتی توما با حیرت اعلام داشت «ای خداوند من و ای خدای من» (یوحنا ۲۰: ۲۸) مقصودش این بود که مسیح همان خدایی است که او همیشه پرستش کرده است. پولس، مسیح را به عنوان رهبر قوم اسرائیل در بیابان معرفی می‌کند (اول قرنتیان ۱۰: ۴). هر چند زمان فروتن شدن او نرسیده بود، ولی کلمه ابدی مشغول انجام نقش خود بود.

خارج از خدا، نجات و عدالت و حیات وجود ندارد، ولی مسیح تمام این چیزها را در خود دارد. «هر که نام خداوند را بخواند نجات یابد» (یوئیل ۲: ۳۲). نام مسیح برای نجات خوانده می‌شود. درباره او گفته نشده است که نجات را یافته است، بلکه خود نجات است. از ابتدای آفرینش در او حیات بود (یوحنا ۱: ۴). می‌دانیم که توکل به مخلوقات به منزله توهین به مقدسات است، ولی مسیح به شاگردان می‌فرماید: «به خدا ایمان آورید و به من نیز ایمان آورید» (یوحنا ۱۴: ۱). در جای دیگری خدای ابدی اعلام می‌دارد که جلال خودش را به کسی دیگر نخواهد داد (اشعیا ۴۲: ۸). در عین حال ارمیا می‌فرماید: «و اسمی که (نسل داوود) به آن نامیده می‌شود این است یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما)» (ارمیا ۲۳: ۵ و ۶، ۳۳: ۱۵و ۱۶). یهودیان معتقد بودند که «یهوه» یگانه نام خاص خداست که ذات او را بیان می‌دارد و فقط یک لقب ساده نیست. پس نتیجه می‌گیریم که پسر یگانه، خود خداست. کلمه عبارت است از حکمت ابدی که در خدا

ساکن می‌باشد. از کلمه (یعنی مسیح) تمام فرمایشات الهی و تمام نبوت‌ها صادر می‌گردد (اول پطرس ۱: ۱۰و ۱۱). مکاشفاتی که با قدرت الهی بیان شده‌اند به حق «کلام خدا» خوانده می‌شوند. بنابراین باید برای این کلمه که سرچشمه تمام مکاشفات الهی می‌باشد و تا ابد با خدا یکی بوده و خود خداست (یوحنا ۱: ۱) بهترین احترامات را قائل باشیم.

وقتی کلام خدا در کتاب مقدس در جلوی ما قرار دارد دیگر احمقانه خواهد بود که در پی شنیدن صدای خیالی خارج از خدا باشیم. در موقع آفرینش کائنات کلمه نقش واسطه را داشت (پیدایش ۱). باز هم احمقانه خواهد بود که در پی یافتن اراده موقت خدا باشیم در حالی که خدا در موقع آفرینش، نقش قطعی و ابدی خود را تعیین کرده است. عده‌ای می‌گویند که کلمه وقتی شروع شد که خدا برای آفرینش جهان دهان خود را گشود، ولی به نظر مؤمنین صحیح نیست بگوییم که در خود خدا تغییر جدیدی به وجود آمده است. نباید به این دلیل که چیزی در زمان معین ظاهر می‌گردد چنین نتیجه بگیریم که آن چیز قبل از آن وجود نداشته است. وقتی خدا به وسیله ظهور مسیح در جسم مکاشفه روشن‌تری از خود ارائه می‌دهد سه اقنوم الهی، هم بهتر شناخته می‌شوند. مسیح که کلمه بود جسم گرفت.

از وقتی که مسیح در جسم ظاهر گردید پسر خدا خوانده شد. این فقط به این دلیل نیست که وی قبل از آغاز قرون، از خدا مولود گردید، بلکه برای این است که او شخصیت و مقام واسطه را قبول کرد تا ما را با خدا پیوند دهد. او به عنوان واسطه بین خدا و انسان قرار دارد. هر چند خود را خالی کرد (فیلیپیان ۲: ۷) جلالی را که نزد خدا داشت و از جهانیان مخفی بود از دست نداد، ولی از نظر ارتباط یا مسیح و یا روح‌القدس، نام خدا به طور مخصوص برای پدر به کار می‌رود. وقتی مسیح می‌فرماید: «پدر بزرگتر از من است» (یوحنا ۱۴: ۲۸). درمورد ذات ابدی خود برای خود الوهیتی که کمتر از پدر باشد قائل می‌گردد. او پدر را در درجه بالاتری قرار می‌دهد، زیرا شکوه و جلال کاملی که در آسمان وجود دارد خیلی بالاتر از جلالی است که مسیح در جسم دارد.

او نام خدا را برای پدر به کار می‌برد نه برای اینکه الوهیت خود را ناچیز شمرد، بلکه تا ما را بالا ببرد. او که دارای جلال آسمانی می‌باشد ایمانداران را جمع می‌کند تا با او در این جلال شریک باشند. وقتی مسیح، به عنوان واسطه خدا را مخاطب می‌سازد در نام خدا آن الوهیتی که به مسیح نیز متعلق است وجود دارد. او نزد ما نزول فرمود تا ما را نزد پدر و در عین حال نزد خود بالا ببرد، زیرا خودش با پدر یکی است. روح‌القدس که در همه جا وجود دارد همه چیز را حفظ می‌نماید. هم در آسمان و هم بر زمین همه چیز را رشد می‌دهد و به آنها حیات می‌بخشد. هیچ حد و حدودی ندارد. نیروی خود را به همه چیز انتقال می‌دهد و حیات و حرکت خود را در آنها می‌دمد. کتاب مقدس می‌فرماید: «روح خدا سطح آب‌ها را فرو گرفت»؛ یعنی وقتی ماده هنوز شکل نگرفته بود و قبل از اینکه خدا آفرینش را شروع کند روح‌القدس وجود داشت (پیدایش ۱: ۲). با قدرت روح‌القدس است که زیبایی و نظام کائنات حفظ می‌شود، ولی حتی قبل از آفرینش هم، روح‌القدس مشغول حفظ ماده بی‌شکل و بی‌نظم بود.

عده‌ای در تعریف روح‌القدس گفته‌اند که روح عبارت است از عطایا و برکات مجانی خدا که بر بشر نازل شده است، ولی با وجودی که حکمت و فهم و تشخیص و ثبات و خداترسی از روح‌القدس صادر می‌گردد، نباید او را با این برکات یکی دانست و یا فکر کرد که روح‌القدس برحسب این عطایا تقسیم شده است. او «همان یک روح» است (اول قرنتیان ۱۲: ۱۱). کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که روح‌القدس نه به طور اکتسابی، بلکه به طور ذاتی عامل اصلی خلقت جدید و بی‌زوال بودن همیشگی است. به وسیله روح‌القدس با خدا مصاحبت پیدا می‌کنیم و قدرت حیات‌بخش او را در خود احساس می‌نماییم. پولس می‌فرماید که ما معبد خدا هستیم، زیرا روح در ما ساکن است (اول قرنتیان ۳: ۱۶ و ۱۷، دوم قرنتیان ۶: ۱۶). عادل شدن ما کار اوست. قدرت، قدوسیت، حقیقت، فیض و هر چیز نیکوی دیگری که می‌توان تصور کرد از او صادر می‌شود. فقط یک روح وجود دارد که از وی تمام برکات جاری می‌گردد (اول قرنتیان ۱۲: ۱۱).

با توجه به آفرینش کائنات و تمام موجودات می‌توان در کتاب مقدس خدای واقعی را از تمام خدایان کاذب تشخیص داد

ما به قدری ضعیف هستیم که بدون هدایت مشخص کتاب مقدس برای یافتن خدا دچار سرگردانی می‌شویم و امکان دارد تصورات خیالی را به جای خدا بپذیریم. به همین دلیل خدا اراده فرمود تاریخ آفرینش را به ما ارزانی فرماید تا ایمان کلیسا بر آن قرار گیرد. کار خلقت که توسط خدا انجام شد در یک دقیقه تکمیل نگردید، بلکه به طور تکاملی به

شش روز تقسیم شد (پیدایش ۲: ۲). پس ما باید حاضر باشیم با اطاعت توأم با ایمان، تمام عمر خود را صرف تفکر درمورد کار خدا بنماییم. خدا به نیروی کلام و روح خود، آسمان و زمین را از عدم به وجود آورد. به هر یک از انواع خصوصیات مخصوص به خودش را داد و به هر کدام کار مخصوصی بخشید. به هر کدام جای مخصوصی عطا کرد و ادامه بقای آنها را تا روز آخر تأمین فرمود. با توجه به نظم و ترتیبی که در کائنات وجود دارد محبت خدا نسبت به بشر از این امر معلوم می‌شود که قبل از آفریدن انسان تمام چیزهایی را که برای او لازم و مفید بود آماده فرمود. خدا همه چیز را برای خیریت و نجات ما تهیه فرموده است. پس هر وقت با ایمان خدا را خالق تمام موجودات می‌خوانیم باید به خاطر داشته باشیم که همه چیز در تحت قدرت او قرار دارد و ما فرزندان او هستیم و او ما را محافظت می‌کند و خوراک عطا می‌فرماید و تربیت می‌کند.

بنابراین فقط باید به او امیدوار باشیم و هر چه احتیاج یا علاقه داریم از او بخواهیم و هر برکتی را با تشکر از او بپذیریم. باید او را با تمام وجود خود محبت و خدمت نماییم. از ابتدا چیزی وجود نداشته است که خدا در آن نمونه‌ای از حکمت و عدالت خود را نشان نداده باشد. ایمان صحیح قبول نمی‌کند که در تمام کائنات چیزی که به طور طبیعی بد باشد وجود دارد. تباهی و شرارت انسان و دیوها، یا گناهانی که از آنها صادر می‌گردد از طبیعت سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از فساد طبیعت ناشی می‌شود. برای فهمیدن این حقیقت باید از عالم ماده بالاتر رویم شاید به همین دلیل بوده است که اعتقادنامه نیقیه، وقتی خدا را خالق همه چیز می‌خواند به طور مخصوص اشاره‌ای به چیزهای نامرئی یا نادیدنی می‌نماید. موسی در موقع شرح آفرینش برای ساده ساختن موضوع فقط آن قسمت از کارهای خدا را که دیدنی است ذکر می‌نماید، ولی کتاب مقدس در جاهای دیگر درمورد فرشتگان و دیوها تعلیمات لازم را می‌دهد. طبق کتاب مقدس، فرشتگان روح‌هایی آسمانی هستند که خدا برای انجام نقشه‌های خود از خدمات آنها استفاده می‌کند (مزمور ۱۰۳: ۲۰ و ۲۱). فرشتگان شکوه و جلال خدا را ظاهر می‌سازند. آنها بیش از یک بار «خدایان» خوانده شده‌اند (مزمور ۱۳۸: ۱)، زیرا خدمات آنها مانند آیینه‌ای است که در آن الوهیت را به طور ناکامل مشاهده می‌کنیم. خدا توسط آنها نیرو و قدرت و حاکمیت خود را نشان می‌دهد.

خدا توسط آنها نیکویی و لطف خود را ظاهر می‌سازد. در مرحله اول از طرف مسیح و سپس از طرف تمام ایمانداران، خدا «فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راه‌هایت تو را حفظ نمایند» (مزمور ۹۱: ۱۱ و ۱۲). در انجام نقش خود به عنوان حافظ ما فرشتگان مجازات الهی را اجرا می‌کنند (دوم پادشاهان ۱۹: ۳۵، اشعیا ۳۷: ۳۶). فقط یک فرشته مسؤول حفاظت ما نیست، بلکه همه مواظب هستند که نجات ما حفظ شود (لوقا ۱۵: ۷). صدوقیان معتقد بودند که فرشتگان غیر از نمونه‌هایی از قدرت خدا یا نیروی محرکه الهی برای الهام به مردم چیز دیگری نیستند (اعمال رسولان ۲۳: ۸)، ولی کتاب مقدس به طور واضح نشان می‌دهد که فرشتگان روح‌هایی هستند که دارای وجود واقعی و خصوصیات مخصوص به خود می‌باشند. روشن است که روح دارای شکل نیست. به علت ضعف انسانی ماست که کتاب مقدس فرشتکان را به صورت سرافین و کروبین با بال‌ها تصویر کرده است. شاید منظور این بوده است که نشان داده شود آنها می‌توانند با سرعت به کمک ما بشتابند.

چنین به نظر می‌رسد که پولس با بعضی این گرفتاری را داشت که آنها مقام فرشتگان را به قدری بالا برده بودند که تقریبا به مقام مسیح لطمه وارد می‌شد. پولس تعلیم می‌دهد که مسیح باید از فرشتگان بالاتر شمرده شود. مسیح سرچشمه تمام چیزهای نیکویی است که فرشتگان دارند (کولسیان ۱: ۱۶و۲۰). آنها دارای خودکفایی نمی‌باشند، بلکه مانند ما انسان‌ها از همان منبع دریافت می‌دارند. در عین حال شکوه و جلال الهی در آنها می‌درخشد به طوری که مردم به آسانی بر زمین میفتند و آنها را تمجید می‌نمایند. مسلم است که خدا مجبور نمی‌باشد کار خود را حتما توسط فرشتگان انجام دهد. هر بار که مایل باشد کار خود را فقط به وسیله اراده خود به انجام می‌رساند، ولی از فرشتگان استفاده می‌کند تا ما را در ضعف‌هایمان تسلی دهد و تا اینکه هیچ کمبود نداشته و از امنیت خود مطمئن بوده و در امیدمان نسبت به خدا ثابت قدم‌تر باشیم. نباید از مردم خرافاتی پیروی کنیم که سعی می‌کنند از طریق فرشتگان و یا پرستش آنها به خدا نزدیک شوند. تعالیمی که کتاب مقدس بر ضد دیوها می‌دهد، هشداری است برای احتیاط در مقابل توطئه‌های آنها. ما را موظف می‌سازد که خود را کاملا مسلح سازیم تا با این دشمنان نیرومند بجنگیم (اول پطرس ۵: ۸ و ۹). مانی به غلط تعلیم می‌داد که دو منبع اصلی وجود دارد: خدا و شیطان. او تعلیم می‌داد که شیطان خالق تمام موجودات شریر است، ولی باید بدانیم که قائم به ذات و ابدی بودن فقط از خصوصیات حضرت باریتعالی است.

اگر این خصوصیات را به شیطان نسبت بدهیم به او نوعی الوهیت بخشیده‌ایم. به علاوه اگر شیطان بتواند بدون اراده و یا مخالفت خدا هر کاری بخواهد انجام دهد، به قادر مطلق بودن خدا لطمه وارد می‌شود. همچنین باید از قبول سخن کسانی که می‌گویند دیوها فقط احساسات شریرانه ما و یا محدودیت‌هایی هستند که به علت ضعف جسمانی ما ایجاد می‌شوند جدا خودداری کنیم. دیوها قبلا فرشتگان الهی بودند که خود را فاسد کردند. آنها وسیله تباهی برای سایرین گردیدند (دوم پطرس ۲: ۴) و دیگران را با خود به هلاکت ابدی می‌کشانند و می‌خواهند حرمت الهی را از بین ببرند. کتاب مقدس روشن می‌سازد که لشگرهای عظیمی از دیوها وجود دارند. شیطان یا دیو اصلی، مظهر حکومت شرارت و مخالف ملکوت عدالت می‌باشد. همانطور که کلیسا رأسی دارد و آن مسیح است گروه مخالفان خدا نیز رئیسی دارند، او رهبر و طراح تمام بدی‌ها و ظلم‌هاست. او خدا را به دروغ متهم می‌کند که باعث تباهی او شده است، ولی مخالفت شدید شیطان با خدا کاملا از خود او و از شرارت او بر اثر عدم اطاعت از رضای خدا سرچشمه می‌گیرد. شیطان با استفاده از فریب و دروغ، با حقیقت الهی مخالفت می‌نماید. او کینه و جنگ به وجود می‌آورد، ولی خدا از او جلوگیری می‌کند به طوری که شیطان فقط می‌تواند کارهایی را انجام دهد که نتایج آنها توسط خدا اجازه داده شده است. بدین طریق شیطان خواه ناخواه، از خالق خود اطاعت می‌نماید.

خدا روح‌های ناپاک را طوری اداره می‌کند که آنها می‌توانند ایمانداران را بترسانند و مضطرب سازند و حتی زخمی نمایند، ولی اشخاص پرهیزگار هرگز کاملا مغلوب نمی‌گردند. خدا فقط اشخاص ناپرهیزکار و بی‌ایمان را که جزو گله او نیستند به فرمانروایی شیطان می‌سپارد. روح‌های پلید بر اشخاص شریر با چنان قدرتی حکمرانی می‌کنند که غلام هر نوع عمل شرم‌آور پیروز نشوند، ولی بالاخره بر او پیروز خواهد شد. این پیروزی در مسیح که رأس کلیساست همیشه کامل بوده است، زیرا رئیس این جهان یا شیطان در او چیزی ندارد (یوحنا ۱۴: ۳۰). تا آن حدی که ملکوت مسیح بنا شود شیطان و قدرت او سقوط می‌نماید. مسیح با مرگ خود شیطان را که «صاحب قدرت موت» بود شکست داد (عبرانیان ۲: ۱۴). او بر تمام نیروهای شیطان پیروز گردید تا شیطان نتواند به کلیسا آسیبی برساند، ولی نبرد ایماندار با شیطان فقط در زمان مرگ پایان می‌یابد فقط با کمک خدا می‌توانیم دارای قدرت و شهامت و سلاح‌های لازم برای این نبرد باشیم.

ذات انسان در زمان آفرینش اصولا پاک بوده است

بی‌ایمانان بهانه می‌آورند که نقص‌هایی که در ما وجود دارند از خدا ناشی شده‌اند و یا کسانی که متوجه نیستند که حرف آنها به طور غیرمستقیم توهین به خدا می‌باشد طبیعت را برای این نقص‌ها مقصر می‌دانند. برعکس، وقتی خدا به یک ظرف خاکی حیات بخشید آدم می‌توانست حقا برای برکاتی که خالقش به او داده بود افتخار کند. انسان دارای روح و بدن می‌باشد اگر روح از بدن جدا نبود کتاب مقدس تعلیم نمی‌داد که ما در خانه‌های گلین ساکن می‌باشیم (ایوب ۴: ۱۹) و یا اینکه در موقع مرگ بدن را ترک خواهیم کرد یا اینکه هر کس در روز آخر مطابق اعمالی که در بدن انجام داده است پاداش خواهد یافت. در رساله به عبرانیان پدران جسم با خدا که «پدر روح‌ها» می‌باشد تفاوت دارند (عبرانیان ۱۲: ۹). کلمه «جان» یا «روح» که معادل آن است یک وجود ابدی ولی خلق نشده می‌باشد. وجدان که بدی و نیکی را تشخیص و به نظرات الهی پاسخ مثبت می‌دهد دلیلی است بر وجود روح ابدی. مجازات روحانی که فقط درمورد جان ما اجرا می‌شود در بدن تأثیری ندارد. وقتی جان از خطای خود ناراحت می‌گردد با محکومیت الهی که از منبع حیات سرچشمه می‌گیرد رو به رو می‌گردد. پس جان نمی‌تواند یک نیروی موقتی و گذرا باشد. واضحا غیرفانی است.

بعضی اشتباها تصور کرده‌اند که روح یک دم و قدرتی است که توسط خدا به بدن دمیده شده است، ولی وجود ندارد. باز هم پیروان مانی تصور می‌کردند که جان از ذات خدا سرچشمه می‌گیرد بدین طریق که قسمتی از ذات نامحدود الهی به داخل انسان سرازیر گردیده است. اگر این تصور درست بود معلوم می‌شد که ذات خدا تابع تغییر و شهوت و جهل و امیال شرارت‌آمیز می‌باشد. ما از نظر معنوی و نه از نظر ذاتی از نسل خدا می‌باشیم (اعمال رسولان ۱۷: ۲۸)، زیرا دارای برکات الهی هستیم. پس جان‌های ما مانند فرشتگان مخلوق می‌باشند. آفرینش عبارت است از به وجود آوردن از عدم. وقتی جان از بدن رهایی می‌یابد خدا حافظ دائمی آن می‌گردد انسان فانی محسوب می‌گردد، ولی جان گرفتار مرگ نمی‌شود. به همین دلیل است که می‌گوییم انسان به صورت خدا آفریده شده است (پیدایش ۱: ۲۷). این شباهت باعث فضیلت و برتری انسان نسبت به تمام موجودات جاندار می‌گردد. با این حال هر چند جلال خدا از ظاهر انسان آشکار است، ولی تحت واقعی «صورت خدا» در داخل جان یا روح انسان قرار دارد. حتی آن صورت الهی که

با علامات ظاهری می‌درخشد روحانی است. انسان در وضع اولیه خود دارای درک صحیح بود. احساسات او به وسیله عقل و منطق متعادل می‌شد. حواس او دارای نظم کامل بود. برکات خود را از جانب خالق خود می‌دانست. وقتی آدم از مقام اولیه خود سقوط کرد به علت پیمان‌شکنی خود از خدا دور شد. صورت خدا در او به طور کامل محو نگردید، ولی آنچه بعد از فاسد شدن انسان باقی ماند بسیار مغشوش و بد شکل و پر از بیماری است. بنابراین آغاز بهبودی و رستگاری ما عبارت است از قبول نجات توسط مسیح که کامل‌ترین صورت خدا می‌باشد. مسیح آدم، ثانی نامیده شده است، زیرا صحت واقعی و کامل را دوباره در ما به وجود می‌آورد. خصوصیات اصلی صورت اصلاح شده خدایی در ما باید همان صورت اصلی را که در آفرینش وجود داشت نشان دهد. همه ما چون چهره بی‌نقاب جلال مسیح را رد آئینه می‌نگریم از جلال تا به جلال به همان صورت متبدل می‌شویم (دوم قرنتیان ۳: ۱۸). در حالی که به آن شبیه می‌شویم طوری رستگار می‌گردیم که با خداشناسی واقعی و معرفت و عدالت و قدوسیت و بصیرت صورت الهی را در خود تجسم می‌بخشیم. پولس به ما می‌گوید که ما «چنانکه از خداوند که روح است» متبدل می‌شویم (دوم قرنتیان ۳: ۱۸). بدین طریق صورت خدا در برگزیدگانی که در روح تولد تازه یافته‌اند تا حدی دیده می‌شود، ولی جلال کامل صورت خدا در آسمان دیده خواهد شد.

کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که جان وجودی است بدون شکل مادی. هر چند محدود به جای مخصوصی نمی‌باشد، ولی در بدن ساکن می‌شود و بدین طریق به تمام قسمت‌های بدن زندگی می‌بخشد و در اداره زندگی انسان اولین مقام را احراز می‌نماید. هم در وظایف مربوط به این جهان و هم در تشویق انسان به احترام به خدا. خدا به جان انسان دو استعداد داده است. درک یا فهم، راهنما یا اداره‌کننده جان است. بین چیزهایی که شایسته قبول می‌باشند و چیزهایی که باید رد شوند تشخیص می‌دهد. دومین استعداد یعنی اراده، در انتظار قضاوت فهم می‌باشد و هر چه را که فهم نیکو تشخیص می‌دهد انتخاب می‌کند و انجام می‌دهد. هر چه را که فهم محکوم می‌نماید رد می‌کند و از آن دوری می‌نماید. انسان در حالت اولیه خود، این دو استعداد را به طور کامل دارا بود. این استعدادها برای زندگی انسان بر روی زمین و برای رسیدن به حیات ابدی و برای متحد شدن با خدا که حد اعلای شادمانی انسان است کافی بودند. تمام قسمت‌های انسان برای اطاعت خلق شده بودند، ولی او با فاسد ساختن برکاتی که دریافت کرده بود خود را نابود ساخت. انسان در موقع آفرینش با نسل‌های بعدی که فساد او را به ارث برده بودند، تفاوت زیادی داشت، ولی انسان فقط با میل خود سقوط کرد. او به آسانی سقوط کرد، زیرا اراده‌اش محکم نبود. علت اینکه چرا خدا از طریق عطای محافظت انسان را از سقوط حفظ نکرد، جزو اسرار نقشه الهی است. با این حال صحیح نیست تأکید کنیم که بهتر بود خدا انسانی خلق می‌کرد که نخواهد یا نتواند گناه کند. خدا از سقوط انسان برای جلال خود استفاده کرده است.

خدا با قدرت خود جهان را محافظت و حمایت می‌فرماید و به وسیله تدبیر یا مشیت خود بر تمام قسمت‌های آن فرمانروایی دارد

قابل قبول نیست که بگوییم خدا به کارهای انسان علاقه دارد مگر اینکه او را خالق تمام کائنات بدانیم. برعکس، هیچ کس جدا اعتقاد ندارد به اینکه خدا کائنات را خلق فرمود مگر اینکه قبول کند که خدا علاوه بر خلق کردن، در فکر محافظت آن نیز می‌باشد. ما پنهان اندازه که قدرت خدا را در به وجود آوردن کائنات مشاهده می‌کنیم. در ادامه وضع موجود آن نیز قدرت الهی را می‌بینیم. تا وقتی به تدبیر الهی درمورد کائنات پی نبرده، باشیم نمی‌توانیم بفهمیم چطور می‌شود با ایمان اعلام داریم «خدا خالق است.» طبق تعلیم کتاب مقدس تدبیر الهی با شانس و تصادف کاملا مغایرت دارد. تدبیر الهی به این معنی نیست که خدا مانند اشخاص تنبل مشغول تماشای اتفاقاتی است که در جهان روی می‌دهد. مقصود از تدبیر الهی این نیست که خدا با یک عمل کلی از طریق یک قدرت و حرکت کلی، کائنات را حفظ و اداره می‌کند. صحیح است که تمام چیزها با یک غریزه نهانی طبیعی به حرکت می‌آیند مثل اینکه فرمان ابدی الهی را اطاعت می‌کنند. ما این تدبیر کلی را رد نمی‌کنیم مشروط بر اینکه قبول شود که خدا جهان را به وسیله تدبیر مخصوص خود اداره می‌نماید. او نه فقط نظام طبیعت را حفظ می‌فرماید، بلکه درمورد هر یک از مخلوقات خود توجه خاص مبذول می‌دارد.

مقصود از تدبیر قدرتی است که به طور دائم بر روی هر حرکت به خصوص در کائنات کارگر است. با محدود کردن تدبیر الهی به قوانین کلی طبیعت نمی‌توانیم قدرت و نیکویی خدا را محدود کنیم. اشیا بی‌جان دارای خواص مخصوص به خود هستند، ولی به عنوان آلاتی که در دست امور می‌باشند بدون راهنمایی خدا از خود قدرتی نشان نمی‌دهند. شعاع‌های خورشید باعث باروری زمین می‌شوند. با این حال خدا برای اینکه تمجید و تحسین را برای خود حفظ

فرماید قبل از ورود نور و روییدن گیاهان و میوه‌های فراوان بر روی زمین خورشید را نیافرید. به علاوه خورشید فقط به وسیله یک غریزه طبیعی نمی‌تواند هر روز طلوع کند. بر اثر دعای یوشع خورشید مدت دو روز متوقف شد (یوشع ۱۰: ۱۳). همچنین حتی یک قطره باران بدون دستور خدا نمی‌بارد. شریعت الهی و پیامبران غالبا اعلام می‌دارند که لطف خدا به وسیله شبنم و باران نشان داده می‌شود (لاویان ۲۶: ۳ و ۴، تثنیه ۱۱: ۱۳و ۱۴) و غضب الهی به وسیله بلایا ظاهر می‌گردد (تثنیه ۲۸: ۲۲).

ایمانداران از این موضوع تسلی می‌یابند که بدون تصمیم خدا هیچ زحمتی برای آنها پیش نخواهد آمد. خدا برای نیکویی کردن نیروی فراوانی دارد. تمام چیزهای مضر از هر منبعی که سرچشمه گرفته باشند تابع خدا هستند. اگر معتقد باشیم که مخلوقی وجود دارد که فقط با نیروی خود می‌تواند به ما ضرری وارد سازد یا باعث صدمه ناگهانی به ما گردد دچار یک ترس خرافاتی هستیم. بعضی از بی‌ایمانان معتقدند که ستارگان، کائنات را اداره می‌کنند به طوری که سعادت یا بدبختی ما به تصمیم آنها بستگی دارد. این افراد از ستارگان و سیارات می‌ترسند در حالی که ما باید فقط از خدا بترسیم. تدبیر با عمل توأم است. جاهلانه خواهد بود اگر درباره پیشدانی خدا درمورد وقایع آینده سخن بگوییم، ولی آینده ناشناخته را به دست خدا نسپاریم و متوجه نباشیم که اداره الهی غالبا به موضوعاتی که باعث سرگردانی و حیرت انسان می‌باشد خاتمه می‌دهد. ارمیا می‌فرماید: «ای خداوند، می‌دانم که طریق انسان از آن او نیست و آدمی که راه می‌رود قادر بر هدایت قدم‌های خویش نمی‌باشد» (ارمیا ۱۰: ۲۳).

بدین طریق وی نه فقط قدرت را از آن خداوند می‌داند، بلکه انتخاب و تصمیم را به او نسبت می‌دهد. عده‌ای عقیده دارند که خدا با قدرت خودش انسان را به حرکت درمی‌آورد، ولی انسان با انتخاب ارادی خود طبق تمایلات طبیعی خود عمل می‌نماید. نمی‌توانیم قبول کنیم که خدا به ما فقط یک حرکت مبهم و غیرقطعی می‌دهد و نمی‌تواند با حکمت غیرقابل درک خود ما را راهنمایی فرماید. می‌دانیم که نقشه خدا به طرف هدف نهایی در جریان است. نه فقط موجودات بی‌جان، بلکه نقشه‌های انسان‌ها نیز طبق برنامه‌ای که خدا از ازل تعیین فرموده است به طرف هدف تعیین شده در حرکت هستند. اراده خدا از همه چیز بالاتر و علت‌العلل اصلی است. هیچ چیز بدون فرمان و اجازه خدا روی نمی‌دهد.

در نظر مردم بیشتر امور تصادفی هستند، زیرا آنان نمی‌توانند به علت‌العلل که در نقشه الهی مخفی است پی ببرند. به همین معنی است که در کتاب جامعه مطالبی درمورد سرنوشت یا «تقدیر» می‌خوانیم، ولی شخص مسیحی شکی ندارد که تدبیر الهی در تمام مواقع مشغول کار است. بسیاری از وقایع آینده برای ما غیرقطعی به نظر می‌رسند و چنین تصور می‌کنیم که ممکن است حوادث در مسیرهای متفاوتی قرار گیرند، ولی در قلب ما این اعتماد وجود دارد که هیچ واقعه‌ای بدون پیش‌بینی خداوند روی نخواهد داد. از نظر ایمان، واقعه‌ای که ظاهرا قابل پیش‌بینی باشد به منزله حرکت پنهانی خداست. هر چه خدا مقرر فرماید حتما انجام خواهد شد هر چند از نظر قوانین طبیعی انجام آن ضروری نباشد. وقایع مخصوص نشانه‌ای از تدبیر مخصوص الهی هستند. در بیابان باد جنوبی پرندگان فراوانی برای قوم اسرائیل آورد (خروج ۱۶: ۱۳، اعداد ۱۱: ۳۱). چنین نتیجه می‌گیریم که بدون دستور خدا هیچ بادی به حرکت در نمی‌آید. در غیر این صورت نمی‌توانستیم بگوییم فرشتگان خود را بادها می‌گرداند (مزمور ۱۰۴: ۳ و ۴). خداوند حتی تعیین حکم قرعه را از آن خود می‌داند (امثال ۱۶: ۳۳).

نظر صحیح درمورد تدبیر یا مشیت الهی در عمل برای ما فواید زیادی دارد

ناراحتی‌های جهان قدرت قضاوت صحیح را از ما می‌گیرد. با این حال خدا حوادث را بر اساس عدالت و حکمت و با بهترین نظم و ترتیب به طرف هدف صحیح رهبری می‌فرماید و از آنها برای تعلیم و اصلاح و تنبیه و یا فروتن ساختن استفاده می‌کند. پس ما باید در تفکرات خود جنبه اعتدال را رعایت نماییم، زیرا در غیر این صورت مثل این است که می‌گوییم از خدا حساب بخواهیم و یا درمورد اموری که اطلاع نداریم قضاوت کنیم. هیچ کس نمی‌تواند یک نظر صحیح و مفید درباره تدبیر الهی داشته باشد مگر اینکه اول خود را با ترس و احترام به خالق خود بسپارد. هر چند معتقدیم که احکام شریعت اراده خدا را به طور روشن نشان نمی‌دهند، در عین حال اضافه می‌کنیم که جهان به وسیله نقشه‌های سری خدا اداره می‌شود. مسیح می‌فرماید که یک عدالت کلی اجرا می‌شود نه اینکه به صورت ساده درمورد هر فردی هر تنبیهی که استحقاق دارد اجرا گردد. او درباره کور مادرزاد چنین می‌فرماید: «گناه را نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر گردد» (یوحنا ۹: ۳).

درمورد آینده اشخاص کفرگو با حماقت بر ضد دعاهای مردم و احتیاط‌های آنها سخن می‌گویند. آنها اظهار می‌دارند که این دو عمل یا درمورد تغییر اراده غیرقابل تغییر الهی باطل هستند یا اینکه فرامین الهی در تصمیمات مربوط به حیات و مرگ، سلامتی و بیماری، صلح و جنگ یا آنچه انسان کوشش در بدست آوردن یا دوری از آن دارد، بی‌تأثیر می‌باشد، ولی تصمیمات الهی مانع از آن نیست که ما با تسلیم به اراده مقدس او برای خود پیش‌بینی‌های لازم را انجام دهیم. «دل انسان در طریقش تفکر می‌کند، اما خداوند قدم‌هایش را استوار می‌سازد» (امثال ۱۶: ۹). خدا که حدود زندگی ما را تعیین فرموده است در عین حال مواظبت از آن را به عهده ما واگذار کرده است. او به ما توانایی بخشیده که خطرات را پیش‌بینی کنیم و راه‌های چاه را نیز نشان می‌دهد. بنابراین وظیفه ماست که با استفاده از راه‌هایی که خدا به ما الهام فرموده زندگی خود را حفظ کنیم. برعکس، غفلت و تنبلی برای مردم بدبختی‌هایی به بار می‌آورد که خدا برای آنها مقرر فرموده است. خدا حوادث آینده را از ما مخفی داشته است تا ما درمورد آنها به عنوان وقایع مشکوک مخالفت نماییم به طوری که یا بتوانیم بر آنها غلبه کنیم و یا اینکه عمر ما به پایان برسد. با وجودی که شخص مسیحی قلبا اطمینان دارد که خدا علت اصلی تمام چیزها می‌باشد به علل ثانوی نیز در جای خود توجه خواهد نمود. می‌دانیم که خدا گاهی برای انجام کار خود از وسایل استفاده می‌کند و کاهی کار خود را بدون وسایل انجام می‌دهد و زمانی هم کار خود را با مخالفت با تمام وسایل عملی می‌سازد.

اشخاص دیندار به کسانی که توسط آنها برکاتی می‌یابند به عنوان خادمین خدا احترام می‌گذارند و تا جایی که در قدرت دارند نیکویی‌های آنها را جبران می‌نمایند. اگر اشخاص خداترس به علت غفلت و عدم تدبیر خودشان زیان و خساراتی ببینند متوجه خواهند شد که دست خدا در کار است، ولی تقصیر را متوجه خود خواهند دانست. اگر با توطئه بدخواهی و فریب رو به رو شوند جرم را به استثنای اینکه قسمتی از تدبیر و نقشه الهی است صحیح نخواهند شمرد. در کار شرارت‌آمیز آنها نیکویی خدا و بی‌عدالتی انسان را مشاهده خواهند نمود. خدا توسط کلام خود از ما فقط همان را انتظار دارد که دستور داده است. به ما دستور نداده است که بدی کنیم. اگر مردم کاری بر ضد فرامین الهی انجام می‌دهند از راه اطاعت نیست، بلکه به علت لجاجت سرسختانه و مخالفت عمدی می‌باشد. با این حال خدا می‌داند چگونه از شرارت برای انجام نیکویی‌هایی که در نظر دارد استفاده نماید.

تمام مردم در تحت قدرت خدا قرار دارند پس یا باید فکر آنها آرامش پیدا کند و یا از بدخواهی آنها جلوگیری به عمل آید تا صدمه‌ای وارد نشود. به وسیله تفکر درباره تدبیر الهی می‌آموزیم که از خدا برای نتیجه نیکوی همه چیزها متشکر باشیم، در موقع رو به رو شدن با مخالفت صبر پیشه سازیم و از اضطراب و نگرانی درباره آینده به طرز شگفت‌انگیزی خلاصی یابیم. وقتی نیکویی خدا را از طریق کمکهایی که مردم به ما می‌کنند و یا از طریق موجودات بی‌جان احساس می‌کنیم همه چیز را فقط به خدا نسبت می‌دهیم. وقتی به طور ناحق به وسیله مردم مورد ظلم قرار می‌گیریم باید از بدخواهی آنها درگذریم، زیرا در غیر این صورت یا درد و رنج خود را افزایش می‌دهیم و یا اینکه به فکر انتقام می‌افتیم. به تدریج ایمان پیدا می‌کنیم که هر چه دشمن ما از روی خبث طینت بر ضد ما انجام داده با اجازه خدا بوده است. همراه پولس رسول معتقد هستیم که ما با جسم وخون نمی‌جنگیم، بلکه با دشمن روحانی یعنی شیطان (افسسیان ۶: ۱۲).

اگر بدبختی و زیانی که دامنگیر ما شده است توسط مردم به وجود نیامده باشد متوجه هستیم که تمام برکات از سر چشمه الهی برای ما جاری می‌شوند و تمام بدبختی‌ها نتیجه لعنت او هستند (تثنیه ۲۸: ۲ و ۱۵به بعد). درمورد آینده هر کاری را که تشخیص دهیم، به نفع ماست، با استفاده از کمکها و نصایح انسانی انجام می‌دهیم، ولی همیشه خود را به حکمت خدا می‌سپاریم و به آن اعتماد داریم. ما امنیت خود را بر پشتیبانی‌های خارجی متکی نمی‌سازیم تا بیش از حد لزوم به خود اعتماد داشته باشیم و همچنین وقتی پشتیبانی خارجی ضعیف باشد بر خود نمی‌لرزیم. ما خود را به لطف و سرپرستی الهی می‌سپاریم. او با تدبیر الهی خود در پی آن است که علاقه خود را به تمام جهانیان نشان دهد، ولی توجه مخصوصی به کلیسای خود می‌کند که پر از فرمانروایی و در آن سکونت دارد. بعضی اظهار می‌دارند که خدا کارهای مردم را با تدبیر ازلی خود تعیین فرموده است.

آنها معتقدند که خدا هر ساعت و هر روز و هر سال با توجه به اوضاع زمانه هر چه صلاح و مناسب باشد مقرر و مقدر می‌فرماید. البته کتاب مقدس درباره پشیمان شدن خدا سخن می‌گوید، ولی این گفته دارای مفهوم مجازی است که به خاطر ضعف انسانی ما به کار برده شده است. در واقع اگر بگوییم که خدا واقعا پشیمان شده است به خدا جهل درباره

آینده و یا عدم توانایی برای چاره‌جویی و یا عدم تأمل درمورد تصمیم‌گیری نسبت داده‌ایم. اصطلاح «پشیمان شدن» برای این منظور به کار برده شده که نشان دهد خدا در کار خود تغییر می‌دهد، ولی در عین حال در اراده و تمایلات او تغییری وجود ندارد. او به طور دائم مشغول انجام نقشه‌ای می‌باشد که از ازل تعیین فرموده است. وقتی تاریخ مقدس بیان می‌دارد که عمر حزقیا پانزده سال اضافه شد (اشعیا ۳۸: ۵) این به آن معنی نیست که تصمیمات و نقشه‌های الهی باطل شده است. او درباره مرگ اطلاع قبلی یافت تا متوجه شود که مرگ وجود دارد و خود را اصلاح نماید، زیرا خدا نمی‌خواست او هلاک شود. به همین طریق خدا کسانی را که مایل است رهایی دهد به توبه دعوت می‌فرماید.

خدا از کارهای بی‌دینان استفاده می‌کند و فکرشان را کج می‌سازد تا داوری‌های او را اجرا نمایند بدون اینکه به پاکی او خدشه‌ای وارد آید

انسان با وجودی که خدا بر روی او عمل می‌کند در عین حال خودش عمل می‌نماید. اراده خدا با خودش تضادی ندارد و تغییر نمی‌یابد و برخلاف خواست واقعی او عمل نمی‌کند. میل و اراده خدا مشخص و ساده است. اراده خدا به نظر ما متعدد جلوه می‌کند، زیرا ما قادر نیستیم درک کنیم چطور یک چیز واحد از جنبه‌های مختلف آن می‌تواند هم با اراده خدا مطابقت داشته باشد و هم با آن متضاد به نظر آید. هیچ کاری نمی‌شود مگر آنچه خدا با میل خود اجازه داده باشد. او بدون میل هیچ واقعه‌ای را اجازه نمی‌دهد. به قول اگوستین: «خدا که نیکوست، اجازه نمی‌دهد شرارتی واقع شود مگر اینکه او که قادر مطلق نیز هست بتواند از شرارت نیکویی به بار آورد.» باز از آگوستین نقل می‌کنیم: «گاهی انسان با حسن نیت چیزی انتخاب می‌کند که مطابق میل خدا نیست. همچنین امکان دارد که همان شخص با سؤنیت چیزی را بخواهد که مطابق میل خداست. با این حال اولی با وجودی که چیزی برخلاف میل خدا می‌خواهد بیشتر با اراده نیکوی خدا هماهنگ است تا دومی که سؤنیت دارد. تفاوت زیادی وجود دارد بین خواستی که برای انسان مناسب است و خواستی که برای خدا مناسب می‌باشد و با توجه به هدفی که وجود دارد معلوم می‌شود که خواست انسان صحیح است یا غلط.»

وقتی خدا توسط اشخاص شریر آنچه را که با رأی مخفی خود مقرر فرموده است اجرا می‌نماید این اشخاص شریر برائت حاصل نمی‌نمایند و نمی‌توانند بگویند حکم خدا را اطاعت کرده‌اند در حالی که با پیروی از شهوات خود آن را نقش نموده‌اند. وقتی ابشالوم با متعه‌های پدرش زنا کرد (دوم سموئیل ۱۶: ۳۲) خدا به این طریق با این عمل شرم‌آور زناکاری داوود را مجازات کرد. با این حال خدا به این پسر بدکار اجازه نداد که به خاطر گناه داوود با محارم خود زنا کند. در یک عمل به خصوص کار شرارت بار انسان و عدالت خدا به روشنی دیده می‌شود. یهودیان می‌خواستند مسیح را از بین ببرند. پیلاطس و سربازانش با این کار موافقت کردند، ولی شاگردان مسیح اعلام می‌دارند که این اشخاص بدکار نتوانستند کاری انجام دهند غیر از آنچه «دست ورای» خدا از قبل مقدر فرموده بود (اعمال رسولان ۴: ۲۸). آگوستین می‌نویسد: «با توجه به اینکه پدر پسر را تسلیم نمود و مسیح بدن خود را تسلیم فرمود و یهود خداوند را تسلیم کرد چرا در این تسلیم خدا عادل است و انسان خطاکار؟ زیرا در کار واحدی که همه انجام دادند علت و محرک انجام کار برای همه یک چیز نبوده است.» شک نیست که اگر خطای یهودا را درمورد تسلیم مسیح به این دلیل که خدا می‌خواست پسرش تسلیم شود به خدا نسبت بدهیم کار صحیحی نکرده‌ایم و به همین طریق صحیح نیست که بگوییم کار یهودا باعث نجات شده است. خدا به مقصود و خواست و محرک ما توجه دارد. خدا در این مورد استفسار نمی‌فرماید که انسان چه می‌توانست بکند یا چه کرده است، بلکه چه می‌خواست بکند.

فصل دوم

عصیان آدم علت سقوط تمام بشر از حالت اولیه است

حقیقت الهی با نظر متداول تمام مردم مطابقت دارد که قسمتی از حکمت مربوط می‌شود به شناختن خودمان. در سایر موارد اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از فلاسفه با اطمینان توصیه می‌نمایند که انسان باید به خودش اعتماد داشته باشد. اولا شناسایی خودمان مستلزم این است که توجه کنیم انسان در موقع آفرینش چه عطایایی یافت و خدا از راه لطف حالا چه برکاتی به ما ارزانی می‌فرماید. بدین طریق متوجه می‌شویم که اگر وضع اصلی خود را حفظ می‌کردیم چه فضایل ذاتی عالی می‌داشتیم که البته نه از خودمان بود، بلکه از خدا یافته بودیم. در ابتدا خدا انسان را به صورت خود آفرید. به ما عقل و شعور و قدرت درک بخشیده شده است تا یک زندگی مقدس و درست وتوأم با پرهیزگاری و پرستش در پیش گیریم و به طرف هدف اصلی یعنی ابدیت مبارک رهسپار شویم، ولی در مرحله ثانی به شایستگی اولیه انسان نمی‌توانیم توجه کنیم بدون اینکه به وضع ناشایسته فعلی خود نظر افکنیم. توسط آدم اول، از حالت اولیه خود سقوط کرده‌ایم. شرمساری و پستی حاصله در ما جرقه مختصری به وجود می‌آورد که در جستجوی خدا باشیم تا آن چیزهای نیکویی را که کاملا از دست داده‌ایم دوباره بدست آوریم. ما از خودمان چیزی نداریم که به وسیله آن زندگی خود را به طرف راستی سوق دهیم.

از طریق شناختن خودمان متوجه وظیفه خود می‌شویم، ولی در عین حال می‌فهمیم که قدرت انجام آن را نداریم. فقط سخن گفتن درباره فضایل انسانی باعث فریب ما می‌گردد. ضمنا این فروتنی در ما وجود ندارد که تمام فضایل خود را به خدا نسبت دهیم، زیرا اعتماد اصلی ما به خودمان است. ما باید ماهیت گناه آدم را که غضب ترس‌آور الهی را علیه تمام بنی نوع بشر تحریک نمود مورد مطالعه قرار دهیم. ممنوعیت درخت معرفت نیک و بد آزمایش بود درمورد آمادگی آدم برای زندگی در تحت فرامین خدا. هر چند وعده درمورد درخت حیات او را به حیات جاودانی رهبری می‌کرد، درخت معرفت نیک و بد برای او هشدار مرگ و هلاکت بود، ولی انسان اولیه با بی‌وفایی و بی‌ایمانی نسبت به کلام خدا با لجاجت تمام از خداترسی دور شد و به طرز تحقیرآمیزی از حقیقت رو گردانید و به طرف فریب گرایید. حس جاه‌طلبی وی او را بیش از حد مجاز از غرور پر ساخت. برای انسان خاکی آفریده شدن به صورت خدا چندان مهم نبود و می‌خواست با خدا برابر شود. آدم با عدم حق‌شناسی و طمع به بیش از آنچه به او عطا شده بود برکات سخاوتمندانه الهی را مورد تحقیر قرار داد. او از تمایلات نامشروع خود پیروی نمود. بالاخره آن عصیانی که از بی‌ایمانی ناشی شده بود با عدم اطاعت آغاز گردید. این عصیان علیه مقام و قدرت خدای خالق با عیب‌جویی ناجوانمردانه از خدا توأم گردید. آدم با تهمت‌هایی که شیطان بر خدا وارد می‌ساخت مانند فریبکاری، حسادت و سؤنیت موافقت کرد (پیدایش ۲ و ۳).

هدف نهایی یک زندگی سعادتمندانه این است که مورد قبول خدا باشد. لازم بود که حیات روحانی آدم با خالقش متحد باشد. جدایی از خالق و بیگانه شدن نسبت به او به معنی مرگ روح وی بود. بر اثر عصیان آدم تمام نظام طبیعت در آسمان و زمین بر هم خورد. تمام مخلوقات در خطر فساد قرار گرفتند، زیرا آنها که برای استفاده انسان خلق شده بودند در مجازات او سهمی یافتند (رومیان ۸: ۲۰- ۲۲)، چون خطای آدم سرچشمه لعنتی است که بر تمام قسمت‌های جهان وارد آمد، طبیعتا به فرزندان آدم نیز سرایت کرد (رومیان ۵: ۱۲). این فساد وارثی توسط آبای کلیسا «گناه اصلی» خوانده شد. مقصود آنها از «گناه» عبارت بود از فساد ذات انسان که قبلا نیکو و طاهر بود. شاخه‌های فاسد از ریشه فاسد به وجود می‌آیند و فساد از طریق آنها به شاخه‌های کوچکتر می‌رسد. آدم نه فقط پدر اولیه ما می‌باشد، بلکه ریشه اصلی بشر است. خداوند برکاتی را که مایل بود به بشر عطا فرماید به آدم بخشید. به همین دلیل وقتی آدم از برکات خود محروم شد برکات ما را هم از دست داد. همه گرفتار مرض مسری گناه شده‌ایم که به فرزندان آدم انتقال یافته است.

منبع این مرض مسری در بدن و روح ما نیست، زیرا اینها قبل از گناه هم وجود داشته‌اند. در واقع این مرض مسری از طبیعت شروع نشد، ولی با آن را «طبیعی یا ذاتی» می‌خوانیم تا هیچ کس خیال نکند که مرض گناه بر اثر تقلید از دیگران یا رفتار بد در زندگی به وجود می‌آید. فساد و تباهی ما نتیجه یک زخم کشنده است که در ذات ما وجود دارد. گناه اصلی عبارت است از تباهی ارثی ذات ما که در تمام قسمت‌های روحمان منتشر شده و ما را مستحق غضب الهی

ساخته است. خدا از فاسد شدن خلقت ناراحت است نه از خود خلقت. وقتی صورت الهی در انسان محو گردید آدم حکمت، قدرت، پاکی، حقیقت و عدالت خود را از دست داد. به جای این صفات جهل، ناتوانی، بیهودگی و ظلم پدیدار گردید. ذات فاسد ما «اعمال جسم» را به وجود می‌آورد. این ثمرات گناه مانند دزدی، نفرت و قتل معمولا در کتاب مقدس «گناه» خوانده می‌شوند (غلاطیان ۵: ۱۹– ۲۱). تمام ذات انسان از تخم ناپاک به وجود آمده است. «کیست که چیز طاهر را از نجس بیرون آورد؟ هیچ کس» (ایوب ۱۴: ۴). حتی در یک کودک هر چند میوه‌های ظلم هنوز در او بارور نشده‌اند تخم فاسد در داخل او وجود دارد. این فساد هرگز متوقف نمی‌شود، بلکه پیوسته میوه می‌آورد. کار احمقانه‌ای است که این فساد را به اصطلاح به تحریک حواس محدود بدانیم. وقتی آدم خدا را ترک کرد ناپاکی در فکر او و غرور در اعماق قلبش وجود داشت. هر چه در انسان وجود دارد از قدرت درک گرفته تا اراده و از روح گرفته تا بدن در فساد غرق شده است.

انسان اکنون از آزادی انتخاب محروم و گرفتار اسارت اسفناکی شده است

هر کسی که از مشاهده فقر و ننگ خود کاملا مأیوس شده باشد درمورد شناختن خود پیشرفت زیادی حاصل نموده است. خطری ندارد که انسان خود را زیاد محروم بیابد بیابد مشروط بر اینکه یاد بگیرد که آنچه را فاقد آن است باید در خدا بدست بیاورد. به انسان باید تعلیم داده شود که در صدد یافتن آن نیکویی که فاقد آن است باشد و در جستجوی آن آزادی باشد که از آن محروم شده است. در این صورت، خیلی بیشتر از وقتی که فکر می‌کند پر از حکمت است شروع به تلاش خواهد کرد. نباید با خدا درباره حقوق خود جر و بحث کنیم، زیرا مثل این است که می‌خواهیم بگوییم چیزهایی که در خدا وجود دارد از ما گرفته شده است. وقتی در پی چیزی باشیم که مثل اینکه در ماست و در خدا نیست مانند آن موجودی خواهیم بود که پدر اولیه ما را به این تمایل وسوسه کرد که «مانند خدا عارف نیک و بد» بشود (پیدایش ۳: ۵).

تمام نویسندگان کلیسایی قدرت انسان را بسیار ناچیز و یا هیچ دانسته‌اند. آنها همه متوجه بوده‌اند که عقل و استدلال بشر به وسیله گناه زخمی شده و اراده او اسیر تمایلات ناپاک گردیده است. با این حال بسیاری از آنها بیش از حد تحت تأثیر فلاسفه قرار گرفته‌اند. فلاسفه محل عقل را در فکر و قوه مدرکه می‌دانند که به نظر آنها راهنمایی کافی برای اعمال صحیح می‌باشد. آنها متوجه شده‌اند که احساسات ما به قدری به چیزهای پست مشغول بوده است که هیچ وقت قادر نخواهد بود به حقیقت برسد، ولی آنها درمورد اراده معتقدند آزادی انتخاب دارد که یا از عقل متابعت کند و یا خود را به احساسات تسلیم نماید. پس اراده می‌تواند از عقل به عنوان رهبر در تمام موارد پیروی نماید. هر چند نویسندگان کلیسایی مکررا از «اراده آزاد» سخن می‌گویند، ولی عده کمی آن را تعریف کرده‌اند. تعریف اریجن کنی به نظر می‌رسد که می‌گوید قدرت استدلال برای تشخیص نیکی و بدی و قدرت اراده برای انتخاب یکی از این دو. بعضی از آبای کلیسا چنین اندیشیده‌اند که انسان از نظر غریزی در پی اراده نیکوست.

پس با اعتقاد آنها انسان حق دارد یا به وسیله رد کردن بخشش الهی لطف او را باطل سازد و یا اینکه با پیروی مطیعانه آن را تأیید کند. عده‌ای معتقدند که فیض و لطف الهی حس نیت و اراده نیکوی انسان را تکمیل می‌نماید. لمبارد تعلیم می‌داد که داشتن اراده آزاد به این معنی است که از اجبار آزاد هستیم. این بدان معنی نیست که انسان برای انتخاب خوب و یا بد به طور مساوی آزادی انتخاب دارد، بلکه به این معنی است که انسان به طور عمدی و ارادی داوطلبانه و نه به زور، کارهای شریرانه انجام می‌دهد. این موضوع کاملا حقیقت دارد، ولی چرا این امر کوچک با برچسب افتخارآمیز «اراده آزاد» معرفی می‌شود؟ چه آزادی خوبی است که انسان مجبور نیست اسیر گناه باشد، بلکه با میل خود به اسارت آن در می‌آید. هر چند ما مانع کسانی نمی‌شویم که «اراده آزاد» را با مفهوم صحیح به کار می‌برند، ولی به نفع کلیسا خواهد بود که از آنها استفاده نکنند.

تمام نویسندگان کلیسایی به استثنای آگوستین با چنان ابهام و اختلافی در این مورد سخن گفته‌اند که از نوشته‌های آنها چیزی عاید انسان نمی‌گردد. آگوستین اراده را «غیرآزاد» خواند، ولی در عین حال تعلیم داد که نباید آزادی اراده را به طوری انکار کنیم که بهانه‌ای برای گناه به وجود آید. انسان وقتی خلق شد نیروی عظیم اراده آزاد را دریافت نمود، ولی به علت گناه آن را از دست داد. انسان از عدالت آزاد نیست مگر با انتخاب ارادی خود، ولی انسان از اسارت گناه آزاد نمی‌شود مگر از راه فیض. انسان اسیر شخصی می‌شود که او را اسیر کرده است. پس اگر کسی آزاد بشود چرا باید بر خود ببالد که گویا بر اثر کوشش خود آزاد شده است؟ آیا به قدری آزاد شده است که از اسارت آن کسی

سرپیچی کند که می‌فرماید: «جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد» (یوحنا ۱۵: ۵)؟ اراده در واقع آزاد است، ولی آزاد نشده است مگر وقتی که با فیض نجات‌دهنده رهایی پیدا کنید. «جایی که روح خداست آزادی در آنجاست» (دوم قرنتیان ۳: ۱۷). آگوستین می‌نویسد: «هیچ کس خود را فریب ندهد، زیرا هر برکتی که از آن بهره‌مند می‌گردد فقط از خداست، زیرا خودت از خودت غیر از گناه چه داری؟ عدالت و نیکویی به خدا تعلق دارد.»

ما این اعتقاد متداول را که از آگوستین گرفته شده است قبول داریم که عطایای ذاتی انسان به وسیله گناه فاسد شده و وی از برکات آسمانی هم محروم گردیده است. پس انسان چه می‌تواند بکند؟ با دوری از فرمانروایی الهی عطایای روحانی را که در ما امید نجات ابدی، ایمان، محبت خدا، محبت به همسایه، علاقه به قدوسیت و عدالت به وجود می‌آورند از دست داده است. وقتی مسیح این چیزها را از راه بخشش خلقت جدید به ما برمی‌گرداند باید آنها را بالاتر از حد طبیعی یعنی آسمانی بدانیم. پس نتیجه می‌گیریم که این عطایا گم شده‌اند، ولی هنوز هم آثار صورت خدا را در انسان مشاهده می‌کنیم و همین امر انسان را از سایر مخلوقات متمایز می‌سازد. عقل را که انسان به وسیله آن قضاوت می‌کند و خوب و بد را از هم تشخیص می‌دهد یک بخشش طبیعی و ذاتی است که کاملا نابود نشده هر چند فاسد و ضعیف گردیده است. فکر انسان نمی‌تواند در طریق صحیح بدون منحرف شدن حرکت کند. غالبا نمی‌تواند تشخیص دهد چه چیزی را باید بداند. تلاش‌های آن نتایجی دارد مخصوصا درمورد چیزهای دنیوی که به زندگی فعلی مربوط می‌شوند، ولی درمورد چیزهای سماوی که به خدا و ملکوت او به زندگی آینده یا به نیکویی و عدالت واقعی مربوط هستند چندان توجهی ندارد. ضمنا باید دانست که اراده از ذات انسان جدا شدنی و نابود شدنی نیست، ولی به قدری به تمایلات ناپاک بستگی دارد که نمی‌تواند در فکر چیزهای نیکو باشد.

چون انسان طبیعتا یک حیوان اجتماعی است از راه غریزه طبیعی در حفظ اجتماع می‌کوشد. به علاوه به وسیله فیض عمومی خدا تقریبا هر کس در بعضی رشته‌ها استعدادهایی دارد. بر اثر فیض مخصوص خدا بعضی از افراد در اکتشافات یا قضاوت یا در یک رشته از هنر دارای استعداد فوق‌العاده هستند. این گوناگونی نشانه نیکویی خداست که بدون تبعیض به خداپرستان و بی‌دینان اضافه شده تا اینکه هیچ کس نتواند آنچه را خدا از راه لطف عطا فرموده است از آن خود بداند. در باطن انسان علاقه‌ای برای جستجوی حقیقت وجود دارد. اگر قبول کنیم که روح خدا یگانه منبع حقیقت است حقیقت را هر جا ببینیم نباید رد کنیم یا ناچیز بشماریم. روح خدا عطایا را به هر کس که مایل باشد برای استفاده تمام مردم توزیع می‌فرماید. وقتی گته می‌شود که روح خدا فقط در ایمانداران ساکن است (رومیان ۸: ۹)، باید آن را روح قدوسیت دانست که ما را معبد خدای مقدس ساخته است (اول قرنتیان ۳: ۱۶)، ولی همان روح، به وسیله قدرت خود بر طبق خصوصیات هر یک از انواع برحسب قانون آفرینش همه چیز را پر می‌سازد و به حرکت درمی‌آورد و حیات می‌بخشد. عطایای طبیعی را نمی‌توان آلوده ساخت، زیرا توسط خدا بخشیده شده‌اند. با این حال برای انسان آلوده این عطایا دیگر نمی‌توانند پاک شمرده شوند. پس انسان نمی‌تواند به نحو افتخارآمیزی از آنها استفاده کند. وقتی یک اساس محکم برای حقیقت وجود نداشته باشد تمام فهم و درک انسان از نظر خدا بی‌ثبات و ناپایدار خواهد بود.

عقل انسان نمی‌تواند به خدای حقیقی نزدیک شود و افکار الهی داشته باشد. بصیرت روحانی عبارت است از شناختن خدا و لطف پدرانه او که نجات ما به آن بستگی دارد و همچنین دانستن این امر که چگونه زندگی خود را طبق قوانین او ترتیب دهیم. فکر تیز انسان درمورد شناسایی خدا کور می‌باشد. ذات ما فاقد تمام چیزهایی است که پدر آسمانی ما به وسیله روح خلقت تازه به برگزیدگان خود عطا می‌فرماید. «احدی جز به روح‌القدس عیسی را خداوند نمی‌تواند گفت» (اول قرنتیان ۱۲: ۳). با وجودی که مسیح صورت زنده پدر است و هر چند این صورت آشکارا نشان داده شده است، ولی آن را نمی‌توان دید مگر اینکه خدا انسان را جذب نماید (یوحنا ۶: ۴۴). فکر انسان به طور طبیعی برای فهمیدن دعوت الهی درک کافی ندارد (افسسیان ۱: ۱۸). انسان نفسانی نمی‌تواند با استفاده از درک طبیعی خود امور مربوط به روح خدا را بفهمد (اول قرنتیان ۲: ۱۴). ملکوت خدا فقط برای کسانی باز است که افکارشان با روشنایی روح‌القدس تازه شده است. حضرت داوود شریعت را در دست داشت، ولی درخواست کرد چشم‌هایش گشوده شود تا اسرار شریعت را بفهمد (مزمور ۱۱۹: ۱۸).

وقتی عقل خود را با شریعت الهی می‌سنجیم متوجه می‌شویم که از بسیاری جهات کور است. عقل ما حتی به سطح نکات اصلی لوح اول شریعت نیز نمی‌رسد. انسان ناپاک نمی‌تواند اقرار کند که قربانی باید با مقاصد صمیمانه او همراه

باشد. بدین طریق انسان نفسانی می‌تواند نظر مبهمی درمورد پرستش روحانی خدا داشته باشد، ولی هرگز نمی‌تواند قانع شود که تمام حقایق مذکور در شریعت الهی درباره پرستش حقیقت دارد. مردم درباره لوح دوم تقریبا درک بیشتری دارند، زیرا بیشتر مربوط می‌شود به حفظ اجتماع انسانی. با این حال خداوند چنان صبری تجویز می‌کند که در میان مردم مقبول نیست. به علاوه هر چند مردم اعمال خارجی ناهنجار را «شرارت» می‌نامند، ولی به تمایلات پلید باطنی توجه ندارند. حتی کسانی که فاقد شریعت می‌باشند عذر و بهانه‌ای ندارند، زیرا طبیعی وجدان به اندازه کافی قدرت قضاوت دارد و انسان را متوجه خطای خود می‌سازد. شرم و خجالتی که از کار زشت حاصل می‌گردد گاهی به قدری بر وجدان انسان فشار می‌آورد که حتی نشانه دروغین فضیلت از بین رفته و انسان با اطلاع و آگاهی و با قصد و عمد به دنبال کارهای زشت می‌رود، ولی امکان دارد انسان فکر خود را به طوری از احساس گناه منحرف سازد که چنین به نظر برسد که از روی عدم آگاهی گناه می‌کند یا اینکه امکان دارد کارهای زشت را به طور کلی محکوم سازد، ولی درمورد خودش چشم‌پوشی نماید. ما این نظر را قبول نداریم که تمام گناهان در نتیجه بدخواهی عمدی انجام می‌شوند. انسان مایل است به دنبال کارهای نیکو برود، ولی این کار را نمی‌کند.

فلاسفه تعلیم می‌دهند که تمام موجودات از نظر غریزه طبیعی به دنبال نیکویی هستند، ولی برای انجام این غریزه طبیعی قدرت آزادی انتخاب وجود ندارد. آزادی اراده مستلزم این است که انسان نیکویی را با استدلال صحیح تشخیص بدهد و بعد از تشخیص آن را برگزیند و بعد از انتخاب به دنبال آن برود، ولی استدلال و عقل انسان گرفتار فریب و خطا و موانع شده است. هر چند تیزهوشی گرانبهاترین بخشش انسان است. روح‌القدس اعلام می‌دارد «خداوند حکما را می‌داند که باطل است» (اول قرنتیان ۳: ۲۰). انسان آنچه را که طبق ذات غیرفانی او برایش نیکوست با عقل انتخاب نمی‌کند و با جدیت به دنبال آن نمی‌رود. هیچ کس وجود ندارد که برکات ابدی الهی برایش دلپذیر نباشد. با این حال هیچ کس نمی‌تواند در آرزوی این برکات باشد مگر با کمک روح‌القدس که نه از طبیعت و ذات انسانی، بلکه از تولد تازه حاصل می‌گردد. پولس می‌فرماید: «باز نمی‌ایستم از دعا کردن برای شما و مسألت نمودن تا از کمال معرفت اراده او در هر حکمت و فهم روحانی پر شوید تا به طریق شایسته خداوند به کمال رضامندی رفتار نمایید» (کولسیان ۱: ۹ و ۱۰).

پولس این را برکتی از جانب خدا می‌داند و تأیید می‌کند که به راهنمایی دائمی احتیاج دارد تا از معرفتی که دریافت کرده است منحرف نشود (مزمور ۱۱۹: ۱۰). او ادعا می‌کند که روح مستقیم که به علت گناه خودش از دست رفته است دوباره به او بازگردانیده شود (مزمور ۵۱: ۱۰). خداست که می‌تواند آنچه را در ابتدا عطا فرمود دوباره بازگرداند. به قول پولس «خداست که در شما... هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می‌کند» (فیلیپیان ۲: ۱۳). اگر اراده انسانی بر لطف روح‌القدس تقدم می‌داشت این فرمایش پولس بی‌معنی می‌شد. حتی علاقه به دعا از خداست. کسانی که به وسیله روح تولد تازه یافته‌اند با قسمت عمده روح خود به نیکویی رو می‌آورند با این حال هنوز هم با بقایای جسم خود در نبرد هستند. مسیح اعلام فرمود: «هر که گناه می‌کند غلام گناه است» (یوحنا ۸: ۳۴). ما همه ذاتا گناهکار هستیم تمام وجود انسان در تحت قدرت گناه قرار دارد. به همین دلیل اراده انسان که تخت اصلی گناه است باید کاملا تحت نظارت باشد.

هر چه از ذات فاسد انسان صادر می‌گردد باید محکوم شود

بهترین طرز شناختن انسان این است که ببینیم کتاب مقدس درباره او چه می‌گوید. انسان نفسانی به طور کامل در این فرمایش مسیح نشان داده شده است: «آنچه از جسم مولود شد جسم است» (یوحنا ۳: ۶). پولس رسول نیز چنین می‌گوید: «تفکر جسم موت است...، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند هم بکند» (رومیان ۸: ۶ و ۷)، چون انسان جسم است هیچ چیز از روح خدا ندارد مگر آنکه تولد تازه پیدا کند (یوحنا ۳: ۳). مقصود تولد جدید جسم یا اصلاح قسمت‌هایی از روح نیست. پولس به ما دستور می‌دهد: «به روح ذهن خود تازه شوید» (افسسیان ۴: ۲۳)، زیرا مشاهده می‌کند که فساد نه فقط در قسمت عاطفی روح وجود دارد، بلکه در خود فکر. روح انسان باید کاملا تازه شود. در انسان هر چه روحانی نیست جسم است. پولس تعلیم می‌دهد که انسان دچار چنان اجتناب‌ناپذیری شده است که فقط لطف الهی می‌تواند او را رهایی بخشد (رومیان ۳: ۲۳ به بعد). تمام مظاهر ذات انسان که پولس به طور کلی محکوم می‌کند در تمام افراد دیده نمی‌شود، ولی نمی‌توان انکار کرد که هیولای شرارت در داخل تمام مردم کمین کرده است. انسان که بعد از سقوط آدم فاسد شده است با میل و اراده و نه از روی اجبار گناه می‌کند. مردم به قدری فاسد هستند که فقط به انجام شرارت تمایل دارند. به قول برنارد: «خود اراده که به علت گناه به بدی گراییده

است اجبارا به طرزی زشت و عجیب به کار خود ادامه می‌دهد.» با وجود مراتب فوق مثال‌هایی که از ادوار مختلف وجود دارد نشان می‌دهد که افرادی هستند که توانسته‌اند طبیعتا در زندگی خود تا حدی پاکی و فضیلت داشته باشند. خدا ذات فاسد را در باطن برگزیدگان خود پاک می‌سازد، ولی فساد و شهوات طبیعی سایرین را هم کنترل می‌نماید تا علنا مرتکب اعمال زشت نشوند. عده‌ای بر اثر خجالت یا ترس از قانون خود را کنترل می‌کنند. عده‌ای خود را کنترل می‌نمایند تا از افراد معمولی بالاتر باشند و بتوانند آنها را وادار به اطاعت سازند. خدا این نظارت را تا آن حد اجرا می‌فرماید که برای حفظ کائنات ضروری تشخیص دهد. خدا به بعضی افراد لطف مخصوصی می‌فرماید در حالی که از هر لحاظ فاسد هستند. به همین دلیل در صحبت‌های معمولی یک نفر را خوب و دیگری را بد می‌خوانیم هر چند هر دو دچار فساد کلی انسانی هستند. خدا غالبا به کسانی که برای فرمانروایی مقرر شده‌اند شجاعت مخصوصی عطا می‌فرماید. این افراد دارای فضایلی هستند که آنها را مشهور می‌سازد، ولی این فضایل در نظر خدا برای عادل شدن هیچ ارزشی ندارند، زیرا محرک آنها جاه‌طلبی انسانی است که تمام فضایل را فاسد می‌سازد. وقتی علاقه به جلال دادن خدا وجود نداشته باشد مهم‌ترین شرط عادل بودن موجود نیست.

خدا سرچشمه حیات روحانی از آغاز تا انجام آن است. رسول مسیح چنین می‌فرماید: «او که عمل نیکو را در شما شروع کرد آن را تا روز عیسای مسیح به کمال خواهد رسانید» (فیلیپیان ۱: ۶). بی‌شک مقصودش نجات است. آغاز ایمان به خدا یک حرکت اراده است. در کتاب مقدس این عمل تماما به لطف خدا نسبت داده شده است (ارمیا ۳۱: ۱۸). اراده‌ای که تمایل به نیکویی داشته باشد فقط در برگزیدگان یافت می‌شود که قبل از آفرینش جهان انتخاب شده‌اند (افسسیان ۱: ۴). صحیح است که محبت و مهربانی خدا بدون استثنا به تمام کسانی که طلب کنند داده خواهد شد، ولی هیچ کس شروع به طلب نخواهد کرد. مگر کسانی که با فیض الهی الهام یافته باشند. آنها نمی‌توانند هیچ چیز افتخارآمیزی برای خود ادعا کنند. خدا برای شروع کار خود در ما در اراده ما محبت و علاقه و جدیت برای پیروی از عدالت ایجاد می‌فرماید. وقتی انسان نجات می‌یابد صفات اصلی ذاتی او تغییری نمی‌کند. با این حال باید اضافه کنیم که اراده به صورت جدیدی خلق می‌شود. مقصود این نیست که اراده موجودیت خود را از آن موقع آغاز می‌کند، بلکه از یک اراده شریر که به شیطان تعلق داشت به یک اراده نیک که خود خدا بخشیده است تبدیل می‌شود. تمام نیکویی‌ها از خلقت دوم آغاز می‌گردد که از مسیح کسب می‌نماییم. این خلقت دوم تمام چیزهایی را که به ذات معمولی ما تعلق داشت از بین می‌برد. متوجه می‌شویم که چه تفاوت زیادی بین آدم و مسیح وجود دارد. «صنعت او هستیم آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم» (افسسیان ۲: ۱۰).

اولین قسمت هر کار نیکو میل و اراده است. قسمت بعدی عبارت است از تلاش شدید برای اجرای آن. حتی اراده و نیت خوب به وسیله جسم ما ضعیف می‌گردد. برای پیروزی بر این مشکل به ما پایداری کافی بخشیده شده است تا از طریق جدیت و تلاش به هدف نزدیک شویم. بالاخره خداوند کار نیکوی خود را به وسیله محافظتی که از ما به عمل می‌آورد تکمیل می‌سازد. روح خدا با خود موافقت کامل دارد. هر جا فیض خدا فرمانروایی داشته باشد. روح خدا تمایل به اطاعت را که قبلا ایجاد کرده است تقویت می‌نماید، چون کاری که خدا در خادمین خود آغاز کرده در نظرش خشنودکننده و قابل قبول می‌باشد. آنها را با فیض بیشتری برکت می‌دهد که از میزان فیضی که قبلا عطا می‌کرد زیادتر می‌باشد. «به هر که دارد داده شود و افزونی یابد» (متی ۲۵: ۲۹، لوقا ۱۹: ۱۷). این نتیجه فعالیت انسان نیست که فیض خدا را مؤثر نموده است. پاداش هم نیست، زیرا در این صورت دیگر لطف مجانی الهی نمی‌شد. نمی‌توانیم بگوییم که انسان در خود قدرتی دارد که می‌تواند به عنوان شریک فیض خدا همکاری نماید. رسول مسیح چنین می‌فرماید: «بیش از همه ایشان مشقت کشیدم اما نه من، بلکه فیض خدا که با من بود» (اول قرنتیان ۱۵: ۱۰). بدین طریق تمام افتخار را فقط به فیض خدا نسبت می‌دهد.

به ما میل و اراده و همچنین قدرت برای محفوظ ماندن عطا شده است. این از آزادی اولیه آدم که عبارت بود از اراده برای انجام ندادن گناه، بزگتر است. خداوند به وسیله روح خود قلب‌های ما را مایل می‌سازد و رهبری می‌فرماید. او در قلوب ما مانند ملک شخصی خود فرمانروایی می‌کند. با این حال انسان بدون تمایل قلبی خودش به وسیله هیچ نیروی خارجی جلب نمی‌شود، بلکه از داخل متأثر می‌گردد به طوری که قلبا اطاعت می‌کند. این است مفهوم این گفته که اراده به وسیله فیض از بین نمی‌رود، بلکه عوض می‌شود. خدا مردم را با میل و اراده خودشان که توسط خودش خلق شده است جلب می‌نماید. اراده انسانی به وسیله آزادی فیض را بدست نمی‌آورد، بلکه به وسیله فیض به آزادی می‌رسد. اراده‌ای که با فیض کنترل شود هیچگاه از بین نمی‌رود، ولی اگر از فیض محروم گردد فورا سقوط می‌کند.

خدا در قلوب مردم کار می‌کند

وقتی درباره اراده آزاد بحث می‌کنیم سؤالی مطرح می‌سازیم این نیست که آیا انسان می‌تواند تصمیمی را که گرفته است اجرا نماید یا نه. سؤالی که مطرح می‌سازیم این است که آیا انسان دارای آزادی اتخاذ تصمیم و آزادی تمایل می‌باشد یا نه. اراده انسان به اسبی تشبیه شده است که مطیع دستورات سوارش می‌باشد و خدا و شیطان را به سوار تشبیه کرده‌اند. گفته شده است که اراده انسان نفسانی تابع قدرت شیطان است. کوری بی‌دینان و تمام شرارت‌های حاصله را کارهای شیطان خوانده‌اند، ولی علل آنها خارج از اراده انسان نیست. اراده ریشه گناه و شرارت است و اساس ملکوت شیطان بر آن قرار دارد. اراده از فریب‌های شیطان اغوا می‌شود و خود را تحت رهبری او قرار می‌دهد. کسانی که این لطف شامل حال آنها نشده که تحت فرمانروایی خدا قرار گیرند، از طریق داوری عادلانه به نفوذ شیطان سپرده می‌شوند. به همین دلیل غالبا گفته شده است که خدا اشخاص مردود را کور و سنگدل می‌سازد و در قلب آنها نفوذ دارد. وقتی نور روح خدا از انسان گرفته شود چیزی غیر از ظلمت و کوری باقی نمی‌ماند. بدین طریق خدا اشخاص مردود را از قدرت بینایی و اطاعت و انجام اعمال عادلانه محروم می‌سازد. خدا شیطان را به عنوان مجری غضب خود برای اجرای داوری‌هایش به کار می‌برد. آگوستین راست می‌گوید که «گناه کردن انسان مربوط به خودش است. وقتی آنها به وسیله گناه کاری را انجام می‌دهند این از قدرت خداست که طبق میل خود ظلمت را جدا می‌سازد.»

مثالی از ایوب می‌زنیم که شبانانش کشته و گله‌هایش توسط کلدانیان دزدیده شدند (ایوب ۱: ۱۷). شرح واقعه نشان می‌دهد که اینها همه از شیطان بود (ایوب ۱: ۱۲)، ولی ایوب دست خداوند را در آن مشاهده کرد (ایوب ۱: ۲۱). ما باید هدف هر کدام را بررسی کنیم. هدف خداوند این بود که صبر خادم خود را به وسیله مشکلات آزمایش کند. شیطان کوشش می‌نمود ایوب را به نومیدی بکشاند. کلدانیان می‌خواستند با غضب نامشروع اموال دیگران ثروتمند شوند. همانطوری که هدف‌های آنها فرق داشت طرز عمل آنها هم متفاوت بود. خداوند به شیطان اجازه داد که بر خادمش بلا وارد سازد و گذاشت که کلدانیان توسط شیطان تحریک شوند. شیطان فکر فاسد کلدانیان را تحریک نموده که شرارت نمایند. می‌توان گفت که شیطان در کسانی کار کرده است که بر آنها فرمانروایی داشت. همچنین می‌توان گفت که خدا کار کرده است، زیرا خود شیطان آلتی در دست خداست. خدا بر اراده همه فرمانروایی دارد. اگر بتوان گفت که شخصی وجود دارد که از تبعیت دیگران آزاد می‌باشد این شخص همانا پادشاه است که تا حدی بر اراده سایرین فرمانروایی دارد. با این حال چنین می‌خوانیم: «دل پادشاه... در دست خداوند است آن را به هر سو که بخواهد برمی‌گرداند» (امثال ۲۱: ۱).

خدا برای آماده ساختن تدابیر و نقشه‌های خود اراده مردم را حتی در امور خارجی به حرکت می‌آورد. در تجارب روزانه مشاهده می‌کنیم که فکر ما با اشاره خدا راهنمایی می‌شود. گاهی درمورد موضوعات خیلی ساده اشتباه می‌کنیم و جرأت خود را از دست می‌دهیم، ولی درمورد موضوعات بسیار بغرنج به راه حل مناسب می‌رسیم در موقع رو به رو شدن با مسایل مشکل جرأت مواجهه با آنها را در خود می‌یابیم.

ایرادهای متداول به منظور دفاع از آزادی اراده را رد می‌کنیم

کسانی که درمورد آزادی نظریه غلطی دارند می‌گویند که اگر اراده نتواند آزادانه بین نیکی و بدی انتخاب نماید مجازات و پاداش دیگر مفهومی نخواهد داشت. این نکته را باید باز خاطرنشان سازیم که علت اینکه انسان اجبارا گناه می‌کند ذات او نیست، بلکه فساد ذات اوست. فساد ما از زمانی شروع شد که آدم اولیه بر ضد خالق خود علم عصیان برافراشت. پس چون انسان منبع گناه است مجازات او هم برحق می‌باشد، چون گناه ضروری است پس همیشه گناه است. وقتی ما با میل خود گناه می‌کنیم چه فرقی می‌کند که ما این کار را با فکر آزاد انجام دهیم یا فکر اسیر؟ هر چند با میل خود گناه می‌کنیم، ولی نمی‌توانیم از آن اجتناب نماییم. تمام مردم فاسد هستند. خدا حتی از ذات فاسد انسان استفاده می‌کند تا کارهای نیکوی خود را به دست انسان فاسد انجام دهد. پس آیا خدا قادر نیست که انسان را هم به راه‌های عادله خود رهبری فرماید؟ وقتی خدا کار نیکو را پاداش می‌دهد به قول آگوستین: «پاداش خدا برای شایستگی ما نیست، بلکه به خاطر عطایای خودش است.» وقتی روح‌القدس اراده ما را برای انجام کار نیک رهبری می‌فرماید عمل انسان از او سلب نمی‌گردد. اراده‌ای که خدا بدین طریق رهبری می‌فرماید قسمتی از ذات انسان است. آنچه که در غیر این صورت به ما تعلق نداشت بدین طریق از راه لطف محبت‌آمیز خدا مال ما می‌شود. پس نباید از این ایراد وارده بترسیم که اگر «اراده آزاد» وجود نداشته باشد شایستگی هم وجود نخواهد داشت.

مخالفان ما همچنین اظهار می‌دارند که اگر اراده نتواند نیکی و بدی را انتخاب کند در این صورت تمام مردم که دارای یک ذات هستند یا خوب خواهند بود یا بد، ولی باید دانست که تفاوت موجود بین مردم مربوط می‌شود به انتخاب الهی. از طریق لطف خدا همه مردم در فساد باقی نمی‌مانند. اگر پرسیده شود که چرا بعضی از مردم پایداری می‌کنند، ولی دیگران نمی‌توانند هیچ جوابی نمی‌توان یافت غیر از اینکه خدا بعضی را با قدرت خودش حفظ می‌فرماید در حالی که این توانایی را به سایرین نمی‌دهد. خدا افتخار برگزیدگی را به هر کسی که خودش مایل بوده عطا فرموده است (رومیان ۸: ۲۹). خدا شریعت الهی خود را با توجه به توانایی مردم تعدیل نمی‌فرماید، ولی وقتی دستور می‌دهد که حقیقت را اجرا نماییم به برگزیدگان خود این توانایی را آزادانه عطا می‌فرماید که قادر به انجام آن باشند. شریعت در سطحی خیلی بالاتر از ما قرار داده شد تا ضعف ما را نشان دهد. با این حال فرامین الهی بر وعده‌هایی متکی است که از آنها می‌توانیم بفهمیم که تمام نیروی ما از لطف الهی است. وقتی شریعت دستوری برای اجرا می‌دهد فورا روشن می‌سازد که نیروی اطاعت بر اثر نیکویی خدا حاصل می‌گردد بدین طریق دعوت می‌شویم دعا کنیم که این قدرت به ما داده شود. به قول آگوستین: «بگذارید خدا هر چه فرموده است عطا فرماید و هر چه میل دارد بفرماید.»

مخالفین ما می‌گویند خدا که دستور فرموده است که نیکو باشیم و از بدی احتراز نماییم یا با ما خوشی می‌کند یا اینکه آنچه در قدرت ماست از ما انتظار دارد. آنان برای استدلال خود دلایلی از کتاب مقدس ذکر می‌کنند. این آیات را می‌توان به سه گروه کلی تقسیم کرد اولا آیاتی که نشان می‌دهند خداوند غالبا دستور می‌فرماید به سوی او بازگردیم، ولی پیامبر خدا جواب می‌دهد: «مرا برگردان تا برگردانیده شوم... به درستی که بعد از آن که برگردانیده شدم پشیمان گشتم» (ارمیا ۳۱: ۱۸ و ۱۹). باید توجه داشته باشیم که وقتی می‌خوانیم: «به سوی من بازگشت کنید... من به سوی شما رجوع خواهم نمود» (زکریا ۱: ۳)، این سخن به این معنی نیست که بازگشت یا توبه بین خدا و ما تقسیم شده است. در این قسمت از کلام خدا مردم شکایت می‌کنند که خدا از آنها روگردان شده است. خدا جواب می‌دهد که اگر به سوی او بازگردند مورد لطف او قرار خواهند گرفت. ثانیا آیاتی که به ما دستور می‌دهند خدا را احترام نماییم طبق رضای او خدمت کنیم و از تعالیم او پیروی نماییم، ولی آیات فراوانی وجود دارند که نشان می‌دهند هر نوع عدالت و قدوسیت و دینداری و پاکی که در ما وجود دارد بخشش خداست. ثالثا آیاتی که به کسانی که فیض خدا را یافته‌اند اصرار می‌نمایند که پایدار باشند. پولس و برنابا ایمانداران را تشویق می‌کردند که در فیض خدا ثابت باشند (اعمال رسولان ۱۳: ۴۳)، ولی پولس در جای دیگری تعلیم داد که این نوع پایداری را باید از خداوند درخواست کرد (افسسیان ۶: ۱۰).

مخالفان ما باز هم اینطور استدلال می‌کنند که تشویق‌ها و وعده‌ها و توبیخ‌ها فایده‌ای نخواهد داشت مگر اینکه در قدرت انسان باشد که آنها را اطاعت نماید. خدا در برگزیدگان خود از دو طریق کار می‌کند از داخل به وسیله روح خود فکر را روشن می‌سازد و قلب را شکل می‌دهد و خلقت جدیدی به وجود می‌آورد. از خارج به وسیله کلام خود برگزیدگان را به اشتیاق و جستجو و کسب حیات جدید تشویق می‌نماید. پیامبران به گناهان هشدار شدید داده‌اند، ولی در عین حال اعتراف می‌نمایند که تعالیم آنها فقط وقتی مؤثر خواهد بود که به مردم قلب فهیم و روح جدید بخشیده شده باشد. برای ایمانداران تشویق و ترغیب وقتی ارزش دارد که روح خدا از کلام خدا برای این کار استفاده کند. وقتی تشویق و ترغیب الهی به وسیله خدانشناسان با سرسختی رد شود وجدان ضربه می‌خورد. این تشویق و ترغیب علیه این بی‌دینان در جلوی تخت داوری خداوند شهادتی خواهد بود. پس وعده‌های خدا باعث می‌گردند که بی‌دینان شهادت دهند برای دریافت لطف محبت‌آمیز خدا چقدر ناشایسته بودند، ولی خدا با قدرت جاذبه وعده‌های خود ایمانداران را تشویق و تحریک می‌کند که از او طلب فیض کنند تا احکامی را که دوست دارند حفظ نمایند. بالاخره خدا قوم حق ناشناس خود را توبیخ می‌فرماید: «شما را خواندم ولی جواب ندادید، از این جهت به این خانه... به نوعی که به شیلو عمل نمودم عمل خواهم کرد» (ارمیا ۷: ۱۳و ۱۴).

گناهکاران از برکات الهی محروم و گرفتار مجازات‌های از طریق خطایای خود هستند. این گناهکاران با توجه به توبیخ‌های خدا ممکن است بیاموزند که ناشایستگی خود را محکوم نمایند نه اینکه خدا را به ظالم بودن متهم سازند. اگر غیرقابل تعلیم نشده و از گناهان خود بیزار گردیده باشند ممکن است که به طریق عدالت برگردند. باید به هشدار پولس به ایمانداران توجه کنیم: «نجات خود را به ترس و لرز به عمل آورید، زیرا خداست که در شما برحسب رضامندی خود هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می‌کند» (فیلیپیان ۲: ۱۲و ۱۳). خدا به ایمانداران کارهایی محول می‌سازد تا به دنبال بطالت جسم نروند، ولی در عین حال این مؤمنین را فروتن می‌سازد. آنها باید به خاطر داشته باشند

که دستور دارند کار خدا را انجام دهند.

انسانی که سقوط کرده است باید رستگاری خود را در مسیح بجوید

فضیلت اولیه انسان سودی ندارد مگر وقتی که خدای رهایی‌بخش در پسر یگانه خود ظاهر شود. خدا مردم فاسد را صنعت دست‌های خود نمی‌داند. ما از حیات به هلاکت سقوط کرده‌ایم و هر جا می‌رویم با لعنت خدا رو به رو می‌شویم. وقتی وجدان ناراحت ما به ما می‌گوید خدا حق دارد ما را فرزند خود نشناسد نمی‌توانیم با تفکر درباره کائنات به این نتیجه برسیم که خدا پدر ماست. ایمان نشان می‌دهد که خدا در مسیح پدر ماست. وارث آسمان شدن فقط مربوط به فرزندان خداست. هیچ کس شایسته نیست فرزند خدا شمرده شود مگر اینکه اول در بدن پسر او پیوند شود. به طور کلی همه موفق هستند که کسانی که ملعون و از خدا دور هستند بدون مصالحه و آشتی نمی‌توانند خدا را خشنود سازند. هر چند موعظه صلیب با منطق انسانی مطابقت ندارد باید آن را با فروتنی بپذیریم تا بتوانیم به سوی خدای خالق که از او جدا شده‌ایم بازگردیم.

از زمان سقوط آدم اولیه هیچ نوع معرفت الهی بدون واسطه نتوانسته است بشر را به نجات برساند. این واسطه از ابتدای خلقت جهان خود را ظاهر فرموده است تا برگزیدگان به او اعتماد پیدا کنند. قربانی‌هایی که در شریعت مقرر بود به ایمانداران یاد می‌داد که نجات فقط در کفاره مسیح امکان‌پذیر است. انتخاب اولیه اشخاص برگزیده مربوط به لطف و فیض همین واسطه بود. خدا همه نسل‌های آینده ابراهیم را در عهد و پیمان خود جا داد (پیدایش ۱۷: ۴)، ولی پولس می‌فرماید که مسیح همان نسلی بود که توسط او قرار بود همه ملت‌ها برکت بیابند (غلاطیان ۳: ۱۴)، زیرا تمام کسانی که از نظر جسمی از نسل ابراهیم متولد شدند نسل واقعی او محسوب نمی‌شوند (غلاطیان ۳: ۱۶). به علاوه پدر آسمانی ما اراده فرموده که ما صورت مسیح را در داوود و فرزندان او مشاهده نماییم. هر بار که پیامبران درباره تجدید حیات قوم خدا یا کلیسا سخن می‌گویند به یاد مردم می‌آورند که خدا به داوود وعده فرموده که سلطنتش ابدی خواهد بود (دوم پادشاهان ۸: ۱۹).

در غیر این صورت در عهد فرزندخواندگی که خدا آزادانه بخشیده بود ثباتی وجود نمی‌داشت. «شاخه عادل برای داوود برپا می‌کنم و یهودا نجات خواهد یافت» (ارمیا ۲۳: ۵ و۶). نجات از سر انسان به تمام بدن جاری می‌شود «یک شبان برایشان خواهد گماشت... یعنی بنده خود داوود را» (حزقیال ۳۴: ۲۳به بعد). خدا اراده فرموده که یهودیان توسط پیامبران اینطور تعلیم داده شوند که برای یافتن رستگاری چشمان خود را مستقیما به طرف مسیح متوجه سازند. مسیح «صورت خدای نادیده» خوانده شده است (کولسیان ۱: ۱۵). بدون اینکه خدا خودش را در مسیح بر ما ظاهر فرماید ما نمی‌توانیم این معرفت نجات‌بخش را داشته باشیم که خدا پدر ماست و ما را سرپرستی و اداره و در میراث ملکوت ابدی خود جمع می‌کند. کسانی که اعلام می‌دارند که خالق آسمان و زمین را عبادت می‌نمایند، ولی مسیح را به عنوان رئیس خود نمی‌پذیرند دارای معرفت الهی زودگذری هستند آنها بعد از مدتی به انحطاط می‌گرایند و خرافاتی می‌شوند. هر چند ممکن است فریاد کنند که خدای خالق را عبادت می‌نمایند، ولی یک بت را جانشین خدای حقیقی ساخته‌اند.

شریعت به این منظور داده شد که امید نجات توسط مسیح را تا آمدن او مستحکم سازد نه اینکه مردم را به خود پیوسته سازد

شریعت به این منظور داده شد تا فکر برگزیدگان را تا آمدن مسیح آماده نگاه دارد. مقصود ما از «شریعت» تمام سیستم مذهبی است که توسط خدا به موسی داده شد. موسی به این منظور قانونگذار نشد که برکاتی را که به نسل ابراهیم وعده داده شده بود از بین ببرد. او آن عهد را به خاطر یهودیان آورد و مثل این بود که مأموریت او عبادت بود از تجدید همان عهد. پس ظواهر شریعت را نباید از منظور روحانی آن جدا کرد وگرنه مفهوم خود را از دست خواهد داد و کاملا بی‌معنی خواهند شد. موسی به قوم اسرائیل فرمود که منظور از فرزندخواندگی آنها این بود که آنها «مملکت کاهنان» برای خدا بشوند (خروج ۱۹: ۶)، ولی چطور ممکن بود برای پسران فاسد آدم حق کهانت وجود داشته باشد بدون اینکه توسط رئیس مقدس تقدیس شوند؟ پطرس در این مورد تعلیم می‌دهد که پری و کمال فیض که یهودیان در دوره شریعت آن را چشیدند در مسیح ظاهر گردید (اول پطرس ۲: ۹). پولس می‌فرماید که یهودیان تحت سرپرستی شریعت بودند تا زمانی که آن نسلی که به خاطر او وعده داده شده بود ظاهر شود (غلاطیان ۳: ۲۴)، چون مسیح را از نزدیک نمی‌شناختند مانند کودکانی بودند که نمی‌توانستند تحمل معرفت کامل امور سماوی را داشته

باشند. موسی «حیات و موت و برکت و لعنت» را در جلوی اسرائیل قرار داد (تثنیه ۳۰: ۱۹). حفظ کامل شریعت به منزله عدالت کامل در حضور خداست و پاداش آن حیات جاودانی می‌باشد، ولی اراده انسان حاضر به اطاعت نیست و ذات جسمانی و فاسد ما با مقررات شریعت روحانی خدا مخالفت و خصومت می‌نماید. به همین دلیل تمام مردم از وعده‌های شریعت که در آن نجات منوط به اطاعت کامل است محروم می‌باشند. طبیعتا مردم گرفتار لعنت شریعت می‌گردند. نیکویی وعده‌های شریعت ما را به نومیدی می‌کشاند، زیرا همه گرفتار مرگ قطعی خواهند شد. پس می‌فهمیم که وعده‌های شریعت ثمری ندارند مگر اینکه خدا ما را آزادانه قبول فرماید و به کارهای ما توجهی نکند. ما هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم غیر از اینکه انجیل را با ایمان در آغوش بگیریم. در این صورت وعده‌های شریعت مفید می‌شود، زیرا خداوند هر چه را کم باشد مهیا می‌سازد. در این موقع از فواید وعده‌ها بهره‌مند می‌شویم درست مثل اینکه شرایط لازم را خودمان اجرا کرده باشیم.

ده فرمان یا حکم الهی قانون خداپسندانه و عادلانه‌ای برای زندگی است. آنچه «قوانین یا شریعت اخلاقی» خوانده می‌شود این فواید را دارد: اولا یگانه عدالتی را که مورد قبول خداست نشان می‌دهد. ما به وسیله داوری‌های شریعت محکوم می‌شویم «تا هر زبانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند» (رومیان ۳: ۱۹). وجدان اشخاص مردود متقاعد می‌شود که مجازات‌های خدا عادلانه است. فرزندان خدا با فروتنی از این عقیده احمقانه که خودشان دارای قدرتی هستند دست خواهند کشید. این یگانه آمادگی واقعی برای مسیح است. ثانیا به وسیله هیبت و وحشتی که در شریعت وجود دارد بعضی از افرادی که تولد تازه ندارند از انجام بعضی کارها حتی برخلاف میل باطنی خود، خودداری می‌کنند (اول تیموتاؤوس ۱: ۹ و ۱۰). حتی فرزندان خدا قبل از اینکه به سوی خدا خوانده شوند توسط این ترس محفوظ می‌مانند. وقتی خوانده می‌شوند، چون از آموزش‌ها و موانع شریعت استفاده کرده‌اند انضباط الهی برای آنها تازگی ندارد. سومین و مهم‌ترین فایده قوانین اخلاقی مربوط به ایماندارانی می‌شود که شریعت در قلب آنها منقوش شده است (ارمیا ۳۱: ۳۳)؛ یعنی آنها با کمال میل حاضرند خدا را اطاعت کنند. از طریق تفکر درمورد شریعت خدا اراده خود را به کسانی تعلیم می‌دهد که روح‌القدس در باطن آنها به تدریج آمادگی برای اطاعت را ایجاد می‌کند، ولی حتی یک شخص روحانی هم از سستی و تنبلی جسم که پیوسته توسط فرمایشات شریعت توبیخ می‌شود رنج می‌برد.

خداوند می‌فرماید: «نیامده‌ام تا (شریعت را) باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم» و اضافه می‌کند: «تا آسمان و زمین زائل نشود همزه‌ای یا نقطه‌ای از تورات هرگز زائل نخواهد شد تا همه واقع شود» (متی ۵: ۱۷ به بعد). او نیامده تا حفظ شریعت را منسوخ نماید. اعتبار و تعالیم شریعت در جای خود باقی است، ولی او آمد که عصیان علیه شریعت را شفا دهد؛ یعنی شریعت اخلاقی برای مؤمنین فقط از این نظر منسوخ شده که دیگر نمی‌تواند از طریق ترسانیدن وجدانمان ما را اسیر سازد (رومیان ۷: ۶). پولس درمورد کسانی که عدالت آنها بر اساس بخشش گناهان قرار ندارد می‌گوید که آنها «زیر اعمال شریعت» هستند. مقررات سخت شریعت اجازه نمی‌دهد که هیچ گناهی بدون مجازات بماند. مسیح برای اینکه ما را از این لعنت خلاصی بخشد خودش در راه ما لعنت شد (غلاطیان ۳: ۱۳). او مطیع شریعت گردید: «تا آنانی را که زیر شریعت گردید «تا آنانی را که زیر لعنت باشند فدیه کند» (غلاطیان ۴: ۴ و ۵).

از طرف دیگر تشریفات شریعت از نظر اجرا منسوخ شده‌اند، ولی نه از نظر مفهوم. این تشریفات مانند سایه‌هایی هستند که از دور دیده می‌شوند، ولی اصل آنها در فیض مسیح است (کولسیان ۲: ۱۷) که در او ثبات کامل و ابدی وجود دارد. یهودیان لازم بود هر روز قربانی‌های جدیدی تقدیم نمایند، ولی اشعیا وعده داد که گناهان آنها با یک قربانی کفاره خواهد شد (اشعیا ۵۳: ۵). پولس می‌نویسد: «شما را که در خطایا... مرده بودید با او زنده گردانید، چون که همه خطایای شما را آمرزید و آن دست خطی را که ضد ما و مشتمل بر فرایض و به خلاف ما بود محو ساخت و آن را به صلیب خود میخ زده از میان برداشت» (کولسیان ۲: ۱۳ به بعد). مقصود پولس در اینجا قوانین تشریفاتی است. به وسیله قربانی در زمان قدیم کفاره گناهان واقعا وعده داده شده بود، ولی این کفاره در خود قربانی‌ها وجود نداشت، بلکه در اقرار گناهان بود که بدین طریق مردم طبق شریعت قربانی را به جای خود که مستحق مرگ بودند تقدیم می‌کردند (عبرانیان ۱۰: ۱- ۱۴). مردم با این کار «دست خطی» را که ضد آنها بود تکرار می‌کردند و گناهکار بودن خود را ثابت می‌نمودند. به وسیله مرگ مسیح «کفاره تقصیرات عهد اول» انجام شد (عبرانیان ۹: ۱۵). مردم عهد عتیق نه از طریق تشریفات، بلکه در مسیح همان فیضی را یافتند که ما بدست آورده‌ایم وقتی مسیح یکباره عمل کفاره ابدی را انجام داد تمام تشریفات عادی را که گناهکار بودن مردم را نشان می‌دادند، ولی آنها را پاک نمی‌کردند باطل

ساخت. بدین طریق مسیح در عین حال که اجرای مراسم شریعت را منسوخ نمود قدرت و تأثیر آنها را تأیید کرد.

ده حکم، قوانین اخلاقی را تعلیم می‌دهند

انسان خیلی به ندرت درک می‌کند که شریعت طبیعی باطنی درباره شناختن خدا و انسان چه می‌گوید. به همین دلیل خداوند شریعت مکتوب را برای ما تهیه کرده است که به آسانی قابل فهم می‌باشد، چون خدا خالق ماست به حق دارای مقام پدری درمورد ما می‌باشد. ما مؤظف هستیم که او را تکبیر و احترام و محبت نماییم و از او بترسیم. ما طبیعتا ملزم هستیم که اراده او را اطاعت نماییم. به همین دلیل یگانه پرستش مشروع درمورد خدا عبارت است از حفظ عدالت و پاکی که باعث خشنودی او می‌گردد. شریعت الهی توبیخی است درمورد غیرعادل بودن انسان و عدم توانایی او در اجرای وظایف. انسان وقتی ترسناک بودن داوری‌های خدا و عدم توانایی خود را مشاهده می‌کند کمک می‌طلبد، چون چشم‌های فکر ما کور هستند و فقط توسط زیبایی و نیکویی جلب نمی‌شوند، پدر ما اراده فرموده است که به وسیله پاداش ما را جلب کند تا او را بطلبیم و محبت نماییم. هر چه از ما انتظار دارد حق اوست و شایسته جلال او می‌باشد، ولی بازپرداخت وام احتیاج به پاداش ندارد. پس وقتی خدا وعده می‌فرماید که فضایل ما را در این جهان و در جهان ابدی با برکات خود پاداش می‌دهد این امر کرامت و لطف او را نشان می‌دهد. در عین حال خدا اعلام می‌فرماید که ظلم و بی‌عدالتی مورد نفرت او می‌باشد و بدون مجازات باقی نخواهد ماند. بدین طریق هشدار می‌دهد که برای توهینی که به مقام پرشکوه او می‌شود به وسیله بلایای این جهان و به وسیله هلاکت ابدی انتقام خواهد گرفت.

شکی نیست که تعلیم کامل درمورد عدالت در شریعت الهی دارای اعتبار همیشگی می‌باشد. پس هر تلاشی برای انجام اعمال نیکو که برای خشنود ساختن خدا به عمل آید، ولی خارج از اطاعت شریعت الهی باشد توهین غیرقابل بخششی است به عدالت حقیقی. هیچ چیز از نظر خدا مخفی نمی‌ماند. او یک قانونگذار روحانی است که نه فقط به ظاهر، بلکه به پاکی قلب نیز توجه دارد. شریعت از ما می‌خواهد که از هر نوع نجاست جسم پاک و طاهر باشیم (رومیان ۷: ۱۴). هر چند قوانین انسانی به قصد و نیت مجرمین توجه دارند، ولی به افکار مخفی و پنهانی انسان کاری ندارند، ولی مسیح که بزرگترین مفسر شریعت است اعلام می‌فرماید که حتی نظر شهوت افکندن به یک زن زناکاری محسوب می‌شود (متی ۵: ۲۸). عده‌ای تصور کرده‌اند که مسیح آورنده «شریعت انجیل» می‌باشد و کمبود شریعت موسی را تکمیل نموده است، ولی مسیح به شریعت چیزی اضافه نفرموده، بلکه آن را از ناپاکی و ابهام آزاد ساخته و به حالت صحیح اولیه خود برگردانید (متی ۱۶: ۶ و ۱۱).

احکام یا فرامین الهی همیشه مفهومی بیشتر از آنچه در کلمات بیان شده دارا می‌باشند. پس باید سؤال کنیم که چطور می‌توان مقصود اصلی قانونگذار را با امانت و بدون اضافه کردن افکار انسانی تفسیر نمود. اول باید موضوع حکم را بررسی کرده و سپس منظور از صدور آن را بفهمیم. آنگاه باید مفهوم مخالف حکم را مورد مطالعه قرار دهیم و مثلا بگوییم اگر این حکم خدا را خشنود می‌سازد پس حکم مخالف آن موجب ناخشنودی خدا می‌گردد و یا اگر این حکم خدا را ناخشنود می‌سازد پس خلاف آن موجب خشنودی خدا خواهد بود. خدا در هر حکمی نفرت‌انگیزترین نوع یک طبقه از گناهان را ذکر کرده است. بدین طریق ما را راهنمایی می‌فرماید که درباره گناهانی که ممکن است خارج از احکام الهی آنها را ناچیز بشماریم به دقت تفکر نماییم. ما عصبانیت و نفرت را گناهانی لعنتی نمی‌دانیم، ولی وقتی اینها «قتل» روح هستند متوجه خواهیم شد که در حضور خدا ناپسندیده می‌باشند. ضمنا مردم معمولا به جنبه منفی احکام توجه دارند، ولی وقتی خدا می‌فرماید: «قتل مکن» مقصودش فقط این نیست که از صدمه زدن به دیگران خودداری کنیم. مقصود خدا این است که زندگی سایرین برای ما به قدری پرارزش باشد که ما حاضر باشیم وظایف محبت‌آمیز خود را درمورد آنها برای حفظ و ادامه حیاتشان انجام دهیم.

عدالت و نیکویی کامل در هر دو قسمت شریعت یافت می‌شود. اولین پایه عدالت و نیکو شدن عبارت است از پرستش خدا. مردم، بدون اینکه خدا را به عنوان داور احترام نمایند نمی‌توانند عدالت و محبت را در میان خود حفظ کنند. پس اولین قسمت شریعت شامل وظایف مذهبی مخصوصا پرستش خدای پرجلال است. قسمت دوم مربوط می‌شود به وظایف محبت‌آمیز که به مردم ارتباط دارد. خداوند ما تمام شریعت را اینطور خلاصه فرمود: «خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما» و «همسایه خود را مثل خود محبت نما» (لوقا ۱۰: ۲۷، متی ۲۲: ۳۷ به بعد). «من هستم یهوه خدای تو که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم» (خروج ۲۰: ۲). این جمله به منزله مقدمه‌ای است بر تمام شریعت.

خدا با انتخاب نام «یهوه» نشان می‌دهد که قدرت فرمان دادن دارد و باید او را اطاعت کرد. سپس خود را به عنوان خدای کلیسا اعلام می‌فرماید. او وعده فیض را که از طریق روابط متقابل قابل درک است اعلام می‌دارد «من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود» (ارمیا ۳۱: ۳۳). بالاخره خدا استفاده‌هایی را که به یهودیان رسانیده است برمی‌شمارد. هر وقت پیامبران می‌خواستند خدا را معرفی کنند فقط به نشانه‌هایی اشاره می‌کردند که خدا به وسیله آنها خود را به قوم اسرائیل ظاهر فرموده بود. خدا ما را به طوری مهار می‌کند که نتوانیم از روی بی‌مبالاتی برای خودمان خدایان جدیدی بسازیم. باید اسارت اسرائیل در مصر را نمونه‌ای از اسارت روحانی بدانیم که همه ما قبل از آزاد شدن به آن گرفتاریم. فقط از طریق لطف قانونگذار است که ما انتظار برکات فراوان و جلال حیات غیرفانی را داریم.

- **حکم اول: (خروج ۲۰: ۳)، خداوند مایل است در میان قوم خود متعال باشد. خدا حکم می‌فرماید که هر نوع خداشناسی و خرافات را که آنچه را به خدا تعلق دارد به دیگری نسبت می‌دهد از خود دور کنیم. ما نباید جلال خدا را کم کنیم یا مخفی نماییم. ما مؤظف هستیم او را تمجید نماییم و به او اعتماد کنیم و از او کمک بطلبیم و تشکر کنیم.**

- **حکم دوم: (خروج ۲۰: ۴ و ۵)، باید طوری عبادت نماییم که خدا خودش مقرر فرموده است. نباید خدای غیرقابل درک را به حواس خود محدود نماییم. پرستش هر نوع تصویر یا مجسمه به نام مذهب اکیدا ممنوع است. باید فقط به خدا متکی باشیم، زیرا قدرت الهی او هیچ توهینی درمورد خودش را بدون مجازات نمی‌گذارد.**

- **حکم سوم: (خروج ۲۰: ۷)، هر چه فکر ما درمورد خدا میندیشد و هر چه بر زبان ما جاری می‌گردد باید موجب شکوه جلال نام وی باشد. ما نباید به خاطر جاه‌طلبی یا طمع یا سرگرمی کلام و اسرار الهی او را مورد سؤاستفاده قرار دهیم. از کارهای او هم نباید بدگویی کنیم. درمورد موضوعات جدی، وقتی شهادت‌های انسانی به جایی نمی‌رسد می‌توانیم نام خدا را در سوگند به عنوان شاهد و داور ذکر کنیم، ولی نام او را نباید با دروغ مربوط سازیم یا با قسم‌های صحیح، ولی غیرضروری نام او را خفیف نماییم. در موقع سوگند خوردن نباید نام خادمین مقدس خدا را به جای نام او به کار ببریم.**

- **حکم چهارم: (خروج ۲۰: ۸ به بعد)، قانونگذار به وسیله مقرر نمودن استراحت در روز هفتم نمونه‌ای از استراحت روحانی به قوم اسرائیل عطا فرمود که در آن مؤمنین از کار خود دست می‌کشند تا در خدا آرامش یابند و اجازه دهند خدا در آنها کار کند. بعد از ظهور مسیح قسمت تشریفاتی شریعت منسوخ گردید، زیرا خود مسیح انجام واقعی این تشریفات است، ولی اگر پاک شدن و تقدیس ما واقعا مستلزم تسلیم اراده ماست پس رابطه نزدیکی بین نشانه ظاهری روز سبت و حقیقت باطنی آن وجود دارد (عبرانیان ۴: ۹، ۱۳: ۲۱). بعضی از قسمت‌های این حکم به تمام دوره‌ها مربوط است. لازم است برای جمع شدن جهت شنیدن کلام خدا برای پاره کردن نان با یکدیگر و دعا با هم یک روز مخصوص وجود داشته باشد (اعمال رسولان ۲: ۴۲). به نوکران و کارکنانی که تحت فرمان دیگران کار می‌کنند باید یک روز استراحت داده شود.**

- **حکم پنجم: (خروج ۲۰: ۱۲)، نسبت به کسانی که خدا در مقامات مافوق ما تعیین نموده است باید با احترام و اطاعت و قدردانی رفتار نماییم. این موضوع ربطی به شایستگی آنها ندارد. ما «در خداوند» اطاعت می‌نماییم (افسسیان ۶: ۱) و اطاعت ما باید به منظور احترام پدر متعال باشد. اگر مقامات مافوق به فشار بیاورند که علیه شریعت الهی مرتکب خطا شویم آنها را باید غریب بشماریم نه پدر.**

- **حکم ششم: (خروج ۲۰: ۱۳)، خدا بشریت را با اتحاد مخصوصی پیوند داده است به طوری که هر شخص باید در فکر امنیت همه باشد. ما از انجام هر کاری که صدمه یا آسیبی به بدن دیگران وارد می‌سازد ممنوع شده‌ایم. اگر به بدن تا این حد توجه شده است به امنیت روح که در نظر خدا ارزش بی‌نهایت زیادتری دارد باید خیلی بیشتر اهمیت بدهیم.**

- **حکم هفتم: (خروج ۲۰: ۱۴)، باید تمام قسمت‌های زندگی خود را به وسیله پاکی و تقوا منظم کنیم و هر نوع**

نجاست جسم را از خود دور کنیم. مصاحبت به وسیله ازدواج به عنوان راه چاره لازم در مقابل شهوت مقرر گردیده است، ولی بعضی از مردان با فیض مخصوصی که یافته‌اند می‌توانند مجرد بمانند تا برای کار خدا آماده باشند.

- حکم هشتم: (خروج ۲۰: ۱۵)، باید به هر فرد کمک کنیم که دارایی عادلانه خود را حفظ نماید. باید حق هر کس را به او بدهیم (رومیان ۱۳: ۷). پول، کالا، زمین و حقوق سایرین را نباید از طریق زور، فریب و حقه‌بازی یا تملق، حتی وقتی این اعمال قانونی به نظر برسند تصرف یا غصب نمود. هر شخص با توجه به مسؤولیتی که در کار خود دارد باید وظایف خود را نسبت به سایرین انجام دهد.

- حکم نهم: (خروج ۲۰: ۱۶)، در روابط با یکدیگر باید بدون فریبکاری از راستی پیروی نماییم. توبیخ صادقانه برای اصلاح یا محکومیت یا اخطار قضایی برای جلوگیری از شرارت را نباید بدگویی درباره دیگران دانست، ولی محکوم کردن توأم با نفرت که حاکی از سؤنیت باشد و اشتیاق برای شنیدن حرف‌های بی‌انصافانه درباره دیگران و داشتن عقیده بد درباره آنها ممنوع است. حتی آن نوع ادب ظاهری که به بهانه آن به نام شوخی کنایه‌های تلخ و نیشدار زده می‌شود توسط این حکم ممنوع می‌گردد.

- حکم دهم: (خروج ۲۰: ۱۷)، در سایر احکام خداوند فرموده است که امیال و تلاش‌ها و اعمال باید تابع اصل محبت باشد، ولی طمع می‌تواند بدون میل ما به وجود می‌آید و این وقتی است که فکر ما به وسیله چیزهای بی‌ارزش و فاسد تحریک شود. خدا مایل است که روح ما تماما تحت نفوذ محبت باشد. به همین دلیل به وسیله این حکم ما را راهنمایی می‌فرماید که تمام افکار و آرزوهایی را که مخالف محبت هستند از قلب و فکر خود دور سازیم. مسیحی بودن در زیر شریعت فیض این معنی را نمی‌دهد که خارج از شریعت آزادانه سرگردان باشیم. معنی آن این است که در مسیح شویم، زیرا توسط فیض او از لعنت شریعت آزاد شده‌ایم و توسط روح او شریعت در قلب ما نقش بسته است. اشتباه خواهد بود اگر فکر کنیم که شریعت فقط اصول مقدماتی عدالت را تعلیم می‌دهد و انسان را به هدف واقعی نمی‌رساند. خدا سیرت خود را طوری در شریعت نشان داده است که هر کس احکام آن را اجرا نماید در زندگی خود صورت الهی را نشان خواهد داد. هدف تعلیم شریعت این است که به وسیله پاکی زندگی، انسان را به خدا پیوند دهد. «غایب حکم، محبت است از دل پاک و ایمان بی‌ریا» (اول تیموتاؤوس ۱: ۵). غالبا در موقع خلاصه کردن شریعت توسط مسیح و رسولان و انبیا، لوح اول ذکر نمی‌شود. پرستش واقعی خدا در آن فراموش نشده، بلکه نشانه‌های روشن بیداری واقعی باید دیده شود. هیچ کس تمام وظایف مربوط به محبت را اجرا نکرده است مگر اینکه خداترس باشد.

رسول مسیح، رمز کامل شدن مقدسین را در محبت می‌داند (افسسیان ۳: ۱۷، رومیان ۱۳: ۸، غلاطیان ۵: ۱۴). خداوند که می‌داند به کارهای ما احتیاجی ندارد ما را به کارهای نیکو نسبت به همسایه مشغول می‌سازد (مزمور ۱۶: ۲). هر شخصی هر نوع خصوصیتی داشته باشد موظف هستیم او را محبت کنیم، زیرا نسبت به خدا محبت داریم. باید چشم‌های خود را اول به سوی خدا متوجه سازیم که به ما دستور می‌دهد تمام مردم را طوری محبت کنیم که او را محبت می‌نماییم. اگر ما چشم‌های خود را اول به طرف مردم متوجه سازیم غالبا به جای محبت دچار نفرت خواهیم شد. در تمام شریعت جایی نمی‌خوانیم که انسان برای استفاده جسم خودش چه باید انجام دهد یا از انجام چه چیزی خودداری کند. با این حال خداوند محبتی را که باید نسبت به همسایه داشته باشیم با محبتی که نسبت به خودمان داریم می‌سنجد. این کار را به این جهت انجام می‌دهد که برای مقایسه هیچ عاطفه‌ای قوی‌تر از محبت طبیعی نسبت به خود وجود ندارد، ولی رسول مسیح می‌فرماید: «محبت... نفع خود را طالب نمی‌شود» (اول قرنتیان ۱۳: ۵). هیچ کس، به اندازه شخصی که فقط برای خودش زنده است زندگی بد و گناه‌آلود ندارد. شخص هر قدر به ما نزدیکتر باشد تعهدات بیشتری درمورد او خواهیم داشت، ولی حکم محبت محدود به نزدیکان نیست. هیچ چیز مشکل‌تر از این نیست که خدا را با تمام قلب و تمام فکر و تمام قدرت خود محبت نماییم. در مقام مقایسه با این حکم همه چیز باید آسان باشد حتی محبت نسبت به دشمنان و خودداری از نگهداشتن افکار انتقام‌آمیز در قلب.

گناهان به اصطلاح «قابل گذشت» به امیالی گفته می‌شود که بدون موافقت اراده به وجود می‌آیند و مدت زیادی در قلب باقی نمی‌مانند، ولی این امیال وقتی روح ما با قدرت در پی محبت خدا باشد نمی‌توانند به قلب ما رسوخ کنند. وقتی روح ما با تمام قدرت در پی محبت خدا نباشد ما اطاعت از شریعت را ترک کرده‌ایم، زیرا حکم این است: «تو را خدایان

دیگر غیر از من نباشد.» آگوستین تعلیم می‌داد که نباید با ترازوی غلط عقاید انسانی خود درباره میزان اهمیت گناه قضاوت کنیم، بلکه باید ترازوی الهی کتاب مقدس را به کار ببریم» (رومیان ۶: ۲۳). مسیح فرمود: «هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود» (متی ۵: ۱۹). به علاوه نه فقط باید متوجه باشیم که شریعت چه دستوری می‌دهد، بلکه باید بفهمیم که دستوردهنده خداست. ارتکاب کوچکترین خطا به منزله توهین به اعتبار خداست. هر گناهی شایسته مجازات مرگ است، زیرا عصیان علیه اراده خدا می‌باشد و باعث غضب خدا می‌گردد. خطایای مقدسین «قابل گذشت» و قابل بخشش هستند نه به خاطر خوبی خودشان، بلکه برای اینکه آنها بر اثر لطف الهی بخشیده می‌شوند.

هر چند مسیح در دوره شریعت توسط یهودیان شناخته شده بود، ولی فقط در انجیل به طور کامل مکشوف گردید

پولس انجیل را «کلام ایمان» می‌خواند (اول تیموتاؤوس ۴: ۶). او ایمان را نقطه مقابل ناراحتی وجدان در موقع جستجوی نجات به وسیله اعمال انسانی می‌داند. بنابراین از نظر کلی «انجیل» شامل رحمت‌های پدرانه خدا به آبای ایمان در عهد عتیق و تمام وعده‌های بخشش مجانی گناهان در شریعت است، ولی به مفهوم بهتر «انجیل» عبارت است از اعلام فیض که در مسیح ظاهر شد. این مفهوم متداول مورد تأیید مسیح و رسولان می‌باشد (متی ۹: ۳۵، مرقس ۱: ۱). مقصود پولس این نیست که آبای ایمان تا مجسم شدن پسر خدا در زیر سایه موت بودند، می‌فرماید که «تورات و انبیا بر آن (یعنی بر انجیل) شهادت می‌دهند» (رومیان ۳: ۲۱)، ولی انجیل یک رسالت جدید و غیرمعمولی است که خدا توسط آن هر چه را که وعده داده بود عملی فرمود. صحت وعده‌های او در پسر او ظاهر گردیده است. «چندان که وعده‌های خداست همه در او (یعنی در مسیح) بلی و از این جهت در او امین است» (دوم قرنتیان ۱: ۲۰). بدین طریق انجیل راه متفاوتی برای نجات ارائه نمی‌دهد، باز هم پری فیض برای ما در مسیح نشان داده شده است. به همین دلیل گفته شده است به وسیله آمدن مسیح ملکوت آسمانی خدا بر روی زمین برقرار گردید.

یحیای تعمید دهنده در میان شریعت و انجیل قرار داشت. او مسیح را «بره خدا» و قربانی برای آمرزش گناهان نامید (یوحنا ۱: ۲۹). وی بدین طریق جوهر اصلی انجیل را موعظه کرد، ولی آن قدرت و جلالی را که بعدا در زمان رستاخیز مسیح ظاهر شد به روشنی بیان نکرد. وقتی مسیح به جلال آسمانی خود وارد شد بعد از آن بود که رسولان با آزادی بیشتری کاری را که یحیی شروع کرده بود به انجام رسانیدند. ما هنوز هم مالک تمام برکات مسیح نشده‌ایم هر چند او تمام کارهای مربوط به نجات ما را به پایان رسانیده است. استفاده کامل از تمام برکات برای ما وقتی حاصل می‌گردد که جسم خود را ترک کنیم و در جلال او که در جلوی ما حرکت کرده متبدل شویم. در ضمن روح‌القدس به ما دستور می‌دهد که بر وعده‌ها تکیه کنیم. پولس تعلیم می‌دهد که ما همان وعده‌هایی را داریم که مقدسین دوران‌های گذشته دریافت کرده بودند (دوم قرنتیان ۷: ۱)، ولی کیفیت آنها متفاوت می‌باشد. انجیل چیزهایی را به وضوح مکشوف می‌سازد که شریعت سایه‌وار و به عنوان نمونه ذکر کرده بود.

عهدی که با آبای ایمان بسته شد از نظر ماهیت به قدری به عهد جدید شباهت دارد که در واقع هر دو یکی هستند

آبای ایمان در میراث مشترک و امید به همان نجات از طریق فیض واسطه مشترک ما با ما شریک بودند. اولا باید تأکید نماییم که هدفی که برای یهودیان وجود داشت موفقیت و خوشی جسمانی نبود، بلکه به امید برای زندگی غیرفانی دعوت شدند. ثانیا عهدی که توسط آن با خداوند متحد شده بودند فقط بر اساس لطف خدایی بنا شده بود که آنها را خوانده بود. بر اساس شایستگی آنها بنا نشده بود. ثالثا آنها مسیح را به عنوان واسطه‌ای که توسط او با خدا متحد شده و در وعده‌هایش سهیم گشته بودند با خود داشتند و او را می‌شناختند. حالا توجه مخصوصی به نکته اول خواهیم کرد.

هیچ کس نباید بگوید که وعده‌هایی که در تورات و انبیا درمورد انجیل ذکر شده‌اند برای قوم جدید بودند و نه برای یهودیان. پولس می‌فرماید: «آنچه شریعت می‌گوید به اهل شریعت خطاب می‌کند» (رومیان ۳: ۱۹). رسول مسیح تعلیم داد که خدای پدر درباره انجیل پسر خود قبلا به وسیله انبیای خود در کتاب مقدس وعده داده بود (رومیان ۱: ۲و ۳). شک نیست که انجیل مردم را به شادی زندگی فعلی محدود نمی‌نماید، بلکه امیدی را که در آسمان محفوظ است اعلام می‌دارد و روح‌القدس را به عنوان بیعانه وعده می‌دهد تا وقتی که ما میراث خود را دریافت داریم (افسسیان

۱: ۱۳و ۱۴). به علاوه مسیح چنین استدلال می‌کند که حتی اگر خودمان را در وضعی غیر از وضع یهودیان که خدا آنها را تنبیه کرد قرار دهیم باز هم نمی‌توانیم امتیازی داشته باشیم که ما را از غضب خدا برهاند. خداوند نه فقط همان برکات را برای اسرائیل فراهم فرمود، بلکه فیض خود را به وسیله نمونه‌های آیین‌های مقدس ظاهر ساخت. آنها در موقع عبور از دریا به وسیله ابری که آنها را از گرمای آفتاب حفظ می‌کرد تعمید گرفتند: «و همه همان خوراک روحانی را خوردند و همه همان شراب روحانی را نوشیدند» (اول قرنتیان ۱۰: ۱– ۴).

بعضی ممکن است ایراد گرفته بگویند مسیح تعلیم داد که پدران در بیابان من خوردند و مردند در حالی که «هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید حیات جاودانی دارد» (یوحنا ۶: ۴۹ و۵۴)، ولی باید دانست که خداوند با کسانی سخن می‌گفت که معجزه من را فقط رفع گرسنگی جسمی می‌دانستند. پولس می‌دانست که مرگ دارای یک راز روحانی بود و به تجربه حیات‌بخشی که در مسیح دارد اشاره می‌کرد. کلام خدا به روح تمام کسانی که خدا افتخار شراکت در آن را به ایشان بخشیده است حیات می‌بخشید. خدا به وسیله پیوند و عهد مقدس کلام خود، یهودیان را با خود متحد ساخت. خدا به وسیله پیوند و عهد مقدس کلام خود یهودیان را با خود متحد ساخت. این را نمی‌توان از عطای حیات جاودانی جدا ساخت. خدا با خادمان خود همیشه عهد بسته است: «خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود» (لاویان ۲۶: ۱۲)، ولی این حضور الهی بدون حیات امکان‌پذیر نمی‌باشد. خدا خود را فقط خدای بدن‌های مردم نمی‌داند، بلکه خدای روح آنها نیز. به همین دلیل کسانی که تحت محافظت خدا هستند وجود خود را حتی در موقع مرگ از دست نمی‌دهند. او کسانی را که برای خود برگزیده است با لطف ابدی خود حفظ می‌فرماید. پیامبر الهی می‌فرماید: «ای قدوس من آیا تو از ازل نیستی؟ پس نخواهیم مرد» (حبقوق ۱: ۱۲).

آیا مؤمنین خودشان درک کردند که بعد از مرگ حیات بهتری دارند؟ نوع زندگی که برای آنها پیش می‌آید همیشه به آنها یادآوری می‌کرد که اگر زندگی آنها به این جهان محدود می‌شد آنها بدبخت‌تر از همه بودند. وقتی نوح کشتی خود را می‌ساخت تمام مردم در غفلت و خوش‌گذرانی بودند (پیدایش ۶: ۲۲). سپس این کشتی مدت نه ماه برای او مانند مقبره‌ای شد. بعد از آن او مجبور شد پسر خود را که با لطف الهی از طوفان جان سالم به در برده بود لعنت کند (پیدایش ۹: ۲۴ و ۲۵). یعقوب به فرعون اظهار داشت که ایام عمرش بر روی زمین اندک و بد بوده است (پیدایش ۴۷: ۹). با این حال ایمان ابراهیم و اسحق و یعقوب بسیار زیبا به ثبت رسیده است: «در ایمان همه ایشان فوت شدند در حالی که وعده‌ها را نیافته بودند، بلکه آنها را از دور دیده تحیت گرفتند... اگر جایی را که از آن بیرون آمدند به خاطر می‌آوردند هر آینه فرصت می‌داشتند که (به آنجا) برگردند، لیکن الحال مشتاق وطنی نیکوتر یعنی (وطن) سماوی هستند و از اینرو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود، چونکه برای ایشان شهری مهیا ساخته است» (عبرانیان ۱۱: ۱۳– ۱۶).

سخن ایوب بسیار شگفت‌انگیز است: «من می‌دانم که ولی من زنده است و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست... بدون جسدم نیز خدا را خواهم دید» (ایوب ۱۹: ۲۵ به بعد). قبول داریم که ایوب اصولا اشاره می‌کند که روزی که انتظار داشت خدا با او مهربان‌تر باشد نه روز قیامت، ولی اگر افکار ایوب محدود به این جهان می‌بود نمی‌توانست چنین امیدی داشته باشد. کسانی که فقط درباره زندگی این جهان فکر می‌کنند درمورد مرگ افکار بسیار یأس‌آمیزی دارند، ولی حتی فکر مرگ هم نمی‌توانست امید ایوب را از بین ببرد. «اگرچه مرا بکشد برای او انتظار خواهم کشید» (ایوب ۱۳: ۱۵). وقتی به پیامبران بعدی می‌رسیم حقیقت مورد نظر ما با وضوح بیشتری نمایان می‌گردد. خداوند عهد لطف خود را طوری ترتیب داده بود که وقتی زمان ظهور کامل آن نزدیکتر می‌شد هر روز نور مکاشفه خود را بیشتر می‌ساخت. پیامبران نیکویی خدا را به صورت مجازی و به شکل برکات مادی برای مردم مجسم می‌ساختند، ولی قصدشان این بود که فکر مردم را از چیزهای فانی این جهان بالاتر ببرند و افکار آنها را به طرف شادی حیات روحانی آینده متوجه سازند.

وقتی اسرائیلی‌ها به بابل به اسارت برده شدند، پراکندگی آنها برایشان مانند مرگ بود. هرگز نمی‌توانستند پیشگویی حزقیال را درباره آزادی خود قبول کنند، ولی خداوند رؤیایی به حزقیال بخشید و پیامبر در آن دشتی پر از استخوان‌های خشک دید که همه فقط با قدرت کلام خدا فورا زنده شدند (حزقیال ۳۷: ۱ به بعد). این رؤیا برای اصلاح بی‌ایمانی آن زمان بسیار مفید بود. به علاوه یهودیان را متوجه ساخت که خداوند نه فقط می‌تواند قوم خود را آزاد سازد، بلکه قدرت او خیلی بیشتر از اینهاست. این را می‌توانیم با آیات زیر از اشعیای نبی مقایسه کنیم، «مردگان تو زنده خواهند

شد... و زمین مردگان خود را بیرون خواهند افکند» (اشعیا ۲۶: ۱۹ به بعد). مسیح به قوم خود ملکوتی وعده می‌دهد که آنها در آن «با ابراهیم و اسحق و یعقوب خواهند نشست» (متی ۸: ۱۱). در روزی که از مرگ برخاست به عده زیادی از مقدسین شایستگی بخشید که در قیام او شرکت کنند. این مقدسین در شهرها ظاهر گردیدند (متی ۲۷: ۵۲ به بعد). بدین طریق اطمینان پیدا می‌کنیم که تلاش‌ها و زحمات او برای فراهم ساختن نجات ابدی نه فقط به ما بلکه به مؤمنین عهد عتیق نیز تعلق دارد. آنها هم همان روح را یافتند که باعث تولد تازه ما گردیده ما گردیده است (اعمال رسولان ۱۵: ۸). امروزه هم عده‌ای در انتظار ملکوت دنیوی مسیح هستند، ولی چون نور سماوی را که به آنها عرضه شده است رد کرده‌اند با میل خود ظلمت و تاریکی برای افکار خود به وجود آورده‌اند. آنها نوشته‌های موسی را می‌خوانند و درباره آنها فکر می‌کنند، ولی چون نقابی بر چهره دارند نمی‌توانند نور صورت او را مشاهده کنند (دوم قرنتیان ۳: ۱۳ به بعد).

تفاوت‌های عمده بین عهد عتیق و عهد جدید مربوط می‌شود به طرز اجرای پیمان لطف الهی نه ذات آن

خدا دارای ثبات می‌باشد در تمام قرن‌ها همان تعالیم و همان وعده‌ها را بیان فرموده است، ولی با توجه به ظرفیت تغییرپذیر انسان‌ها در قرون مختلف شکل ظاهری و طرز اجرای پیمان لطف خود را تغییر داده است. خداوند عهد خود را در لفافه به قوم اسرائیل عطا فرمود. فیض آینده و شادی ابدی را به صورت مجازی از طریق برکات دنیوی به آنها نشان داد. برعکس به وسیله مجازات‌های بدنی نمونه‌ای از داوری‌های خود را نشان داد که آنها به وحشتناک بودن مرگ روحانی توجه داشته باشند. اکنون که خداوند برکات زندگی آینده را در انجیل به طرز روشن‌تری مکشوف فرموده است افکار ما را به تفکر مستقیم درباره آن رهبری می‌فرماید. با این حال کلیسا در میان یهودیان با وجودی که دوران کودکی را می‌گذرانید مانند کلیسا در میان ما بود. عهد عتیق فقط تصویر و سایه‌ای از حقایق واقعی عهد جدید را نشان می‌دهد. عهد قدیم موقتی بود، زیرا کاملا قطعی نشده بود. این عهد فقط وقتی جدید و ابدی شد که به وسیله خون مسیح یک بار و برای همیشه تقدیس و مستقر گردید. مراسم شریعت به منزله نشانه‌ای درمورد این قطعی شدن بودند. هر چند این مراسم وسایلی برای اجرای عهد بودند و نه خود عهد نام عهد را بر خود داشتند درست مانند سایر چیزها که نام آنچه را که مظهر آن هستند بر خود دارند.

آبای مقدس در عهد قدیم کاملا راضی نبودند، بلکه همیشه با اشتیاق در جستجوی عهد جدید بودند. فقط کسانی که با سایه‌ها راضی شدند و فکر خود را به طرف مسیح نگشانیدند، محکوم به لعنت گردیدند. شریعت بدون مسیح ما را به اعمال باطل می‌کشاند. می‌توانیم از این نظر شریعت را با انجیل مقایسه نماییم. می‌توان گفت که وقتی می‌گوییم عهد عتیق، مقصودمان «شریعت» است و وقتی می‌گوییم عهد جدید مقصودمان «انجیل» است. بدین طریق عهد عتیق حرف است، ولی عهد جدید روحانی بوده و بر قلوب مردم نقش بسته است. عهد عتیق به وسیله لعنت شریعت مرگ را ظاهر می‌سازد. عهد جدید حیات می‌آورد و مردم را با خدا آشتی می‌دهد. عهد عتیق به وسیله ناراحت ساختن وجدان مردم با ترس آنها را در بند می‌نهاد، ولی عهد جدید آزادی می‌آورد که انسان را به اعتماد و اطمینان و شادی ارتقا می‌دهد.

قبل از آمدن مسیح خدا یک قوم را جدا ساخت وعهد فیض‌بخش خود را به آن قوم محدود نمود، «لیکن چون زمان به کمال رسید» (غلاطیان ۴: ۴)؛ یعنی زمانی که برای رهایی همه چیز تعیین شده بود آشتی‌دهنده خدا و انسان ظاهر گردید. «دیواری» که فیض و لطف خدا را مدت‌ها به قوم اسرائیل محدود ساخته بود «منهدم» گردید (افسسیان ۲: ۱۴). دعوت امت‌ها یعنی اقوام غیریهود نشانه رجحان بسیار بزرگی است که عهد جدید بر عهد عتیق دارد. این امر مورد تأیید پیامبران می‌باشد، ولی مسیح در ابتدای کار خود به این امر اشاره نفرمود، بلکه آن را به زمانی موکول ساخت که کار نجات ما را به پایان رسانیده و دوره زحمات خود را طی کرده و «نامی را که فوق از جمیع نام‌هاست» و در مقابل آن هر زانویی خم خواهد شد دریافت کرده باشد (افسسیان ۲: ۹ و ۱۰).

مسیح لازم بود انسان شود تا بتواند نقش واسطه را اجرا کند

برای ما خیلی اهمیت داشت که کسی که می‌بایست واسطه ما بشود هم خدای واقعی و هم انسان واقعی باشد. گناهان ما، ما را از ملکوت خدا کاملا دور کرده بود. هیچ کس نمی‌توانست نقش مصالحه‌دهنده را داشته باشد مگر کسی که می‌توانست به خدا نزدیک شود. ما نمی‌توانستیم به سوی خدا برویم تمام فرزندان آدم از دیدن خدا دچار وحشت می‌شوند. پس اگر جلال خدا بر ما نزول نمی‌فرمود وضع ما کاملا مأیوس‌کننده می‌شد. لازم بود که فرزند خدا «عمانوئیل»؛ یعنی خدا با ما بشود (اشعیا ۷: ۱۴، متی ۱: ۲۳). به طوری که ذات الهی و انسانی او با اتحاد کامل با یکدیگر رشد کنند.

حتی اگر انسان از ناپاکی دور می‌ماند، وضعی خیلی پست‌تر از آن می‌داشت که بتواند بدون واسطه به خدا برسد. حالا که انسان ناپاک می‌باشد وضعش معلوم است. برای اینکه هیچ کس در موقع جستجوی واسطه گرفتار اشکال نشود روح‌القدس او را «انسان» خوانده است (اول تیموتاؤوس ۲: ۵). بدین طریق به ما تعلیم می‌دهد که او با ما نزدیک است، زیرا از جسم ما می‌باشد.

نقش واسطه این بود که طوری ما را به سوی خدا بازگرداند که فرزندان انسان بتوانند فرزندان خدا شوند. پس او که ذاتا پسر خدا بود جسم پوشید تا با ما یکی شود (پیدایش ۲: ۲۳ و ۲۴، افسسیان ۵: ۲۹ به بعد). او آنچه را که مال ما بود قبول کرد و آنچه را که مال خودش بود به ما منتقل نمود و از طریق فیض آنچه را ذاتا مال خودش بود به ما بخشید. ما از میراث ملکوت آسمانی اطمینان یافته‌ایم، زیرا پسر خدا که مالک ملکوت می‌باشد ما را به عنوان برادران خود پذیرفته است. «هرگاه فرزندانیم وارثان هم هستیم؛ یعنی ورثه خدا و هم وارث با مسیح» (رومیان ۸: ۱۷). به علاوه لازم بود که آن کسی که قرار بود نجات‌دهنده ما بشود هم خدای واقعی باشد و هم انسان واقعی. نجات‌دهنده که مانند ما جسم داشت گناه و مرگ را شکست داد تا پیروزی نصیب ما گردد. چه کسی غیر از حیات می‌توانست مرگ را ببلعد؟ چه کسی غیر از عدالت واقعی می‌توانست گناه را شکست بدهد؟ حیات و عدالت فقط به خدا تعلق دارد. به همین دلیل وقتی خدای بسیار مهربان ما اراده فرمود که ما نجات بیابیم خود را نجات‌دهنده ما ساخت. این کار را توسط پسر یگانه خود انجام داد.

پولس مسیح را آدم دوم می‌خواند. انسان به علت عدم اطاعت سقوط کرد، پس برای اینکه با خدا آشتی کند باید وضع خود را به وسیله اطاعت اصلاح نماید. داوری خدا باید اجرا شود و انسان باید به مجازات گناه برسد. به همین دلیل خداوند ما به عنوان انسان واقعی به جهان آمد و شخصیت و نام آدم را بر خود گرفت. جای آدم را گرفته پدر را اطاعت نمود و بدین طریق بدن خود را برای ارضای عدالت خدا به مجازات سپرد و مجازاتی را که ما مستحق آن بودیم بر خود گرفت. اگر فقط خدا می‌بود نمی‌توانست رنج مرگ را قبول کند. اگر فقط انسان می‌بود نمی‌توانست بر مرگ پیروز شود. به همین دلیل ذات انسانی و ذات الهی را در یک جا جمع کرد. ذات ضعیف انسانی را به عنوان کفاره به مرگ سپرد. با ذات پرقدرت الهی با مرگ جنگید تا برای ما پیروزی بدست آورد. در شریعت تصویر مسیح به صورت قربانی معرفی شده بود. بدین طریق مؤمنین می‌توانستند امید پیدا کنند که بعد از مصالحه با خدا از طریق کفاره گناهان خدا نسبت به آنها لطف خواهد داشت. در هیچ دوره‌ای وعده درمورد نجات‌دهنده بدون ذکر خون که نشان آمرزش گناهان است وجود نداشته است (عبرانیان ۹: ۲۲).

پس نتیجه می‌گیریم که طبق نقشه ابدی خدا اینطور مقرر بود که انسان از ناپاکی خود طاهر شود. خدا قبل از جمیع دوران‌ها تصمیم گرفت بدبختی بشریت را علاج فرماید. چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسرخوانده شویم و به وساطت عیسای مسیح بر حسب خشنودی اراده خود که در وی به سبب خون او فدیه یعنی آمرزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافته‌ایم (افسسیان ۱: ۴ به بعد).

مسیح ذات اصلی جسم انسانی را پذیرفت

درمورد اثبات الوهیت مسیح شهادت‌های روشنی وجود دارد. چیزی که برای شرح دادن باقی می‌ماند این است که وقتی او جسم انسانی بر خود گرفت چگونه نقش واسطه را ایفا کرد تا بدن او ظاهری یا یک بدن آسمانی شود. کتاب مقدس در این مورد صراحت دارد برکت به نسل ابراهیم وعده داده شده بود. تخت ابدی به خاندان داوود وعده داده شده بود. به همین دلیل مسیح «پسر داوود و پسر ابراهیم» خوانده شد (متی ۱: ۱). او «به حسب جسم از نسل داوود» بود (رومیان ۱: ۳). او جسما رنج کشید (دوم قرنتیان ۱۳: ۴). هر چند می‌توانست حقا ذات الهی خود را ظاهر سازد خود را به صورت انسان حقیر و پست نشان داد (فیلیپیان ۲: ۵ به بعد). اگر مسیح برخاست با هم خواهیم برخاست (اول قرنتیان ۱۵: ۱۲ به بعد)، زیرا مسیح از نظر ذات جسمانی با ما یکی بود.

بعضی فکر می‌کنند که متولد شدن مسیح از انسان برای او کسر شأن است. به نظر آنها در این صورت مسیح نمی‌تواند از این قاعده کلی که تمام فرزندان آدم گرفتار گناه هستند مستثنی باشد، ولی «همچنان که به وساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت... چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان؛ یعنی عیسای مسیح

است برای بسیاری افزون گردید» (رومیان ۵: ۱۲ به بعد). مسیح «در شبیه جسم گناه» فرستاده شد تا شریعت را اجرا نماید (رومیان ۸: ۳ و ۴). پولس رسول مسیح را از وضع کلی بشر کاملا متمایز می‌سازد تا معلوم شود وی انسان واقعی است، ولی هیچ گناه و فسادی ندارد. مسیح از هر نوع آلودگی مبرا بود نه فقط به این دلیل که از زن بدون پدر جسمانی زاییده شد، بلکه به این دلیل که به وسیله روح‌القدس تقدیس گردید و بدون هیچ گناه درست مانند آدم قبل از سقوط پاک متولد شد. بالاخره عده‌ای می‌گویند اگر کلمه خدا جسم می‌شد در آن صورت در یک بدن دنیوی محدود می‌گردید. در واقع ذات نامحدود کلمه با ذات انسان در یک شخص متحد گردید، ولی پسر خدا با نزول خود از آسمان، آسمان را ترک نکرد، اما اراده فرمود در رحم مریم باکره جا بگیرد و بر زمین زندگی کند و مصلوب گردد. با این حال هیچگاه از پر ساختن جهان باز نماند همانطوری که از ابتدا این کار را انجام می‌داد.

دو ذات واسطه در یک شخص جمع است

وقتی می‌گوییم «کلمه جسم گردید» (یوحنا ۱: ۱۴)، نباید خیال کرد که کلمه به جسم تبدیل گردید یا با جسم مخلوط شد او که پسر خدا بود نه از طریق مخلوط شدن دو ذات، بلکه با متحد شدن در شخص، پسر انسان نیز گردید. الوهیت او به طوری با انسانیت او متحد شد که هر کدام به عنوان ذات مشخص باقی ماند، ولی این هر دو ذات با هم یک مسیح به وجود آوردند. وقتی کتاب مقدس درباره مسیح سخن می‌گوید گاهی فقط آنچه را که به انسانیت او مربوط است بیان می‌کند و گاهی نیز آنچه را که فقط به الوهیت او مربوط می‌شود. بارها هم درباره چیزهایی که مربوط به هر دو ذات است مطالبی می‌گوید که به هر کدام به تنهایی مربوط نمی‌گردد. بالاخره گاهی در موقع صحبت، دو ذات مسیح جا به جا می‌گردد به طوری که آنچه به یک ذات تعلق دارد به ذات دیگر نسبت داده می‌شود.

مسیح درباره خودش فرمود: «پیش از آن که ابراهیم پیدا شود من هستم» (یوحنا ۸: ۵۸). پولس درباره مسیح می‌گوید: «او نخست‌زاده تمامی آفریدگان و قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد» (کولسیان ۱: ۱۵). او قبل از آفرینش جهان نزد پدر خود جلال داشت (یوحنا ۱۷: ۵). این خصوصیت فقط مربوط به الوهیت مسیح است، ولی او در عین حال خادم پدر خوانده می‌شود. درباره او نوشته شده که «در حکمت... نزد خدا و انسان ترقی می‌کرد» (لوقا ۲: ۵۲) و از روز آخر اطلاعی نداشت (مرقس ۱۳: ۳۲) و به اراده خود عمل نکرد (یوحنا ۶: ۳۸). اینها فقط به ذات انسانی مسیح مربوط می‌شوند، ولی این صفات به تنهایی به ذات مسیح مربوط نیستند، بلکه به خود مسیح و به شخصیت واسطه تعلق دارند، اما پولس درباره او می‌گوید که «به حسب جسم از نسل داوود متولد شد و به حسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید» (رومیان ۱: ۱به بعد). بدین طریق دو ذات مسیح را متمایز می‌سازد. آنچه نویسندگان قدیم کلیسایی «ارتباط دو ذات» خوانده‌اند در این فرمایش پولس خلاصه می‌شود» خداوند جلال مصلوب شد (اول قرنتیان ۲: ۸). آنچه مسیح به وسیله ذات انسانی خود انجام داد به دلایلی به طور بی‌مورد به الوهیت مسیح نسبت داده شده است. مسیح به وسیله اتحاد دو ذات، هم خدای واقعی بود و هم انسان واقعی. بنابراین آنچه به یک ذات مربوط می‌شد به دیگری نیز نسبت داده شده است.

قسمت‌هایی از کتاب مقدس که هر دو ذات مسیح را با هم مورد توجه قرار می‌دهند وجود واقعی او را روشن‌تر می‌سازند درمورد اموری که به کار «واسطه» مربوط می‌شوند به تنهایی درباره ذات الهی یا ذات انسانی بحث نشده است. مسیح از پدر قدرت یافت که گناهان را ببخشد، هر که می‌خواهد زنده کند، عدالت و قدوسیت و نجات عطا فرماید. او زندگان و مردگان را داوری خواهد کرد. پسر خدا پیش از آفرینش جهان به همراه پدر دارای این امتیازات بود، ولی نوع و علت آن متفاوت بود. به علاوه ممکن نبود این امتیازات فقط به یک انسان معمولی داده شود. مسیح که خدا و انسان می‌باشد حتی از نظر ذات انسانی، ولی نه به علت آن خداوند ما و پسر واقعی خداست. پولس رسول می‌فرماید که بعد از داوری مسیح «ملکوت را به خدا و پدر» خواهد سپرد (اول قرنتیان ۱۵: ۲۴). بی‌شک ملکوت خدا نه ابتدایی داشته است و نه انتهایی خواهد داشت. وقتی در جسم حقیر مخفی بود از پدر اطاعت می‌کرد بعدا وقتی زحمات را متحمل گردید «تاج جلال و اکرام» بر سر وی نهاده شد (عبرانیان ۲: ۹). او به بهترین مقام خداوندی ارتقا یافت تا به نام او هر زانویی خم شود (فیلیپیان ۲: ۱۰). قدرت و خداوندی به مسیح بخشیده شد تا پدر توسط او سلطنت کند. نام «خداوند» مخصوصا به این معنی برای مسیح به کار برده می‌شود که بین خدا و ما قرار دارد. مسیح تا زمان رجعت خود سلطنت خواهد کرد و تا جایی که ضعف‌های ما اجازه دهد ما را با پدر متحد می‌سازد.

این فرمایش پولس با حقیقت فوق مطابقت دارد «ما را یک خداست؛ یعنی پدر که همه چیز از اوست... و یک خداوند

یعنی عیسای مسیح که همه چیز از اوست» (اول قرنتیان ۸: ۶)؛ یعنی پدر به او موقتا مقام خداوندی بخشیده است تا زمانی که ما به حضور پرجلال الهی برسیم، ولی وقتی به جلال آسمانی برسیم و خدا را آنطور که هست ببینیم در آن موقع کار مسیح به عنوان واسطه به پایان خواهد رسید. دیگر سفیر و فرستاده خدا نخواهد بود. به همین دلیل نام خود و تاج جلالش را و هر چه از پدر یافته است به پدر خواهد داد «تا آنکه خدا کل در کل باشد» (اول قرنتیان ۱۵: ۲۸). وقتی مقام خداوندی را به پدر برگردانید همان جلالی را خواهد داشت که قبل از آفرینش عالم دارا بود. خدا دیگر سر مسیح نخواهد بود، زیرا در آن موقع جلال الوهیت خود مسیح که اکنون پوشیده است درخشش خود را نشان خواهد داد.

پدر مسیح را فرستاد تا نقش پیامبر و پادشاه و کاهن را اجرا نماید

واسطه موعود دارای لقب «مسیح» بود. این لقب به مقام‌های پیامبر و پادشاه و کاهن که طبق شریعت به وسیله روغن مقدس مسح می‌شدند مربوط می‌گردید. مسیح شدن مسیح به عنوان پیامبر در اشعیا ذکر گردیده است «روح خداوند یهوه بر من است، زیرا خداوند مرا مسیح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم ... و تا از سال پسندیده خداوند... ندا نمایم» (اشعیا ۶۱: ۱و ۲، لوقا ۴: ۱۸). مسیح به وسیله روح‌القدس مسیح گردید تا اعلام‌کننده و شاهد فیض پدر باشد. «این است پسر حبیب من... او را بشنوید» (متی ۱۷: ۵)، ولی مسیح نه فقط برای اینکه خودش موعظه کند مسیح شد، بلکه برای تمام بدنش (کلیسا) تا اینکه ادامه موعظه انجیل دارای قدرت روح‌القدس باشد. این مسح از رأس کلیسا به اعضا انتقال می‌یابد. «پسران شما نبوت خواهند نمود» (یوئیل ۲: ۲۸). با این حال مسلم است که مسیح تمام نبوت‌ها را پایان داد، زیرا تعالیمی که به او داده است شامل تمام رشته‌های حکمت کامل می‌باشد. کار پیامبران این بود که مؤمنین را پشتیبانی و کمک نمایند تا در انتظار آمدن واسطه برای دریافت نور معرفت کامل باشند. «در وی تمامی خزائن حکمت و علم مخفی است» (کولسیان ۲: ۳).

پادشاه بودن مسیح دارای ماهیت روحانی است. به وسیله روح مسح شد (اشعیا ۱۱: ۲) و نمونه مرئی آن در موقع تعمید وی نشان داده شد (یوحنا ۱: ۳۲). گفته شده است که پدر به پسر «روح را به میزان عطا نمی‌کند» (یوحنا ۳: ۳۴)، به طوری که «از پری او جمیع ما بهره یافتیم، فیض به عوض فیض» (یوحنا ۱: ۱۶). مسیح به خاطر ما سلطنت می‌کند. به همین دلیل ما را در هر چه از پدر یافته است سهیم می‌گرداند. بدین طریق دارای عطایای روح می‌شویم در حالی که طبیعتا فاقد آنها هستیم. نیروی ما از روح‌القدس حاصل می‌شود که در مسیح ساکن می‌باشد. خدا وعده فرموده است که ذریت داوود تا ابدالاباد باقی خواهد بود (مزمور ۸۹: ۳۵ به بعد). کلیسا بر روی تخت ابدی مسیح بنا شده است. مسیح «به دست راست» پدر قرار داده شد تا سر کلیسا یعنی بدن خود باشد (افسسیان ۱: ۲۰ به بعد). به همین دلیل شیطان با تمام امکاناتی که در جهان دارد نمی‌تواند آن را منهدم سازد. «پادشاهان زمین برمی‌خیزند و سروران با هم مشورت نموده‌اند که... زنجیرهای ایشان را از خود بیندازیم (مزمور ۲: ۲ به بعد). بقای کلیسا تحت حمایت قدرت ابدی مسیح تأمین است، چون پادشاهی مسیح از این جهان نیست (یوحنا ۱۸: ۳۶). پس موقتی و فانی نمی‌باشد به همین جهت هر عضو کلیسا یا بدن مسیح می‌تواند به ابدیت پربرکت امید داشته باشد. مسیح هر چیزی را که برای نجات ابدی روح لازم می‌باشد به قوم خود بخشیده است.

برکاتی که توسط مسیح وعده داده شده است در چیزهای ظاهری و امیال جسمانی یافت نمی‌شود، ولی ما در حالی که تحت حمایت صلیب مشغول مبارزه هستیم از تلاش در وضع ضعیف فعلی خود جرأت می‌یابیم و تقویت می‌شویم. با اعتماد به قدرت روح‌القدس بدون ترس در برابر شیطان و گناه و مرگ می‌ایستیم. مسیح برای خدمت به مؤمنین که رضای خدا را با میل می‌پذیرند مقام پادشاهی و شبانی را در خود جمع دارد. همانطور که او مجانا به ما فیض بخشیده است ما هم برای جلال او پرثمر می‌گردیم. با این حال او «داوری خواهد کرد» و هر که را بر ضد او قد علم کند خواهد کوبید (مزمور ۱۱۰: ۶). مسیح «کاهن ابدی» است (مزمور ۱۱۰: ۴، عبرانیان ۵: ۶). مقام کهانت منحصرا مال مسیح است، زیرا گناهان ما را کفاره کرده و با قربانی کردن خود ما را بخشیده است (عبرانیان ۹: ۲۲). مسیح واسطه‌ای است عاری از هر نوع فساد به طوری که با پاکی خود می‌تواند ما را در حضور خدا مقبول بسازد. مسیح برای انجام کار کهانت لازم بود قربانی کند. مطابق شریعت، هر چند کاهن به عنوان وکیل مدافع بین مردم و خدا می‌ایستاد مؤمنین می‌دانستند که بدون پاک شدن گناهان نمی‌توانستند غضب خدا را تسکین دهند (لاویان ۱۶: ۲ و ۳).

خدا به عنوان داور نسبت به مردم غضبناک است لعنت بر حق او مانع می‌شود از اینکه مردم به او دسترسی داشته

باشند. پس باید کفاره‌ای وجود داشته باشد که غضب خدا را تسکین دهد و به وسیله آن بتوانیم فیضی را که به علت ناپاکی خود از آن محروم شده‌ایم بدست آوریم. به همین دلیل بود که کاهنان اجازه نداشتند بدون خون کفاره به قدس داخل شوند. خدا به وسیله شریعت دستور داده بود که حیوانات برای او قربانی شوند، ولی در مسیح روش جدید و متفاوتی به وجود آمد، زیرا خود مسیح هم کاهن بود و هم قربانی. هیچ چیز دیگری نمی‌توانست خدا را به اندازه کافی قانع سازد و هیچ انسان دیگری شایسته نبود که پسر یگانه را به خدا تقدیم دارد. مسیح شفیع ابدی ماست که به وسیله درخواست‌های او ما به حضور خدا پذیرفته می‌شویم. بدین طریق است که مؤمنین آرامش وجدان پیدا می‌کنند. آنها با کمال اطمینان بر لطف پدرانه خدا تکیه می‌نمایند. به علاوه مسیح ما را در مقام بزرگ خود سهیم می‌سازد (مکاشفه ۱: ۶). ما که شخصا ناپاک هستیم در مسیح کاهن می‌باشیم، چون مسیح ما را توسط خودش برای پدر تقدیس کرده است قدوسیت او را یافته‌ایم. ما به عنوان اشخاص پاک و نظیف و حتی مقدس رضایت خدا را جلب کرده‌ایم. پس خودمان و همه چیزمان را به خدا تقدیم می‌کنیم و به وسیله قربانی پسندیده دعا و تمجید آزادانه وارد قدس آسمانی می‌شویم.

مسیح کار نجات‌دهنده را انجام داده است تا نجات ما را بدست آورد

ما که خودمان محکوم و مرده و هلاک شده هستیم باید فقط در مسیح به دنبال عدالت و آزادی و حیات و نجات باشیم (اعمال رسولان ۴: ۱۲). نام او را «عیسی» نهادند، زیرا فرستاده شد که امت خود را از گناهانشان برهاند (متی ۱: ۲۱). مقام رهاننده یا نجات‌دهنده به او داده شد مطالبی که در این مورد وجود دارند مطابق فهم ضعیف ما بیان شده‌اند، ولی نادرست نیستند. خدا بهترین نوع عدالت است. ما گناهکاران شریری هستیم که برای خود مرگ به وجود آورده‌ایم، ولی در عین حال باز هم مخلوقی هستیم که خدا برای حیات آفریده است. خدا مایل نیست آنچه را که در ما دارد از دست بدهد، چون بین عدالت و ظلم و شرارت تضاد آشتی‌ناپذیری وجود دارد. تا وقتی گناهکار بمانیم خدا نمی‌تواند ما را به طور کامل بپذیرد. به همین جهت خدا برای اینکه این جدایی خصومت بار را از بین ببرد و ما را با خود آشتی دهد تمام گناهان و شرارت‌های ما را با کفاره‌ای که در مرگ مسیح وجود دارد پاک می‌سازد.

آشتی و مصالحه خدا با انسان فقط بر پایه مسیح قرار دارد. مسیح این مقام را به وسیله اطاعت داوطلبانه در تمام زندگی یعنی از زمانی که به صورت غلام درآمد بدست آورد، ولی کتاب مقدس آن را مخصوصا مربوط به مرگ مسیح می‌داند. «تا به موت بلکه تا به موت صلیب» مطیع پدر گردید» (فیلیپیان ۲: ۷ و ۸). به همین دلیل است که اعتقادنامه رسولان از تولد مسیح مستقیما به مرگ او می‌پردازد. وقتی خداوند اعلام فرمود «جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم» این موضوع مهم را اضافه کرد که «کسی آن را از من نمی‌گیرد» (یوحنا ۱۰: ۱۵و ۱۸). قربانی او داوطلبانه تقدیم شد. مسیح در مقابل پیلاطس از خود دفاع نکرد (متی ۲۷: ۱۲ به بعد). به هیچ وجه به فکر خود نبود، بلکه خود را تماما به میل و رضای الهی سپرد. برای همین بود که خدا تسکین یافت و آرام گردید. شرح کامل ایمان ما به طور روشن در اعتقادنامه رسولان خلاصه شده است:

- «در حکومت پنطیوس پیلاطس الم کشید»: مسیح مانند یک شخص مجرم متهم و به مرگ محکوم شد. با این حال توسط همان قاضی فاسد و فانی که او را محکوم کرده بود برائت او علنا اعلام گردید (متی ۲۷: ۲۳). هر چند به خاطر گناه به مرگ سپرده شد، ولی خودش بدون گناه بود. بدین طریق محکومیتی که ما را در حضور خدا مقصر ساخته بود به پسر عادل خدا انتقال یافت (اشعیا ۵۳: ۱۲). باید این نیابت را همیشه به یاد داشته باشیم. در غیر این صورت مضطرب خواهیم ماند به تصور اینکه غضب عادلانه الهی درمورد ما هنوز برافروخته است.

- «مصلوب شد»: در قربانی‌های کفاره که توسط شریعت مقرر گردید خود قربانی به زبان عبری نامی داشت که به معنی «گناه» بود. این قربانی‌ها به طور مجازی قربانی‌های طهارت بودند که لعنت گناه را بر خودشان می‌گرفتند. آنچه که در شریعت معنی مجازی داشت در مسیح واقعا عملی گردید. مسیح برای انجام کفاره کامل گناه جان خود را تقدیم کرد. کثافت و سنگینی و مجازات خطایای ما بر او قرار گرفت و دیگر به حساب ما نیست. خون او فساد و ناپاکی ما را طاهر ساخت (افسسیان ۵: ۲۶، مکاشفه ۱: ۵). خدا «او را که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت» (دوم قرنتیان ۵: ۲۱). «خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد» (اشعیا ۵۳: ۶). صلیب مظهر این فداکاری است. «مسیح... در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است: «ملعون است هر که بر دار آویخته شود» (غلاطیان ۳: ۱۳و ۱۴، تثنیه ۲۱: ۲۳). وقتی لعنت گناه به بدن مسیح منتقل شد پدر نیروی گناه را نابود ساخت، چون مسیح

مغلوب نشد، لعنت مغلوب گردید. پس در لعنت شدن مسیح به وسیله ایمان برکت وجود دارد. مسیح «آن دست خطی را که ضد ما و مشتمل بر فرایض و به خلاف ما بود محو ساخت... و از خویشتن ریاسات و قوات را بیرون کرده آنها را علنا آشکار نمود» (کولسیان ۲: ۱۴و ۱۵).

- «مرد و مدفون گردید»: چون مرگ ما را اسیر ساخته بود مسیح خودش را به جای ما به قدرت آن تسلیم نمود. این کار را انجام داد تا ما را از آن برهاند. اولا «برای همه ذائقه موت را چشید... تا به وساطت موت صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد و آنانی را که از ترس موت تمام عمر خود گرفتار بندگی می‌بودند آزاد گرداند» (عبرانیان ۲: ۹ و ۱۴و ۱۵). ثانیا ما نیز در مرگ مسیح شریک شدیم، بدین طریق که انسان کهنه در ما کشته می‌شود و دیگر نمی‌تواند ثمری بیاورد. «به وسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا» (غلاطیان ۲: ۱۹، ۶: ۱۴). مدفون شدن مسیح هم همان نتیجه را دارد. وقتی ما در آن سهیم می‌گردیم با او برای گناه دفن می‌شویم (رومیان ۶: ۴ و ۵). این امر باید در تمام مسیحیان ظاهر شود.

- «به عالم ارواح نزول کرد»: پطرس نشان می‌دهد که قدرت مرگ مسیح حتی در مردگان نیز تأثیر کرد (اول پطرس ۳: ۱۹). روح‌های اشخاص مؤمن متوجه شدند که فیضی که با امید در انتظارش بودند به طور کامل ظاهر شده است. برعکس اشخاص شریر به طور واضح‌تری متوجه شدند که در نجات نصیبی ندارند. علاوه بر این از قسمت‌های دیگر کتاب مقدس نیز روشن می‌شود که مسیح به عالم ارواح نزول فرمود. اگر مسیح فقط از نظر بدنی می‌مرد مرگ او هیچ فایده‌ای نمی‌داشت، ولی چون جای بدکاران را گرفت تمام مجازات‌های آنها را متحمل شد به استثنای اینکه مرگ نتوانست او را در زنجیرهای خود نگاه دارد (اعمال رسولان ۲: ۲۴)، ولی روح او مانند یک شخص محکوم و مطرود رنج و عذاب کشید. او درد مرگ را که نتیجه لعنت و غضب الهی و ثمره مرگ بود چشید. او با قدرت وحشتناک شیطان و با وحشت هلاکت ابدی دست و پنجه نرم کرد.

چون خدا را از خود دور می‌دید با اضطراب و اندوه فراوان فریاد زد: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» (مزمور ۲۲: ۱، متی ۲۷: ۴۶)، ولی وسوسه‌ای که از احساس ترس و رنج حاصل می‌شد مخالف ایمان نبود. حتی وقتی حس کرد خدا او را ترک کرده است از اطمینان خود نسبت به نیکویی خدا دست برنداشت، زیرا به دعای خود به خدا ادامه داد مسیح در هر چیز مثل ما آزموده شد، ولی بدون گناه بود (عبرانیان ۴: ۱۵). او ضعف‌های ما را تجربه کرد، ولی از گناه دور ماند، زیرا روح او پیوسته مطیع پدر بود. لطف و مهربانی عظیم او از این امر فهمیده می‌شود که با وجودی که مرگ بسیار وحشتناک بود از آن روگردان نشد. مقصودمان این نیست که خدا نسبت به او خصومت داشت و غضبناک بود. چطور می‌توانست نسبت به پسر محبوب خود غضبناک شود؟ یا اگر مسیح خودش مورد نفرت خدا می‌بود چطور می‌توانست خشم او را آرام سازد؟ ولی مسیح شدت داوری خدا و حدت انتقام او را تحمل کرد. او بر ترس چنین مرگی غالب آمد تا اینکه ما نیز از چیزهایی که مسیح بر آنها غالب شده است ترسی نداشته باشیم.

- «در روز سوم از مردگان برخاست»: به وسیله مرگ مسیح نجات ما کامل گردیده است. گناه از بین رفت و مرگ نابود گردید. با این حال فقط ضعف ظاهر می‌گردد. اگر مسیح در قدرت مرگ باقی می‌ماند نمی‌توانست با مرگ خود ما را از مرگ خلاصی بخشد. به همین دلیل قدرت خدا کا ما را به وسیله ایمان محفوظ می‌دارد به طور مخصوصی در رستاخیز مسیح ظاهر می‌گردد (اول پطرس ۱: ۵). عدالت حاصل شده و حیات جاری گردیده است. فقط بدین طریق است که قدرت مرگ مسیح خود را ظاهر می‌سازد. «شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانید و او را جلال داد ایمان آورده‌اید تا ایمان و امید شما بر خدا باشد» (اول پطرس ۱: ۲۱). پولس راست می‌گوید که اگر قیام مسیح در دل‌های ما جا نداشته باشد انجیل باطل و فریب‌دهنده خواهد بود (اول قرنتیان ۱۵: ۱۷). به وسیله برخاستن عیسای مسیح از مرگ ما با قدرت روح‌القدس برای امید زنده از نو تولید شده‌ایم (اول پطرس ۱: ۳)، چون با مسیح برخیزانیده شدیم آنچه را که در بالا است می‌طلبیم (کولسیان ۳: ۱و ۲). دعوت شده‌ایم که در تازگی حیات قدم بزنیم. از پیروزی ایمان خود بر مرگ و از قیام خود اطمینان حاصل می‌کنیم. در قیام مسیح نوعی تضمین برای قیام ما حاصل می‌گردد (اول قرنتیان ۱۵: ۱۲ به بعد)، زیرا او هم به همان طریقی مرد که سایرین می‌میرند. او غیرفانی بودن را در همان جسمی یافت که در حالت فانی آن را بر خود گرفته بود.

- «به آسمان صعود نمود»: هر چند جلال و قدرت مسیح در قیام به نحو کامل‌تری نشان داده شد، ولی در واقع سلطنت خود را بعد از صعود شروع کرد. خود خداوند در این مورد می‌فرماید: «رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی‌دهنده (یعنی روح‌القدس) نزد شما نخواهد آمد» (یوحنا ۱۶: ۷). او دیگر محدود به یک بدن نبود. هر چند جسما غایب گردید، اما وعده فرمود که به طرزی نامرئی، ولی بسیار دلپذیر حاضر خواهد بود (یوحنا ۱۴: ۱۸و ۱۹). مسیح صعود فرمود: «تا همه چیزها را پر کند» (افسسیان ۴: ۱۰). به وسیله صعود خود این وعده را تکمیل فرمود که حتی تا انقضای عالم همراه ما خواهد بود (متی ۲۸: ۲۰). همانطوری که بدنش در آسمان‌ها درگذشت قدرت او نیز از حدود آسمان و زمین فراتر رفت. حضور پرجلال او و هنوز هم ادامه دارد. کلیسا از طریق ایمان از حضور او بهره‌مند می‌گردد. به ما تعلیم داده شده است که قدرت او برای مؤمنین نه فقط برای داشتن یک زندگی پربرکت، بلکه برای یک مرگ شادی‌آور نیز کافی می‌باشد.

- «به دست راست پدر نشسته است»: خداوند توسط صعود خود راه ملکوت آسمانی را که به وسیله آدم بسته شده بود باز فرمود (یوحنا ۱۴: ۳). در جسم ما و به نام ما به آسمان داخل شد. پس از یک نظر ما هم، هم اکنون با مسیح در جای‌های آسمانی نشسته‌ایم (افسسیان ۲: ۶). ما نه فقط امید داریم که وارث آسمان خواهیم شد، بلکه هم اکنون با مسیح (که سر کلیساست) مالک آن هستیم. خدا مسیح را «سر همه چیز به کلیسا داد» (افسسیان ۱: ۲۲). مسیح با پدر ساکن است و پیوسته از ما دفاع و شفاعت می‌فرماید (عبرانیان ۷: ۲۵). او با عدالت خود پدر را راضی می‌سازد و نظر پدر را از گناهان ما دور می‌کند. قلب پدر را با قلب ما آشتی می‌دهد و بدین طریق ما را به پیش تخت پدر می‌برد. پادشاهان وزرایی در کنار خود دارند که اختیارات خود را به آنها تفویض می‌نمایند. از این نظر است که می‌گوییم مسیح به دست راست خدا نشسته است. بدین طریق تمام مخلوقات آسمانی و زمینی باید جلال او را تمجید و از او فرمانبرداری کنند. او که در آسمان نشسته است هر روز زندگی روحانی قوم خود را غنی‌تر می‌سازد و فیض را افزون می‌گرداند. قدرتی را که به او داده شده است تا زمانی که تمام دشمنان خود را شکست دهد (اول قرنتیان ۱۵: ۲۵) و بنای کلیسا خود را به پایان برساند مورد استفاده قرار خواهد داد. آنگاه برای داوری زندگان و مردگان خواهد آمد و بدین طریق آخرین قسمت سلطنت را که پدر به او داده است به انجام خواهد رسانید.

- «از آنجا خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید»: مسیح درمورد قدرت فعلی خود نشانه‌های روشنی به قوم خود عطا می‌فرماید، ولی باید گفت که ملکوت او بر زمین ظاهرا به علت ضعف جسم مخفی می‌باشد. پس ایمان درمورد آن نوع حضور مسیح فکر می‌کند که در روز آخر وجود خواهد داشت؛ یعنی در آن موقع که مسیح به همان طریق مرئی که مسیح صعود فرمود دوباره از آسمان خواهد آمد (اعمال رسولان ۱: ۱۱). او در جلال ملکوت خود ظاهر خواهد گردید و تمام زندگان و مردگان را برای داوری احضار خواهد نمود (اول تسالونیکیان ۴: ۱۶و ۱۷). چنین نوشته شده است: «مردم را یک بار مردن ... مقرر است» (عبرانیان ۹: ۲۷). حتی کسانی که در آن موقع زنده هستند تغییری خواهند یافت که همان «مرگ» است. حیات فانی آنها بلعیده خواهد شد و به ذات جدیدی تبدیل خواهد گردید (اول قرنتیان ۱۵: ۵۱ و۵۲). این امر باعث اطمینان فراوان است که ما در پیش مسند قضاوت کسی حاضر خواهیم شد که رهایی‌بخش ما بوده و نجات ما از او می‌باشد. او کسانی را که تحت حمایت خود گرفته و از آنها دفاع نموده است محکوم نخواهد کرد. همان کسی که اکنون به وسیله انجیل وعده برکت ابدی می‌دهد وعده خود را در آن موقع عملی خواهد ساخت.

مسیح به حق شایسته است که فیض و نجات الهی را برای ما بیابد

آگوستین به درستی تعلیم می‌داد که بهترین نمونه تقدیر و فیض همان انسانی است که عیسای مسیح نام دارد. این انسان چگونه توانست از ابتدای وجود خود شایستگی پیدا کند که با کلمه ابدی یکی گردد؟ او از خودش شایستگی نداشت. خدا سرچشمه عدالت است. شایستگی مسیح فقط متکی به فیض خداست که این راه نجات را برای ما برگزید. خدا نسبت به ما محبت دارد، ولی در عین حال قبل از مصالحه با ما در مسیح نسبت به ما غضبناک هم هست. پس ابتدای محبت عدالت است. او اول «ما را محبت نمود» و سپس «پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود» (اول یوحنا ۴: ۱۰). تا اینکه «ما در وی عدالت خدا شویم» (دوم قرنتیان ۵: ۲۱).

می‌بینیم که محبت خدا علت اصلی نجات ماست، ولی ایمان به مسیح بعد از محبت خدا دومین علت است. «خدا جهان

را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳: ۱۶). پس چون به وسیله ایمان به پسر می‌توانیم عادل شویم می‌توان گفت که او علت و دلیل نجات ماست. به حق می‌توان گفت که مسیح از طریق اطاعت شایستگی یافته است که فیض الهی را برای ما بیابد. همانطوری که به وسیله گناه آدم از خدا دور شدیم به وسیله اطاعت مسیح در حضور خدا لطف یافته‌ایم (رومیان ۵: ۱۹). به وسیله فیض مسیح آنچه را که خدا در شریعت وعده فرموده بدست می‌آوریم: «هر آدمی که آنها را بجا آورد در آنها زیست خواهد کرد: (لاویان ۱۸: ۵). باید آنچه را که شریعت به عمل‌کنندگان خود وعده داده است از مسیح بطلبیم. مسیح برای رهایی ما از مجازات مرگ بهایی پرداخت فرمود. «خریده شده‌اید از سیرت باطلی که از پدران خود یافته‌اید... به خون گرانبها چون خون بره بی‌عیب و بی‌داغ یعنی خون مسیح» (اول پطرس ۱: ۱۸و ۱۹). این خود بهایی بود که برای گناهان پرداخت شد. با پرداخت آن ما تبرئه شده‌ایم. به وسیله مسیح نه تنها به ما نجات بخشیده شد، بلکه خدا به خاطر او نسبت به ما لطف دارد (اول یوحنا ۲: ۱۲). مسیح خود را فراموش کرد و به خاطر ما خود را تقدیس نمود (یوحنا ۱۷: ۱۹). برای خودش هیچ چیز بدست نیاورده است.

فصل سوم

روح‌القدس

۱- ما مسیح نجات‌دهنده را با قدرت روح‌القدس قبول می‌کنیم. روح‌القدس ما را با مسیح متحد می‌سازد و به همین دلیل روح تقدیس و فرزندخواندگی، بیعانه و مهر نجات ما، آب، روغن، چشمه، آتش و دست خدا نامیده شده است.

۲- ایمان وسیله‌ای است که روح انسان توسط آن مسیح را که در انجیل به ما عرضه شده است با قدرت روح‌القدس قبول می‌کند.

۳- نقش کلی ایمان عبارت است از موافقت با حقیقت الهی در هر وقت و در هر مورد و به هر طریق که خدا بیان فرماید. نقش مخصوص ایمان عبارت است از چشم دوختن به اراده خدا در مسیح، به الطاف او و وعده‌های فیض‌آمیز او که برای داشتن اعتقاد کامل درمورد آنها روح‌القدس افکار ما را نورانی ساخته و قلب‌های ما را تقویت می‌بخشد.

۴- پس ایمان عبارت است از شناخت ثابت و مطمئن درمورد لطف الهی نسبت به ما که بر اساس وعده پرلطف خدا توسط مسیح قرار دارد و توسط روح‌القدس بر افکار ما مکشوف و بر قلب‌های ما ممهور شده است.

۵- ایمان دارای چهار نتیجه است:
- توبه
- زندگی مسیحی
- عادل شدن
- دعا

۶- توبه واقعی شامل دو قسمت می‌باشد:
- کشتن نفس که در اثر اعتراف گناه و درک واقعی ناخشنودی خدا حاصل می‌گردد.
- زنده شدن که نتایج آن عبارت است از سرسپردگی به خدا، نیکویی به همسایه، امید به حیات ابدی و پاکی زندگی. توبه غیرواقعی که شامل پشیمانی، اعتراف.

اقناع می‌باشد با توبه واقعی تفاوت دارد. پشیمانی و اعتراف را می‌توان به توبه واقعی مربوط دانست مشروط بر اینکه پشیمانی قلبی بر اثر پی بردن به گناه حاصل گردد و در ضمن از امید بخشش توسط مسیح جدا نشود و به علاوه باز هم مشروط به این باشد که اعتراف یا به طور خصوصی فقط در حضور خدا و یا شبانان کلیسا از روی میل به عمل آید و هدف آن تسلی یافتن باشد نه برشمردن خطایا و تلقین ناراحتی وجدان و یا به طور عمومی در حضور تمام کلیسا یا در برابر یک یا چند نفر در حضور تمام اعضای کلیسا به عمل آید. آنچه قبلا اقناع کلیسا خوانده می‌شد و برای بنای کلیسا به منزله توبه و اعتراف عمومی گناهان انجام می‌گردید توسط پیروان مکتب سفسطه معرفی شده بود. از همین جا بود که صدور بخشش نامه برای این جهان و رهایی از آتش برزخ بعد از مرگ آغاز گردید، ولی این نوع پشیمانی پیروان مکتب سفسطه و اعتراف شفاهی و قانع شدن با مراسم مربوطه مخالف بخشش مجانی گناهان است.

۷- زندگی مسیحی شامل دو قسمت است:
- علاقه به عدالت به این معنی که بخواهیم مقدس باشیم، زیرا خداوند قدوس است و به این دلیل که ما با خدا متحد شده‌ایم و جزو قوم او هستیم.

- باید سرمشقی برای ما وجود داشته باشد تا در راه عادل شدن سرگردان نشویم، بلکه به مسیح شبیه گردیم. نمونه‌ای برای ما تعیین شده است که باید در تمام عمر خود از آن سرمشق بگیریم. سپس به برکات خدا می‌رسیم

که اگر آنها را قبول نکنیم بسیار ناشکر و ناسپاس خواهیم بود.

۸- زندگی مسیحی به طور خلاصه عبارت است از انکار نفس.

۹- این انکار نفس دارای چهار هدف می‌باشد:
- خودمان را به عنوان قربانی زنده به خدا تقدیم نماییم.
- به دنبال نفع خود نباشیم، بلکه در پی نفع خدا و نفع همسایه.
- با بردباری صلیب خود را حمل نماییم که ثمرات آن عبارتند از: پی بردن به ضعف خودمان، امتحان صبر ما، اصلاح اشتباهات، دعای جدی‌تر، تفکر نشاط‌آورتر درمورد حیات جاودانی.
- دانستن اینکه چطور باید زندگی فعلی و وسایل آن را برای رفع ضرورت و همچنین برای شادمانی مورد استفاده قرار دهیم. ضرورت چنین ایجاب می‌کند که وقتی مالک چیزی هستیم چنان عمل کنیم که گویا مالک آن نمی‌باشیم. فقر را با آرامش و فراوانی را با اعتدال تحمل نماییم بتوانیم با وفور نعمت و گرسنگی و احتیاج با صبر رو به رو شویم، به همسایه خود احترام بگذاریم، زیرا باید حساب نظارت خود را بدهیم و بدانیم که همه چیز باید با دعوت الهی ما مطابقت داشته باشد. شادی تمجید لطف و مهربانی خدا باید خیلی مهم شمرده شود.

۱۰- درمورد عادل شدن که دومین نتیجه ایمان است اولین نکته عبارت است از شرح آن. شخص عادل شمرده شده کسی است که طبق قضاوت خدا، عادل محسوب گردد. کسی به وسیله کارهای خودش عادل شمرده می‌شود که زندگانی‌اش در حضور خدا پاک و بی‌عیب باشد. چنین شخصی تاکنون وجود نداشته است غیر از مسیح. افرادی که به وسیله ایمان عادل شمرده شده‌اند کسانی هستند که نتوانسته‌اند به وسیله کارهای خودشان عادل شوند، ولی عدالت مسیح را پذیرفته‌اند اینها برگزیدگان خدا هستند.

۱۱- همین امر بزرگترین تسلی ماست، زیرا به جای یک قاضی سخت‌گیر دارای پدر بسیار مهربان هستیم. ما در حالی که در مسیح عادل گردیده و دارای صلح و آرامش شده و به قدرت او اعتماد داریم به طرف قدوسیت پیش می‌رویم.

۱۲- بعد به آزادی مسیحی می‌رسیم که شامل سه قسمت است:
- وجدان شخص مؤمن باید بالاتر از شریعت قرار گیرد و باید عدالت شریعتی را به کلی فراموش کند.
- وجدان که از یوغ شریعت آزاد شده است با شادی اراده خدا را اطاعت کند.
- مؤمنین در حضور خدا درمورد چیزهای جزئی باید هیچ نوع شک مذهبی نداشته باشند، ولی در اینجا باید از دو خطر احتیاط کنیم:
- از برکات الهی سؤاستفاده نکنیم.
- دیگران را نرنجانیم و زودرنج نباشیم.

۱۳- چهارمین نتیجه ایمان دعاست که درمورد آن به نتایج و قوانین و اشتباهات و تقاضاها توجه می‌کنیم.

۱۴- نتایج دعا پنج قسمت است:
- وقتی عادت کنیم به خدا پناه ببریم برای جستجو و محبت و تمجید او، قلب‌های ما اشتیاق شدیدتری پیدا می‌کنند.
- قلب ما دیگر توسط امیال پلید که ما از وجود آنها در حضور خدا خجالت می‌کشیم مغلوب نخواهد شد.
- برکات او را با تشکر قبول می‌کنیم.
- وقتی برکتی دریافت داریم با علاقه بیشتری درباره نیکویی خدا تفکر می‌نماییم.
- تجربیات ما، نیکویی و تدبیر و حقیقت الهی را برای ما تأیید خواهد نمود.

۱۵- دعا دارای چهار قانون است:
- باید قلب‌های خود را طوری حاضر سازیم که برای صحبت با خدا شایسته باشیم و به همین دلیل بلند کردن

دست‌ها و برافراشتن قلب و پایداری توصیه می‌شود.

- باید احتیاجات خود را درک کنیم.
- خود را از هر فکری که ما را جلال می‌دهد خالی سازیم و تمام جلال را به خدا بدهیم.
- وقتی در میان شرارت‌ها گرفتار می‌شویم باید به وسیله امید قطعی به پیروزی نیرو بیابیم، زیرا بر فرمایشات و وعده‌های خدا متکی هستیم.

۱۶- کسانی که به مقدسینی که از این جهان رفته‌اند دعا می‌کنند دچار اشتباه هستند، زیرا

- کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که دعا باید فقط به خدا خطاب گردد، زیرا فقط او احتیاجات ما را می‌داند. او در میان ما حاضر می‌باشد، زیرا اینطور وعده داده است. می‌تواند این کار را انجام دهد، زیرا قادر مطلق است.
- خدا از ما می‌خواهد که با ایمان که بر اساس کلام و وعده او قرار دارد او را مخاطب سازیم.
- وقتی ایمان از این قاعده دور شود فورا فاسد می‌گردد، ولی درمورد دعا به مقدسین هیچ کلام یا وعده‌ای نیست و به همین دلیل ایمان هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. به علاوه مقدسین نه می‌توانند بشنوند و نه قادر به کمک هستند.

۱۷- خلاصه دعا که به وسیله مسیح خداوند به ما بخشیده شده است شامل یک پیشگفتار و دو قسمت می‌باشد.

۱۸- در پیشگفتار نیکویی خدا روشن می‌گردد، زیرا او «ای پدر ما» خوانده شده است. نتیجه این است که ما فرزندان او هستیم و اگر احتیاجات خود را از جای دیگری بخواهیم خدا را به فقر یا بی‌رحمی متهم کرده‌ایم. نتیجه دیگر اینکه گناه نباید مانع از این شود که ما با فروتنی درخواست رحمت نماییم. نتیجه دیگر اینکه یک احساس محبت برادرانه باید در میان ما باشد. به علاوه در این پیشگفتار قدرت خدا هم مشاهده می‌شود، زیرا او «در آسمان» است. بدین طریق نتیجه می‌گیریم که خدا در همه جا حاضر است و وقتی در جستجوی او باشیم باید از حدود درک بدن و روح بالاتر برویم. او خیلی بالاتر از هر نوع احتمال تغییر یا فساد است. او تمام کائنات را در اختیار دارد و با قدرت خود اداره می‌کند.

۱۹- قسمت اول تماما مربوط است به جلال خدا و شامل سه تقاضا می‌باشد:

- اینکه «نام» خدا یعنی قدرت و نیکویی و حکمت و عدالت و حقیقت وی، «مقدس باد»؛ یعنی مردم درباره خدا چیزی نگویند و فکر نکنند مگر با احترام بسیار عمیق.
- اینکه خدا با مداخله روح مقدس خودش، تمام شهوات فاسد جسم را پاک سازد و تمام افکار ما را مطیع قدرت خود گرداند و فرزندان خود را محافظت فرماید و کوشش‌های شریران را خنثی نماید. این تقاضا سه فایده دارد:
- ما را از فساد جهان دور می‌سازد.
- در ما این اشتیاق را شعله‌ور می‌سازد که جسم خود را مرده انگاریم.
- ما را زنده می‌سازد که صلیب را تحمل کنیم، سومین تقاضا به اراده خدا مربوط نمی‌شود، بلکه به اراده‌ای که در کتاب مقدس روشن گردیده و مستلزم اطاعت از روی میل است.

۲۰- قسمت دوم شامل سه تقاضای باقیمانده است که به خودمان و همسایگانمان مربوط می‌شود.

- آنچه که بدن در این جهان احتیاج دارد تقاضا می‌کنیم، زیرا خود را به پرستاری و تدبیر الهی می‌سپاریم تا ما را خوراک دهد مراقبت فرماید و حفظ کند.
- ما چیزهایی را تقاضا می‌کنیم که برای زندگی روحانی لازم هستند؛ یعنی «بخشش گناهان» که شامل آرامش و مستلزم این شرط می‌باشد که وقتی دیگران نسبت به ما به وسیله عمل یا حرف خطا می‌ورزند آنها را ببخشیم.
- ما تقاضا می‌کنیم «ما را در آزمایش نیاورد»؛ یعنی می‌خواهیم خدا ما را طوری مسلح سازد و با قدرت الهی خود حفظ فرماید که بتوانیم پیروز شویم. «آزمایش‌ها» از نظر «علت» تفاوت دارند، زیرا خدا شیطان، جهان و جسم «آزمایش می‌کنند.» آزمایش‌ها از نظر «نوع» نیز متفاوت هستند، زیرا ما از یک طرف درمورد ثروت و احترام و زیبایی و نظایر آن و از طرف دیگر درمورد فقر و تحقیر و بدبختی آزموده می‌شویم. آزمایش‌ها از نظر «هدف» هم متفاوت هستند، زیرا خدا مؤمنین را برای نیکویی آزمایش می‌کند، ولی شیطان و جسم و جهان آنها را برای بدی آزمایش می‌نمایند.

۲۱- این چهار نتیجه ایمان ما را به اطمینان درمورد برگزیدگی و قیام نهایی می‌رسانند.

۲۲- عمل برگزیدگی به این شرح است: علت اساسی عبارت است از لطف مجانی خدا که باید آن را با فروتنی و تشکر بپذیریم. علت عملی عبارت است از مسیح پسر محبوب خدا. علت نهایی این است که ما با اطمینان از نجات خود با توجه به اینکه قوم خدا هستیم هم در این جهان و هم در جهان آینده تا ابدالاباد او را جلال دهیم. نتایج برگزیدگی مربوط می‌شود یا به گروه‌هایی از اشخاص و یا به یک فرد و اینکه بعضی را برگزیده و دیگران را عادلانه مردود دانسته است. برگزیدگان به وسیله موعظه کلام و روشنگری روح‌القدس دعوت می‌شوند عادل می‌گردند و تقدیس می‌شوند تا بالاخره پرجلال گردند.

۲۳- رستاخیز نهایی عملی خواهد شد، زیرا
- **با هیچ فرض دیگری امکان ندارد به طور کامل پرجلال شویم.**
- **مسیح در جسم ما قیام کرد.**
- **خدا قادر مطلق است.**

فصل چهارم

کلیسای مقدس جامع

۲۴- خدا به وسیله حکومت کلیسایی و حکومت دولتی ما را در مشارکت مسیح متحدا حفظ می‌فرماید.

۲۵- درمورد حکومت کلیسایی سه موضوع را مطالعه می‌کنیم:
- کلیسا چیست؟
- چطور اداره می‌شود؟
- قدرت آن چیست؟

۲۶- کلیسا را از دو نقطه نظر می‌توان مطالعه کرد یکی غیرمرئی و کلی که عبارت است از شراکت مقدسین و دیگری مرئی و مخصوص. کلیسا را می‌توان به وسیله موعظه خالص کلام و اجرای صحیح آیین‌های مقدس تشخیص داد.

۲۷- درمورد حکومت یا اداره کلیسا پنج موضوع را باید مطالعه کرد:
- چه کسانی اداره می‌کنند؟
- آنها چه هستند؟
- دعوت آنها چیست؟
- کار آنها چیست؟ ۵- وضع کلیسای قدیم چه بود؟

۲۸- اداره‌کنندگان فرشته نیستند، بلکه انسان. در این مورد خدا منتهای تواضع را نسبت به ما نشان می‌دهد. بهترین آموزش را درمورد فروتنی و اطاعت دریافت می‌داریم که ما را به طور استثنایی و مناسب به وسیله محبت متقابل با یکدیگر پیوند می‌دهد.

۲۹- اداره‌کنندگان عبارت‌اند از: انبیا، رسولان و مبشرین که کار آنها موقتی بود و شبانان و معلمین که کارشان دائمی است.

۳۰- دعوت آنها دو قسمت دارد: داخلی و خارجی. دعوت داخلی از روح خداست. درمورد دعوت خارجی باید به چهار موضوع توجه کرد.
- چه نوع اشخاصی باید انتخاب شوند؟ مردانی که دارای تعلیم صحیح و زندگی مقدس باشند.
- به چه طریق باید انتخاب شوند؟ به وسیله روزه و دعا.
- به وسیله چه کسانی انتخاب شوند؟ بدون واسطه به وسیله خدا به عنوان انبیا و رسولان. با واسطه به راهنمایی کلام خدا، توسط اسقفان، مشایخ و مردم.

برای انتصاب از چه مراسمی استفاده می‌شود؟ دستگذاری که دارای سه فایده می‌باشد:
- احترام و وقار خدمات روحانی تأیید می‌گردد.
- کسی که دعوت شده متوجه می‌شود که به خدا تقدیم شده است.
- ایمان خواهد داشت که روح‌القدس این خدمت مقدس را ترک نخواهد کرد.

۳۱- وظیفه شبانان در کلیسا عبارت است از موعظه کلام، اجرای آیین‌های مقدس و اجرای انضباط.

۳۲- در کلیسای قدیم کشیشان، مشایخ و خدام وجود داشتند. خدام وجوه کلیسایی را در اختیار اسقفان، روحانیون و فقرا قرار می‌دادند و صرف تعمیرات ساختمان‌های کلیساها می‌نمودند.

۳۳- قدرت کلیسا از نظر رابطه با تعلیم، قانونگذاری و دادرسی مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۳۴- تعلیم به اصول ایمان مربوط می‌شود و هیچ کدام از آن اصول نباید بدون اتکا به کلام خدا وضع شود، بلکه همه باید برای جلال خدا و بنای کلیسا باشد. تعلیم همچنین به اجرای این اصول که باید با معیارهای ایمان مطابقت داشته باشند مربوط می‌گردد.

۳۵- قوانین کلیسایی که لازم‌الاجرا هستند باید با کلام مکتوب خدا مطابقت داشته باشند. درمورد امور جزئی به محل و اشخاص و زمان مخصوصا به نظم و ترتیب باید توجه کرد. از این نوع مقررات باید اجتناب نمود: مقرراتی که توسط شبانان غیرواقعی تهیه شده‌اند و هدفشان چیزی غیر از پرستش واقعی خداست، مقرراتی که مردم را به وسیله دستورات خشک در بند می‌نهند فرامین الهی را باطل می‌سازند، بی‌فایده و بیهوده هستند به علت زیاد بودن باعث ناراحتی وجدان می‌شوند اجرای آنها حالت مسخره‌آمیز ایجاد می‌کند شامل قربانی‌هایی برای کفاره هستند و برای سودجویی به وجود آمده‌اند.

۳۶- دادرسی دو نوع است:
- **دادرسی مربوط به روحانیون که درمورد آن تحت عنوان شوراهای استان مرکزی بحث شده است.**
- **آنچه که برای روحانیون و مردم مشترک است و هدف آن دو چیز می‌باشد: جلوگیری از رسوایی و علاج رسوایی‌هایی که وجود دارد. اجرای حکم شامل توبیخ خصوصی و علنی و همچنین محروم**

ساختن از عشای ربانی است که دارای سه هدف می‌باشد:
- **کلیسا گرفتار ملامت نشود.**
- **اشخاص خوب بر اثر معاشرت با اشخاص بد خراب نشوند.**
- **کسانی که از عشای ربانی محروم شده‌اند شرمنده شوند و شروع به توبه نمایند.**

۳۷- با توجه به تقویم کلیسایی روزه و نذر مقرر گردیده است. هدف روزه عبارت است از کشتن جسم تا ما برای دعا بهتر آماده شویم و در ضمن نشانه فروتنی و اطاعت است. درمورد روزه از سه چیز بحث می‌شود: وقت، نوع و مقدار غذا، ولی در اینجا باید مواظب باشیم، زیرا ممکن است مانند ریاکاران، فقط لباس خود را بدریم نه قلب‌های خود را و باید توجه کنیم که این کارهای ما برای تحصیل شایستگی و به عنوان شرط لازم برای نجات انجام نشوند.

۳۸- درمورد نذرها باید به این نکات توجه کنیم:
- **نذر ما باید به خدا باشد. این به آن معنی است که نذر ما باید طبق کلام خدا باشد که نشان می‌دهد چه چیز باعث خشنودی و چه چیز باعث ناخشنودی او می‌گردد.**
- **نذرکننده یک انسان است. باید مواظب باشیم که آزادی خود را فراموش نکنیم و یا وعده‌ای ندهیم که خارج از قدرت ما و یا مخالف دعوت ما باشد.**
- **موضوع نذر. باید به زمان توجه کنیم که ممکن است درمورد گذشته باشد مانند نذر تشکر یا توبه یا ممکن است مربوط به آینده باشد مانند اینکه قول بدهیم در آینده بیشتر احتیاط کنیم یا کار خود را بهتر انجام دهیم. از اینجا معلوم می‌شود که درمورد نذرهای کلیسای کاتولیک چه نظری باید داشته باشیم.**

۳۹- درمورد آیین‌های مقدس باید به سه چیز توجه نماییم:
- **آیین مقدس چیست؟ عبارت است از یک علامت یا نشانه ظاهری که خدا توسط آن وعده‌های نیکویی که به ما داده است در قلبمان معهور می‌فرماید تا ایمان ما را تقویت نماید. ما هم به وسیله آن متقابلا به ایمان خود به خدا شهادت می‌دهیم.**
- **چه چیزهایی لازم است؟ علامت، مفهوم علامت، وعده و شراکت همگان.**
- **آیین‌های مقدس کدامند؟ تعمید و شام خداوند.**

۴۰- علامت تعمید، آب است. مفهوم علامت عبارت است از خون مسیح. وعده عبارت است از حیات ابدی. شرکت‌کنندگان در این آیین مقدس عبارتند از اشخاص بالغ بعد از اعتراف به ایمان و همچنین کودکان، زیرا تعمید

به جای ختنه برقرار است و هر دو دارای یک سر و وعده و فایده و تأثیر هستند. بخشش گناهان به اطفال هم مربوط می‌شود و به همین دلیل تعمید آنها نشانه بخشش هم هست.

۴۱- تعمید دارای دو هدف است:
- تقویت ایمان ما نسبت به خدا، زیرا نشانه‌ای است از شسته شدن ما با خون مسیح و مردن جسم و زنده شدن روح ما در مسیح. به علاوه وقتی با مسیح متحد می‌شویم مطمئن هستیم که در تمام برکات او سهیم خواهیم بود و هیچ وقت محکوم نخواهیم شد.
- شهادت ماست در برابر همسایگان، زیرا نشانه‌ای است که به وسیله آن تصمیم می‌گیریم به قوم خدا بپیوندیم و از طریق آن اقرار می‌کنیم که مسیحی هستیم و آرزوی ما این است که تمام اعضای بدنمان جلال خدا را اعلام دارند.

۴۲- عشای ربانی یا شام خداوند یک ضیافت روحانی است که به وسیله آن در آن حیاتی که خدا ما را به وسیله کلام خود در آن تولد بخشید محافظت می‌شویم.

۴۳- عشای ربانی دارای سه هدف می‌باشد:
- کمک به تأیید ایمان ما نسبت به خدا.
- اعتراف به ایمان در مقابل مردم.
- تشویق به نیکوکاری و محبت.

۴۴- باید مواظب باشیم که علامت‌ها را ناچیز نشماریم، زیرا با این کار آنها را از سر و مفهومی که تا حدی به آنها مربوط هستند بیش از حد جدا خواهیم ساخت. از طرف دیگر باید مواظب باشیم که این علامت‌ها را بیش از حد مهم ندانیم تا مفهوم اصلی در پرده باقی نماند.

۴۵- دو قسمت آن عبارت است از:
- حقیقت روحانی که مفهوم آن را نشان می‌دهد و شامل وعده‌هاست. موضوع اصلی آن مسیح است که مرد و زنده شد. نتیجه عبارت است از رهایی و عادل شدن ما.
- علامت‌های مرئی عبارتند از نان و شراب.

۴۶- در مقایسه با شام خداوند، مراسم عشای ربانی کلیسای کاتولیک وجود دارد که
- توهین و کفر نسبت به مسیح است.
- صلیب مسیح را دفن می‌کند.
- مرگ مسیح را باطل می‌سازد.
- ما را از برکاتی که در مسیح کسب نماییم محروم می‌نماید.
- آیین‌های مقدس را که یادبود مرگ مسیح است نابود می‌سازد.

۴۷- مراسم دیگری که به غلط آیین مقدس خوانده شده‌اند عبارتند از: تأیید تنبیه به نشانه قبول توبه، تدهین در موقع مرگ، دستگذاری (که شامل هفت درجه پایین و سه درجه بالا می‌باشد) و ازدواج.

۴۸- سپس به حکومت دولتی می‌رسیم که به منظم ساختن کارهای خارجی مربوط می‌گردد.

۴۹- در این امور درباره حکمرانان، قوانین و مردم مطالعه خواهیم نمود.

۵۰- حکمرانان نماینده خدا، پدر ملت خود، حافظ قوانین، اجراکننده عدالت و مدافع کلیسا می‌باشد.

۵۱- به وسیله این عناوین به انجام وظایف خود تشویق می‌شود تا در حضور خدا با قدوسیت رفتار کند و در مقابل

مردم به راستی و درستی و تدبیر و اعتدال و بی‌آزاری و عدالت را پیشه کند. تسلی نیکو بیابد و تحمل مشکلات آسان‌تر شود.

۵۲- انواع حکومت‌ها یا دولت‌ها عبارتند از حکومت سلطنتی، حکومت اشراف و حکومت دموکراسی (حکومت مردم).

۵۳- درمورد قوانین باید توجه کنیم که محتوای آنها درمورد خدا و مردم چیست و باید بفهمیم چه نوع عدالتی با توجه به زمان و مکان و مردم در نظر دارند.

۵۴- وظایف مردم درمورد حکمران به این شرح است:

- **احترام قلبی به او به عنوان سفیر خدا.**
- **اطاعت و یا اجرای فرامین، پرداخت مالیات، قبول مقامات و خدمات عمومی.**
- **داشتن آن نوع محبت نسبت به او که ما را به دعا برای موفقیت وی رهبری نماید.**

۵۵- به ما دستور داده شده است که نه فقط حکمرانان خوب را اطاعت کنیم، بلکه تمام حکمرانانی را که دارای این مقام هستند و ممکن است استبداد هم نشان بدهند باید اطاعت کنیم، زیرا بدون اجازه خدا نمی‌توانستند به چنین مقامی برسند.

۵۶- وقتی حکمرانان مستبد فرمانروایی می‌کنند باید اول تقصیرات خود را به یاد آوریم که با این تازیانه‌ها توبیخ می‌شوند. بدین طریق فروتنی جای بی‌صبری را خواهد گرفت. به علاوه از بین بردن این شرارت‌ها در قدرت ما نیست و تنها وظیفه ما این می‌باشد که از خداوند تقاضای کمک کنیم، زیرا قلوب مردم و تحول حکومت‌ها در دست اوست.

۵۷- خدا به دو طریق از شدت مستبدین جلوگیری می‌کند: یا از میان زیردستان آنان انتقام گیرندگانی برمی‌انگیزاند تا مردم را از دست آنها خلاص کنند یا برای این منظور افرادی برمی‌گزیند که دارای عقاید و طرز فکر کاملا متفاوتی باشند و بدین طریق یک مستبد را توسط مستبد دیگری سرنگون می‌سازد.

۵۸- اطاعتی که از اتباع یک کشور خواسته شده است مانع از این نیست که مأمورین محبوت دولتی، به منظور محدود ساختن مستبدها و حفظ آزادی مردم مداخله نمایند. اطاعت ما از حکمرانان باید طوری باشد که اطاعت ما از شاه شاهان بدون لطمه و کامل باقی بماند.